



## موعظه ی مولا

مردی به نام ابو مطر نقل کرده است که: روزی از مسجد کوفه بیرون آمدم، به مردی برخوردی که همانند عرب های بادیه نشین با دو تکه پارچه خود را پوشانده بود، یکی رالننگ و دیگری را ردای خود قرار داده بود. از کسی پرسیدم: این مرد کیست؟ به من گفت: گویا در این شهر غریب هستی؟ گفتم: آری. گفت: این مرد، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است؛ به دنبالش رفتم تا به محله ی «ابومحیط» که بازار شتران در آن جا بود، رسید. (از روی موعظه به آنان فرمودند: معامله کنید اما از سوگند پرهیزید که سوگند از برکت کارهای شما می کاهد و آنها را در معرض نابودی قرار می دهد. سپس به سراغ خرما فروشان رفتند. در آن جا با کنیزی مواجه شد که می گریست، سبب گریه اش را پرسیدند، پاسخ داد: من با یک درهم از این مرد خرما فروش خرما خریده ام، مولایم از من خواسته خرما را باز پس دهم و درهم را باز ستانم، اما فروشنده نمی پذیرد و درهم را به من باز نمی گرداند. حضرت به مرد بازاری فرمودند: خرمایت را بگیر و درهمش را باز پس ده، چرا که او کنیز است و از خودش اختیاری ندارد. مرد خرما فروش زیر بار نرفت و همچنان از باز پس دادن درهم به کنیز امتناع می کرد. من به او گفتم: این مرد را می شناسی؟ گفت: نه گفتم: او امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است، مرد بازاری با شناختن حضرت دستپاچه شد، خرماهایی را که در دست داشت ریخت، درهم را به کنیز باز پس داد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! دوست دارم شما از من خشنود شوید! حضرت فرمودند: آنچه مرا از شما خوشنود می سازد پرداختن حقوق دیگران است. بعد از آن، حضرت در حالی که از کنار خرما فروشان می گذشتند، فرمودند: ای خرما فروشان (و خرما داران) به مسکینان بخورانید تا کسبتان برکت یابد. منبع: جلوه های تقوا، محمد حسن حائری یزدی، ج ۲، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

## الگوی شوهر داری

یک روز صبح امیر المؤمنین (سلام الله علیه) به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) گفتند: آیا چیزی در منزل هست بخوریم؟ حضرت فاطمه (سلام الله علیها) گفتند: سوگند به کسی که پدرم را به نبوت و تو را به وصایت برگزید چیزی در منزل نیست تا برای شما آماده کنم و دو روز است که چیزی در منزل نبوده است مگر کمی که آن هم شما را بر خود و حسن و حسین مقدم داشتم. حضرت امام علی (سلام الله علیه) گفتند: ای فاطمه! چرا نگفتی تا چیزی برای شما تهیه کنم؟ حضرت فاطمه (سلام الله علیها) گفتند: یا ابالحسن! من از خداوند شرم دارم که شما را به آنچه توان نداری و ادار کنم. (چون می دانستم توانائی خرید چیزی را نداری در خواستی نکردم) منبع: قصه های تربیتی چهارده معصوم (سلام الله علیهم)، محمدرضا اکبری

## بخشش کریمانه

حضرت علی (علیه السلام) با قدرت بازوی شان و با کار و تلاش، اموال بسیاری فراهم می آوردند که معمولاً همه را به مستمندان می بخشیدند. روزی به امام (علیه السلام) اطلاع دادند که طلحه وزیر در میان مردم شایعه کرده اند که حضرت علی (علیه السلام) فقیر و بی چیزند. حضرت امام علی (علیه السلام) به کارگران خود فرمودند: «پول میوه ها و در آمد امسال را از غلات جمع آوری کنید و در جای مخصوصی انباشته سازید.» آن ها نیز همین کار را انجام دادند. سپس به دستور امام (علیه السلام)، طلحه وزیر را آوردند؛ حضرت خطاب به آن ها فرمودند: «این طلاها و نقره ها سرمایه است که با دسترنج خود جمع آوری کرده ام و کسی را در این اموال حقی نیست.» سپس مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام)، همه ی این اموال را به فقرا بخشیدند و برای تأمین معاش خود، شمشیرشان - به غیر از ذوالفقار - را فروختند. منبع: ۶۳ داستان از زندگانی امام علی (علیه السلام)، هادی قطبی، به ترتیب صفحه های ۲۱ و ۵۰

## انفاق حقیقی

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مجلسی که عده ی زیادی در آن حضور داشتند پرسیدند: کدام یک از شما امروز مقداری از مال خود را در راه خدا انفاق کرده است؟ کسی پاسخ نداد، تنها حضرت علی (علیه السلام) عرض کردند: من امروز یک دینار از خانه برداشتم و برای خرید آرد بیرون رفتم، در راه به مقداد بن اسود برخورد . آثار گرسنگی را در سیمایش مشاهده کردم از خرید آرد منصرف شدم و آن دینار را به او دادم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: کار نیکی کرده ای و پذیرفته شد. به دنبال سخنان حضرت علی (علیه السلام) مرد دیگری به پا خاست و عرض کرد؛ من امروز بیشتر از علی (علیه السلام) انفاق کردم، زاد و توشه ی مرد و زنی را که قصد سفر داشتند تهیه کردم و به هر کدام از آنها هزار درهم دادم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی نفرمودند! حاضران عرض کردند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شما برای انفاق علی (علیه السلام) آن بیان را فرمودید، اما در برابرین شخص که انفاقش (به مراتب) بیشتر بود ساکت ماندید؟!

حضرت فرمودند: آیا ندیده اید که گاه، فردی هدیه ای کم ارزش برای پادشاهی می برد اما پادشاه او را گرامی می دارد و اکرامش می کند، و فرد دیگری هدیه یی بس ارزشمند می برد ولی آن را نمی پذیرد و به آورنده اش اعتنایی نمی کند؟ عرض کردند: آری چنین است ، حضرت فرمودند : حضرت علی (علیه السلام) همان یک دینار را برای رضای خدا و اطاعت در برابر فرمان او انفاق کرد، اما آن دیگری برای برتری جویی آن پولها را خرج کرد، در نتیجه خدا عمل او را حبط کرد (از بین برد) و وبال او قرار داد.

منبع: بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۸ و ۱۹، به نقل از محمد حسن حائری یزدی، جلوه های تقوا، ج ۲، ص ۵۰ و ۵۱.



## ولایت علوی دژ توحید

عن النبی (ص)

یقول الله تبارک و تعالی :

ولایة علی بن ابی طالب مصنی ، فمن دخل مصنی امن من ناری

پیامبر اکرم (ص) فرمود :

خداوند می فرماید : ولایت علی بن ابیطالب دژ محکم من است ، پس هر کس داخل قلعه من گردد ، از آتش

دوزخ محفوظ خواهد بود . جامع الاخبار: ۵۲، ح ۷

## پایه های اسلام

عن ابی جعفر (ع) قال :

بنی الاسلام علی خمس :

الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولایة و لم یناد بشیء ما نودی بالولایة یوم غدیر

امام باقر (ع) فرمود :

اسلام بر پنج پایه استوار شده است : نماز ، زکات ، روزه ، حج و ولایت و به هیچ چیز به اندازه آنچه در روز غدیر

به ولایت تاکید شده ، ندا نشده است . کافی ۲، ۲۱، ح ۸

## روزه غدیر

قال الصادق (ع)

صیام یوم غدیر خم یعدل صیام عمر الدنیا لو عاش انسان ثم صام ما عمرت الدنیا لکان له ثواب ذلك

امام صادق (ع) فرمود : روزه روز غدیر خم با روزه تمام عمر جهان برابر است . یعنی اگر انسانی همیشه زنده باشد و

همه عمر را روزه بگیرد ، ثواب او به اندازه ثواب روزه عید غدیر است . وسائل الشیعه ۷: ۳۲۴، ح ۴

## فلسفه حرمت موسیقی

فلسفه حرمت موسیقی (لهوی) و غنا چیست؟

با پژوهشی اندک در قرآن و روایات و دیدگاه برخی از روان‌شناسان و پزشکان، می‌توان موارد ذیل را از حکمت های حرمت موسیقی دانست:

۱. **گرایش به فساد:** غنا و آواز مطرب و لهوی، انسان را به سوی شهوت و فساد اخلاقی می‌کشاند و از راه پرهیزکاری باز می‌دارد. مجلس غنا و موسیقی، معمولاً مرکز مفاسد گوناگون است. در حدیثی از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «غنا نردبان زنا است». («الغناء رقیة الزنا») امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خانه‌ای که در آن غنا باشد، از فساد و فحشا مصون نخواهد بود». («بیت الغناء لا تؤمن فيه الفجیعة»)؛ ۲ و نیز: «غنا باعث پیدایش روح نفاق است». («الغناء یورث النفاق»)؛ ۳ روح نفاق همان آلودگی به فساد و کناره‌گیری از تقوا است. در تفسیر روح المعانی سخن یکی از سران قبایل را نقل می‌کند که به آنها می‌گفت: از غنا پرهیزید که حیا را کم می‌کند؛ شهوت را می‌افزاید؛ شخصیت را در هم می‌شکند؛ جانشین شراب می‌شود و همان کاری را می‌کند که مستی انجام می‌دهد. ۴

۲. **غفلت از یاد خدا:** قرآن یکی از عوامل گمراهی را «لهو الحدیث»، ۵. دانسته است. «لهو» چیزی است که انسان را چنان مشغول کند که باعث غفلت و بازماندن از کارهای مهم تر شود. گوش دادن به غنا قساوت قلب می‌آورد. امام صادق فرمود: «ان الهلایه تورث قساوة القلب»؛ ۶. و در نتیجه باعث فراموشی خدا و معنویت می‌شود. از این رو در روایات اسلامی از «لهو الحدیث» به «غنا» تفسیر شده است. ۷ چه اینکه شنیدن غنا و موسیقی آن چنان اراده را سست و غریزه جنسی شخص را تحریک می‌کند که از یاد خدا و قیامت باز می‌ماند. در روایتی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: هر کس به غنا و موسیقی (لهوی) گوش فرا دهد قطعه‌ای از سرب (روز قیامت) در گوش او آب می‌شود. («من استمع الی الله و یناب فی اذنه الا لک»)؛ ۸. و شاید این تعبیر کنایه از آن است که گوش او از شنیدن سخن حق کر می‌شود.

۳. **زیان بخشی غنا بر اعصاب:** به گواهی برخی از پزشکان، غنا و موسیقی آثار زیان‌باری بر روی اعصاب دارد... و در حقیقت یکی از عوامل مهم تخدیر اعصاب به شمار می‌رود. مواد مخدر گاهی از راه دهان و نوشیدن وارد بدن می‌شوند (مانند شراب)؛ زمانی از راه بوییدن (مانند هروئین)؛ گاه از راه تزریق (مانند مرفین) و از راه حس شنوایی به جان و روان آدمی منتقل می‌شود (مانند غنا و موسیقی). از این رو بعضی از آهنگ‌ها چنان افراد را در نشئه فرو می‌برد که حالتی شبیه به مستی به آنها دست می‌دهد. البته گاهی به این حد و مرحله نمی‌رسد؛ ولی تخدیر خفیف ایجاد می‌کند و در پی آن آثار زیان‌باری روی اعصاب بر جای می‌گذارد و شخص را دچار افسردگی و مبتلا به فشار خون می‌کند. ۹ باید دانست که هر موسیقی و آهنگی شاید برای اعصاب زیان‌بار نباشد؛ بلکه موسیقی تند و استفاده زیاد و افراط در آن باعث تخدیر اعصاب می‌شود؛ با وجود این پیامدهای منفی معنوی آن حتی در سایر

موارد نباید کوچک شمرد شده شود.

۱- بحار الانوار، ج ۷۶، باب ۹۹، (باب الغناء).

۲- کافی، ج ۶، (باب الغناء).

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۲، باب ۹۹، (ابواب مایکتسب به).

۴- به نقل از: تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴.

۵- لقمان (۳۱)، آیه ۶

۶- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۱۸

۷- وسایل الشیعه، ج ۱۲، باب ۹۹، (ابواب مایکتسب به).

۸- وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴۸

۹- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴؛ الغنا فی الاسلام، ص ۱۵۱.

منبع: (احکام موسیقی، سید مجتبی حسینی)

## معیار حرمت موسیقی

موسیقی از نظر اسلام در چند صورت حرام می‌باشد:

۱) موسیقی مطرب یعنی آهنگ‌هایی که موجب (تحریکات غیرارادی در شنونده شود) و انسان را از یاد خدا غافل می‌سازد. منظور از محرک بودن نیز نوعی و شأنی است؛ یعنی، به طور معمول چنین اثری را دارا باشد نه فقط نسبت به شخص خاص.

۲) موسیقی همراه با مضامین لهوی که به گونه‌ای موجب فساد اخلاق و انحراف اذهان است مانند ترانه‌های عاشقانه و اشعاری که در وصف زن، شراب و غیره است و از همین قسم است اشعاری که به هر نحو موجب ترویج باطل و مخالفت با حق باشد مانند توهین به مقدسات و یا در جهت تایید کفر و شرک و نظامهای فاسد و سردمداران آن باشد.

۳) موسیقی در مجلس گناه و لهو و لعب مانند آهنگهایی که در حال رقص یا نوشیدن شراب و غیره نواخته می‌شوند. در هر صورت معیار در حرمت موسیقی مناسب بودن آن با مجالس لهو و داشتن مضامین فساد انگیز و اغوا کننده و طرب انگیز است و فرق نمی‌کند که از صدا و سیما باشد یا غیر آن. ایرانی باشد و یا غیر ایرانی. همین طور فرقی بین موسیقی شاد و غم انگیز در این حکم نیست و ملاک در تحریک شدن نوع مردم است نه شخص انسان. لازم به ذکر است تشخیص حرام بودن موسیقی از شبهات مفهومی است لذا تا اطمینان به حرمت آن پیدا نشده اصل برائت و عدم حرمت جاری است نکته دوم؛ آنچه که حرام است استماع، یعنی گوش دادن اختیاری به موسیقی حرام و پیگیری آن است، ولی شنیدن غیر اختیاری و رهگذری اشکال ندارد. به نظر همه مراجع عظام تقلید معیار در حرمت موسیقی، مطرب و لهوی بودن آن است؛ هر چند محتوای آن اشعار مذهبی و اسلامی باشد. امام خمینی، استفتاءات، ج ۲، مکاسب محرمة، س ۲۵؛ مقام معظم رهبری، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۱۵۷؛ آیت الله بهجت، وسیلة النجاة، ج ۱، م ۱۴۴۹؛ آیت الله صافی، جامع الاحکام، ج ۱، س ۱۰۰۳؛ آیت الله نوری، توضیح المسائل، مسائل مستحدثه؛ آیت الله وحید، منهاج الصالحین، ج ۳، م ۸ و ۱۷؛ آیت الله فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۹۹۹؛ آیت الله تبریزی، صراط النجاة، ج ۱، م ۱۰۰۸ و ۱۰۲۵؛ آیت الله سیستانی، [Sistani.org](http://Sistani.org)، موسیقی، ش ۵؛ آیت الله مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۷۰۸. تبصره. برخی از مراجع تقلید (آیات عظام: تبریزی، سیستانی، مکارم و وحید)، قید «مطرب» را جزء موسیقی حرام نمی‌دانند. اگر موسیقی از نوع موسیقی لهوی و طرب انگیز و مناسب با مجالس لهو و لعب باشد گوش دادن به آن جایز نیست و ملاک در تشخیص عرف متدین است و اجازه یا عدم اجازه اداره وزارت ارشاد یا مؤسسات فرهنگی دیگر ملاک نیست و در حکمی که گفته شد فرقی بین موسیقی داخلی و خارجی نمی‌باشد. منظور از مجالس لهو لعب مجالسی است که برای عیاشی، هوس رانی و رقص و پایکوبی تشکیل شده و نزد عرف متدین مجلس گناه محسوب گردد. اگر هر موسیقی‌ای به کیفیتی نواخته شود که مناسب آن باشد، گوش دادن به آن حرام است. مقصود از مجالس لهو و لعب، آن نیست که در آن شراب، رقص و... باشد؛ بلکه منظور مجالس شأنی است؛ یعنی، آهنگ موسیقی به گونه‌ای باشد که اگر در مجلس عادی و یا به

صورت فردی نیز نواخته شود، متناسب با مجلس فسق و گناه به کار می‌رود و انسان را به یاد فضای مجالس یاد شده می‌اندازد. آیت الله مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۷۰۴؛ آیت الله بهجت، توضیح المسائل، متفرقه، م ۲۰؛ مقام معظم رهبری، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۱۳۱؛ آیت الله سیستانی، [sistani.org](http://sistani.org)، موسیقی، ش ۱؛ آیت الله تبریزی، صراط النجاة، ج ۱، س ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ج ۲، س ۹۱۹؛ و دفتر: بقیه مراجع تقلید.

## موسیقی و غنا

### سؤال ۱: لطفاً پیرامون موسیقی، غنا و راه شناخت آن توضیح بدهید؟

جواب: در پاسخ به این سؤال، ابتدا به تعریف غنا و موسیقی و سپس به حکم آن از نظر شرعی می پردازیم. غنا آوازی است که در آن صدا را در گلو می گردانند که به زبان عرفی چهچهه می گویند و طرب انگیز و مناسب مجالس لهو و لعب هم می باشد.

موسیقی: صداهایی است که توسط آلات خاصی ایجاد می شود که اگر مطرب و مناسب مجالس لهو باشد حرام است و نیز استفاده از آلات مخصوص موسیقی حرام، جایز نیست. پس ملاک، تند و کند بودن آهنگ یا داخلی و خارجی بودن و پخش از صدا و سیما یا مجوز وزارت ارشاد نیست. بلکه ملاک حرمت مطرب بودن و مناسب مجالس لهو و لعب بودن است که اگر در عرف متدینین آهنگی را مطرب تشخیص دهند نواختن و گوش دادن به آن حرام است هر چند برای فرد خاصی اثر نداشته باشد. خداوند متعال همه را از شرور و فتن آخرالزمان محفوظ دارد.

### سؤال ۲: خواندن با آواز اشعار حماسی در جنگ، مرثی در عزای و غزل در اعیاد و جشن ها به زبان عربی یا فارسی و ... از نظر شرع مقدس چه حکمی دارد؟

جواب: اگر به نحو غنا خوانده نشود و همراه آلات موسیقی نباشد اشکالی ندارد.

### سؤال ۳: آیا شنیدن نوارها و دیدن فیلمهایی که مجوز اداره ارشاد ندارد تنها به علت اینکه مجوز ندارد حرام است؟

جواب: گوش دادن به موسیقی مطرب و دیدن فیلمهایی که شخص را در معرض فساد اخلاق و عقیده قرار می دهد و موجب تحریک شهوات می گردد حرام است چه مجوز ارشاد داشته باشد یا نداشته باشد.

### سؤال ۴: در تشخیص موسیقی و صوت حلال و حرام ملاک مطرب بودن ذکر شده، حال به صورت دقیق بیان بفرمایید که منظور از مطرب بودن چیست؟ آیا ترانه ای که برای شخصی اثر منفی نداشته باشد جایز است؟

جواب: موسیقی لهوی آن است که به سبب ویژگی هایی که دارد انسان را از خداوند متعال و فضایل اخلاقی دور نموده و به سمت بی بند و باری و گناه سوق می دهد و معنی مطرب این است که حالت غیر عادی از نظر وجد و نشاط به وجود آورد و مرجع تشخیص موضوع عرف است. تأثیر بر روی شخصی خاص ملاک نیست بلکه اگر نوع مردم آن را لهوی و مطرب بدانند هر چند بر روی فرد خاصی اثر نداشته باشد باز هم استماع و گوش دادن به آن حرام است.

### سؤال ۵: خرید و فروش نوار و فیلم که از وزارت ارشاد ایران مجوز دارند ولی مورد دارد چه حکمی دارد؟

جواب: اگر مشتمل بر موسیقی مطرب و یا غنا باشد خرید و فروش آن جایز نیست و مجوز وزارت ارشاد موجب حلیت حرام نمی شود.

### سؤال ۶: آیا گیتار جزء آلات موسیقی مطرب است؟ و آیا آموزش آن اشکالی دارد؟

جواب: بلی آموزش موسیقی مناسب مجالس لهو حرام است و اگر گیتار جزء آلات مخصوصه موسیقی لهوی باشد و یا برای استفاده در موسیقی لهوی خریداری می شود معامله آن باطل است.



**سؤال ۷:** نوارهایی که باعث شادی معمولی انسان می شود چه حکمی دارد؟

جواب: گوش دادن به موسیقی مطرب و مناسب مجالس لهو حرام است و مطرب آن است که انسان را از حالت طبیعی خار، جکرده به شادی یا غم غیر ارادی وادار سازد.

**سؤال ۸:** نظر مقام معظم رهبری در مورد گوش دادن به صدای زن اجنبی در حالی که موسیقی غیر لهوی بخواند چیست؟

جواب: اگر صدای زن به صورت غنا نباشد و گوش دادن به صدای او هم به قصد لذت و ریه نباشد و مفسده ای هم بر آن مترتب نگردد اشکال ندارد.

**سؤال ۹:** آیا گوش کردن به نوار ترانه به طوری که در جسم و روح و فکر انسان تأثیر نداشته باشد چه حکمی دارد؟

جواب: گوش کردن به موسیقی مطرب و مهی، جو مناسب مجالس لهو حرام است اگر چه در شخص خاصی هم اثر فوری نداشته باشد. لازم به تذکر است که گناه هر چند کوچک باشد تأثیر خود را بر روی جسم و روح آنان می گذارد و موجب سیاهی در قلب می شود، همان گونه که امام صادق - علیه السلام - می فرمایند قلب انسان مانند آینه ای است که گناه مانند نقطه سیاهی بر روی آن ظاهر می شود و به تدریج، جبا افزایش گناه همه دل سیاه می شود بنابر این نباید منتظر اثر فوری در همه گناهان بود این آثار تدریجاً موجب دور شدن از معنویت و سلب توفیق نسبت به کارهای نیک می گردد. خداوند همه ما را در ترک گناه موفق فرماید.

**سؤال ۱۰:** استفاده از موسیقی محلی اقوام خاص همراه با رقص محلی که به صورت سنت درآمده است در مجالس عروسی جایز است؟

جواب: اگر موسیقی لهوی باشد و به همراه آن رقص و پایکوبی باشد حرام است و فرقی بین سنتی و جدید نمی کند و عرف محل مجوز شرعی ارتکاب این چنین اعمالی نمی شود.

**سؤال ۱۱:** نماز خواندن در اطاقی که در آن صدای لهو و لعب طنین انداز است چه صورت دارد؟

جواب: نماز صحیح است اگر چه کار حرامی صورت گرفته است.

**سؤال ۱۲:** حکم خرید و فروش آلات موسیقی چیست؟

همه مراجع (به جز بهجت و صافی): اگر از آلاتی است که به لهو و حرام اختصاص دارد، خرید و فروش آن جایز نیست ولی اگر از آلات مشترک باشد معامله آن اشکال ندارد آیات عظام بهجت و صافی: خرید و فروش آن جایز نیست.

**سؤال ۱۳:** آیا میان انواع موسیقی ها - از قبیل اصیل (سنتی)، کلاسیک، محلی، پاپ و... تفاوتی در حکم هست؟

همه مراجع: خیر، هیچ گونه تفاوتی میان آنها در حکم نیست و معیار حرمت استماع موسیقی، طرب انگیزی و لهوی بودن آن است.

**سؤال ۱۴:** ویژگی های نواختن موسیقی حرام (بدون کلام) کدام است: داشتن ریتم تند، ایجاد رقص در شنونده، طرب انگیزی آن و یا هیچ کدام؟

آیات عظام امام، خامنه ای، فاضل و نوری: معیار حرمت موسیقی، طرب انگیزی و لهوی بودن آن است که با مجالس گناه و خوش گذرانی و فساد تناسب دارد آیات عظام بهجت و صافی: استفاده از آلات موسیقی به طور مطلق حرام است. آیات عظام تبریزی، سیستانی، مکارم و وحید: معیار حرمت موسیقی، لهوی بودن آن است که با مجالس گناه،

خوش گذرانی و فساد تناسب دارد تبصره . موسیقی حرام معمولاً دارای نشانه‌های یاد شده است ؛ ولی گاه ممکن است لهوی و مناسب مجالس گناه و خوش گذرانی باشد ؛ اما با وجود آن دارای ریتم تند و ایجاد حالت رقص در شنونده نباشد. در این صورت نیز گوش دادن به آن حرام است.

### سوال ۱۵: حکم استفاده از دف و دایره زنگی ، در عروسی چیست ؟

آیات عظام امام ، خامنه‌ای و فاضل : استفاده از آلات موسیقی ، برای نواختن موسیقی مطرب و لهوی (مناسب مجالس گناه و خوش گذرانی) جایز نیست و بین مجلس عروسی و غیر آن تفاوتی نیست...

آیات عظام تبریزی، سیستانی ، مکارم ، نوری و وحید : استفاده از آلات موسیقی برای نواختن موسیقی لهوی ( مناسب مجالس گناه و خوش گذرانی) ، جایز نیست و بین مجلس عروسی و غیر آن تفاوتی نیست .

آیات عظام بهجت و صافی: استفاده از آن جایز نیست و بین مجلس عروسی و غیر آن تفاوتی نیست...

### سوال ۱۶: می‌خواهم بنا به علاقه زیادم، موسیقی را یاد بگیرم و از طرفی دوست ندارم با شرع مغایرتی داشته باشد؛ لطفاً بگویید آیا یادگیری آلات موسیقی صرفاً برای استفاده شخصی اشکال دارد؟

همه مراجع (به جز بهجت و صافی): آموزش و یادگیری آلات مختص به لهو، جایز نیست ؛ هر چند برای استفاده شخصی باشد. اما در آلات مشترک به منظور اغراض و منافع مشروع ، اشکال ندارد . آیات عظام بهجت و صافی: آموزش و یادگیری آلات موسیقی (لهو) جایز نیست .





در هر بحثی پیش از پرداختن به مسائل آن، باید به ضرورت و بایستگی آن توجه کرد، تا با انگیزه قوی و توان کافی وارد آن شد.

از این رو در ابتدا چند پرسش را مطرح می کنیم:

۱- آیا مباحث مهودیت، کاربردی است و یا صرفاً تئوری و حاشیه‌ای است؟

۲- آیا بحث از مهودیت و مسائل آن نیاز بشر امروز است و می تواند به انتظارات او پاسخ دهد؟

۳- اعتقاد به مهودیت چه تحولی در زندگی انسان مسلمان ایجاد می کند؟ و ...

موضوع موعود یا مصلح کل، نظریه و اندیشه ای نیست که در طول زمان در اذهان پدید آمده و برای تسکین دردها و ایده‌های برای دلداری مظلومان باشد. بلکه هویت شیعه است که با توجه به آیات و روایات می توان به ضرورت آن پی برد.

در این نوشتار بر آنیم که به طور اختصار، در ابعاد مختلف به ضرورت طرح مباحث مهودیت بپردازیم که در این بخش به بحث نشانه های ظهور می پردازیم.

بخش اول

### علائم غیر حتمی

علائم غیر حتمی، با ظهور ارتباط استلزامی ندارند، زیرا ممکن است برخی از آنها اصلاً واقع نشود ولی ظهور تحقق یابد. و احتمال دارد برخی از نشانه‌ها حادث شود ولی ظهور توأم و همزمان با آنها شکل نگیرد و بدین بیان که: این نشانه‌ها، بیانگر ظرف تحقق ظهور باشند، مانند اینکه گفته شود: نامه رسان هنگامی می آید که هوا صاف باشد. منظور این است که نامه رسان در زمان نامساعد بودن هوا نخواهد آمد، نه این که هر وقت هوا صاف بود او می آید. در باب علائم ظهور نیز مراد این است که حضرت مهدی - علیه السلام - در غیر این اوضاع ظهور نخواهد فرمود، نه این که هر وقت این اوضاع پدیدار شد، حضرتش باید ظهور کند.

از مباحث یاد شده بر می آید که فساد و... شرط ظهور نبوده بلکه نشانه‌های ظهور هستند.

- از جمله علائم غیر حتمی ظهور، گسترش و فراگیر شدن فساد می باشد.

همانگونه که ذکر شد فساد و... شرط ظهور مصلح کل نیستند تا با دامن زدن به آن، تحقق ظهور را شتاب بخشیم. فساد و اصلاح، دو نقطه مقابل و ضد یکدیگرند و ایجاد فساد، تناسبی با تحقق اصلاح و ظهور مصلح کل ندارد. به صراحت قرآن، یکی از اهداف آمدن انبیا و فرستادن کتاب‌های آسمانی، رساندن مردم به این سطح از رشد و فرهنگ و تعالی است که خود با اختیار، قسط و عدل را بر پادارند.

بنابراین، مهمترین وظیفه ما در دوران غیبت، رسیدن خود و رساندن دیگران بدین فرهنگ است تا با آمادگی کامل، به پا دارنده عدل و داد گستر گیتی را پذیرا شویم. شناخت صحیح دین و امام زمان و اهداف او و هماهنگی با آن اهداف، از وظایف این دوران پرخطر است.

از سوی دیگر آن چه که در روایات درباره تکلیف شیعیان در عصر غیبت و اقدامات برای نزدیکی ظهور آمده است بیانگر پرهیزگاری و تهذیب نفس در این عصر است.

در روایت است که: هر کس دوست دارد از اصحاب حضرت باشد، باید منتظر باشد و در این حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالی که منتظر است. [۱]

باتوجه به چنین روایاتی روشن است که از جمله چیزهایی که موجب فراهم آمدن زمینه‌های ظهور است پرهیزکاری و تقواست نه فساد و تباهی.

- یکی دیگر از علائمی که در روایات به آن اشاره و تاکید شده است، تعطیلی امر به معروف و نهی از منکر در جهان و خصوصاً در بین مسلمین می باشد. به جهت تاثیری که این دو فریضه مهم در اجتماع و فرد دارد و به عنوان علل سازنده و محرک مهم اجتماعی تلقی می شوند، در مکتب انسان ساز اسلام به آن زیاد تاکید شده است. ولی با کمتر تاملی می توان تعطیلی این فریضه را تصدیق کرد. متأسفانه امروزه کمتر کسی پیدا می شود که به تعطیلی معروف و زیر پا گذاشته شدن ارزش های الهی و ترویج منکرات، حساسیت نشان دهد و به وظیفه الهی خود عمل کند.

- علامت دیگر که به عنوان علامت آخر الزمان در روایات وارد شده است، ترویج ربا خواری می باشد. از پیامبر بزرگ اسلام -صلی الله علیه و آله- وارد شده است که «در آخر الزمان نزول و ربا آشکار شده و همه ربا می خورند و اگر کسی هم ربا نخورد و ایمانش قوی باشد غبار ربا به او می رسد.» زمانی بود که قبح ربا بقدری زیاد بود و مردم به قدری به این عمل که موجب مختل شدن تولید و اقتصاد می شود، حساس بودند و آن رازشست و عامل به آن را فردی پلید می دانستند، دیگر کسی جرات نمی کرد به سراغ این عمل برود. و اگر کسی هم پیدا می شد که ربا خواری بکند، در بین مردم انگشت نما و از اجتماع رانده می شد. ولی متأسفانه امروز قبح این عمل برداشته شده و عده ای زیاد آشکارا به ربا خواری مشغولند. و تحت عنوان های ساختگی به ترویج این عمل زشت و حرام می پردازند [۲].

- علامت دیگر، قطع رحم می باشد. در حدیث شریفی از پیامبر وارد شده است که «در آخر الزمان قطع رحم شایع گردیده و مردم به خاطر طعام دادن بر هم منت گذارند، آنگاه که بزرگترها بر کوچکترها محبت نکنند و حیای کوچکترها بسیار کم شود.»

- یکی دیگر از علائم این است که پدران فرائض مذهبی و دینی را به فرزندان خود یاد ندهند و به فکر یادگیری فرائض الهی و مسائل دینی از ناحیه فرزندان خود نباشند. و در روایت آمده است که پدران به این قانع هستند که فرزندان آنها متاع ناچیزی از دنیا بدست آورند.

- و در روایتی امام صادق -علیه السلام- به یکی از یاران خود نشانه های ظهور را چنین برمی شمرد:

۱. هر گاه دیدی که حق بمیرد و طرفدارانش نابود شوند. ۲. و دیدی که: ظلم و ستم فراگیر شده است. ۳. و دیدی که: قرآن فرسوده و بدعت هائی از روی هوا و هوس، در مفاهیم آن آمده است. ۴. و دیدی که: دین خدا (عملاً) تو خالی شده، همانند ظرفی که آن را واژگون سازند. ۵. و دیدی که: طرفداران و اهل باطل بر اهل حق پیشی گرفته اند. ۶. و دیدی که: کارهای بد آشکار شده و از آن نهی نمی شود و بدکاران بازخواست نمی شوند. ۷. و دیدی که: مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند. ۸. و دیدی که: افراد (به ظاهر) با ایمان سکوت کرده و سخنشان را نمی پذیرند. ۹. و دیدی که: شخص بدکار دروغ گوید: و کسی دروغ و نسبت ناروای او را رد نمی کند. ۱۰. و دیدی که: بچه ها، به بزرگان احترام نمی گذارند. ۱۱. و دیدی که: قطع پیوند خویشاوندی شود. ۱۲. و دیدی که: بدکار را ستایش کنند و او شاد شود و سخن بدش به او برنگردد. ۱۳. و دیدی که: نوجوانان پسر، همان کنند که زنان می کنند. ۱۴. و دیدی که: زنان با زنان ازدواج کنند. ۱۵. و دیدی که: انسانها اموال خود را در غیر اطاعت خدا مصرف می کنند و کسی مانع نمی شود. ۱۶. و دیدی که: افراد با دیدن کار و تلاش نامناسب مؤمنین، به خدا پناه می برند. ۱۷. و دیدی که: مدآحی دروغین از اشخاص، زیاد شود. ۱۸. و دیدی که: همسایه همسایه خود را اذیت می کند و از آن جلوگیری نمی شود. ۱۹. و دیدی که: کافر به خاطر سختی مؤمن، شاد است. ۲۰. و دیدی که: شراب را آشکار می آشامند و برای نوشیدن آن کنار هم می نشینند و از خداوند متعال نمی ترسند. ۲۱. و دیدی که: کسی که

امر به معروف می کند خوار و ذلیل است . ۲۲. و دیدی که: آدم بدکار در آنچه آن را خداوند دوست ندارد ، نیرومند و مورد ستایش است . ۲۳. و دیدی که: اهل قرآن و دوستان آنها خوارند. ۲۴. و دیدی که: راه نیک بسته و راه بد باز است . ۲۵. و دیدی که: خانه کعبه تعطیل شده و به تعطیلی آن دستور داده می شود. ۲۶. و دیدی که: انسان به زبان می گوید ولی عمل نمی کند. ۲۷. و دیدی که: مؤمن، خوار و ذلیل شمرده می شود. ۲۸. و دیدی که: بدعت و زنا آشکار شود. ۲۹. و دیدی که: مردم به شهادت و گواهی ناحق اعتماد کنند. ۳۰. و دیدی که: حلال، حرام شود و حرام، حلال گردد. ۳۱. و دیدی که: دین بر اساس میل اشخاص معنی شود و کتاب خدا و احکام آن تعطیل گردد . ۳۲. و دیدی که: جرأت بر گناه آشکار شود و دیگر کسی برای انجام آن منتظر تاریکی شب نگردد. ۳۳. و دیدی که: مؤمن نتواند نهی از منکر کند مگر در قلبش. ۳۴. و دیدی که: ثروت بسیار زیاد در راه خشم خدا خرج گردد. ۳۵. و دیدی که: سردمداران به کافران نزدیک شوند و از نیکو کاران دور شوند. ۳۶. و دیدی که: والیان در قضاوت رشوه بگیرند. ۳۷. و دیدی که: پست‌های مهم و والیان بر اساس مزایده است نه بر اساس شایستگی. ۳۸. و دیدی که: مردم را از روی تهمت و یا سوءظن بشکنند. ۳۹. و دیدی که: مرد به خاطر همبستری با همسران خود مورد سرزنش قرار گیرد. ۴۰. و دیدی که: زن بر شوهر خود مسلط شود و کارهایی که مورد خشنودی شوهر نیست انجام می دهد و به شوهرش خرجی می دهد. ۴۱. و دیدی که: سوگندهای دروغ به خدا بسیار گردد. ۴۲. و دیدی که: مشروبات الکلی بطور آشکار بدون مانع خرید و فروش می شود. ۴۳. و دیدی که: آشکار قماربازی شود. ۴۴. و دیدی که: مردم محترم توسط کسی که مردم از سلطنتش ترس دارند، خوار شوند. ۴۵. و دیدی که: نزدیک ترین مردم به فرمانداران، آنانی هستند که به ناسزاگویی به ما خانواده عصمت - علیهم السلام - ستایش شوند. ۴۶. و دیدی که: هر کس ما را دوست دارد او را دروغ گو خوانده و گواهی اش را قبول نمی کنند. ۴۷. و دیدی که: در گفتن سخن باطل و دروغ بر همدیگر رقابت کنند. ۴۸. و دیدی که: شنیدن سخن حق بر مردم سنگین است ولی شنیدن باطل برایشان آسان است. ۴۹. و دیدی که: همسایه از ترس زبان به همسایه احترام می کند. ۵۰. و دیدی که: حدود الهی تعطیل شود و طبق هوا و هوس عمل شود .

۵۱. و دیدی که: مسجدها طلاکاری (زینت داده شود). ۵۲. و دیدی که: راستگوترین مردم نزد آنها مفتریان دروغگو است . ۵۳. و دیدی که: بدکاری آشکار شده و برای سخن چینی کوشش می شود. ۵۴. و دیدی که: ستم و تجاوز شایع شده است . ۵۵. و دیدی که: غیبت ، سخن خوش آنها شود و بعضی بعض دیگر را به آن بشارت کنند . ۵۶. و دیدی که: صبح و جهاد برای خدا نیست . ۵۷. و دیدی که: سلطان به خاطر کافر ، شخص مؤمن را خوار کند . ۵۸. و دیدی که: خرابی بیشتر از آبادی است . ۵۹. و دیدی که : معاش انسان از کم فروشی به دست می آید . ۶۰. و دیدی که : خون ریزی آسان گردد . ۶۱. و دیدی که : مرد به خاطر دنیايش ریاست می کند . ۶۲. و دیدی که : نماز را سبک شمارند . ۶۳. و دیدی که : انسان ثروت زیادی جمع کرده ، ولی از آغاز آن تا آخر ، زکاتش را نداده است . ۶۴. و دیدی که : قبر مرده ها را بشکافند و آنها را اذیت کنند . [۳]

[۱]. غیبت نعمانی، ص ۱۰۶.

[۲]. بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۶۵ - نگرشی بر اخبار و علائم ظهور حضرت مهدی (عج)، ص ۶۴.

[۳]. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۶.

پژوهش گر جویای رابطه میان امام علی (ع) و قرآن کریم ، گاهی نوشتن و جمع آوری قرآن به اهتمام امام علی (ع) را می کاود ، و گاهی به تفسیر امام (ع) درباره شأن نزول و تأویل آیات قرآن می پردازد، که آن حضرت ، خود ، فرمودند : سلونی عن کتاب اللّٰه فواللّٰه ما من آیه الا انا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار، ام فی سهل ام فی جبل « از من درباره کتاب خدا پرسید که به خدا سوگند هیچ آیتی نیست مگر آنکه می دانم در شب نازل گشته است یا در روز، در دشت فرود آمده یا در کوه. » گاهی نیز محقق، موضوع تجسم قرآن در علی (ع) را از بعد عقیده و رفتار بررسی می کند، که پیامبر اکرم (ص) فرمودند : علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الموض علی باقرآن است وقرآن باعلی، هرگز از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند .

در بحث حاضر تنها به برخی از آیات نازل شده درباره آن حضرت (ع) اشاره میکنیم و تعدادی از آنها را به اختصار ، شرح میدهم ؛ خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابن عباس روایت کرده که سیصد آیه درباره امام علی (ع) نازل شده است. همچنین شبلینجی از ابن عباس نقل می کند که آن مقدار از کتاب خدای متعال که درباره علی (ع) نازل شده ، درباره هیچ کس نازل نشده است .

### چند آیه در شأن امام علی (ع) نازل شده است؟

همه آیاتی که درباره مؤمنان و تقوا پیشگان هست ، نمونه اتم و اکمل و مصداق روشن آن حضرت علی (ع) می باشد . اما بعضی از آیات بالخصوص در شأن آن بزرگوار نازل شده است و روایاتی از طریق شیعه و سنی بر آن دلالت دارد؛ بلکه بعضی از آنها به حد تواتر رسیده ست . برخی از این آیات از این قرار است :

- ۱- آیه تبلیغ : مائده ، ۶۷ : یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک . . . . .
- ۲- آیه اکمال دین : ماوده ، ۳ : الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی . . . . .
- ۳- آیه ولایت : مائده ، ۵۵ : انھا ولیکم اللّٰه و رسوله . . . . .
- ۴- آیه اولو الامر : نساء : ۵۹ : یا ایها الذین آمنوا اطیعوا اللّٰه و اطیعوا الرسول . . . . .
- ۵- آیه صادقین : توبه : ۱۱۹ : یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللّٰه و کونوا مع الصادقین
- ۶- آیه ليله المبيت : بقره ، ۲۰۷ : و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّٰه . . . . .
- ۷- آیه سقاییت حج : توبه ، ۱۹-۲۲ : اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام . . . . .
- ۸- آیه علم الکتاب : رعد ، ۴۳ : و یقول الذین کفروا لست مرسلنا قل کفی باللّٰه شهیدا بینی و بینک و من عنده علم

### الکتاب

- ۹- آیه اذان : توبه ، ۳ : و اذان من اللّٰه و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر . . . . .
- ۱۰- آیه محسنین : زمر ، ۳۲-۳۴ : فمن اظلم ممن کذب علی اللّٰه و کذب بالصدق . . . . .
- ۱۱- آیه پیشگامان نخستین : توبه ، ۱۰۰ : و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار . . . . .
- ۱۲- آیه محبت : مریم ، ۹۶ : ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرهمان ودا
- ۱۳- آیه سابقون : واقعه ، ۱۰-۱۲ : و السابقون السابقون اولئک المقربون . . . . .
- ۱۴- آیه اذن واعیه : حاقه ، ۱۱ و ۱۲ : انا لها طغی الهاء هملناکم فی الجاریه . . . . .
- ۱۵- آیه صالح المومنین : تحریم ، ۴ : ان تتوبا الی اللّٰه فقد صغت قلوبکم . . . . .
- ۱۶- آیه انذار و هدایت : رعد ، ۷ : و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربه . . . . .
- ۱۷- آیه خیر البریه : بینه ، ۸ و ۷ : ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه . . . . .
- ۱۸- آیه حکمت : بقره ، ۲۶۹ : یوتی الهمکه من یشاء و من یوت الهمکه فقد اوتی خیرا کثیرا . . . . .



برخی آیات در باره فضایل همه اهل بیت است که شامل مدح و فضیلت علی (ع) نیز می شود و برخی از آنها از این قرار است:

۱- آیه تطهیر: احزاب ، ۳۳: انہا یرید اللہ لینہب عنکم الرجس .....

۲- آیه مودت: شوری ، ۲۳: قل لا اسئلكم علیہ اجرا .....

۳- آیه مباحله: آل عمران ، ۶۱: فمن هاجک فیہ من بعد ما جاءک من العلم .....

۴- آیه اطعام: انسان ، ۵- ۱۰: و یطعمون الطعام علی ہبہ مسکینا و یتیمها و اسیرا .....

۵- آیه توبه آدم: بقره ، ۳۷: فتلقی آدم من ربہ کلمات فتاب علیہ .....

این امر از نظر علمای شیعه روشن است؛ اما در بین بزرگان اهل سنت هم برخی تصریح به این مطلب کرده اند؛ مانند ابوالقاسم حکانی در کتابی به نام «شواهد التنزیل»، ۲۰۰ آیه یا بیشتر جمع کرده است که درباره حضرت علی (ع) نازل و یا تفسیر شده است.

آیه تبلیغ  
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ  
سوره مائده، آیه ۶۷

ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده ای. خدا تو را از مردم حفظ می کند، که خدا مردم کافر را هدایت نمی کند.

#### انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

این آیه لحن خاصی بخود گرفته که آنرا از آیات قبل و بعد، مشخص میسازد، در این آیه روی سخن، فقط به پیامبر است، و تنها وظیفه او را بیان میکند، با خطاب ای پیامبر (یا ایها الرسول)

شروع شده و با صراحت و تاء کید دستور میدهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند (بلغ ما انزل الیک من ربک).

سپس برای تأکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمی کرد) رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای!

و ان لم تفعل فما بلفت رسالته

سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته، دلداری و تامین می دهد و به او می گوید: از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت.

و الله یعصمک من الناس

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات، به آنهایی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند، میگوید: خداوند کافران لجوج را هدایت نمی کند.

ان الله لا یهدی القوم الکافرین

جمله بندی های آیه و لحن خاص و تاکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یا ایها الرسول که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصر در این آیه از قرآن آمده است، نشان میدهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ

آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت. بعلاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تاءمین میدهد. اکنون این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با این تاءکید مأمور ابلاغ آن میکند. آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بتشکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟

آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهمترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟ و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با اینکه میدانیم مسأله اهل کتاب بعد از ماجرای ((بنی النضیر)) و بنی قریظه و بنی قینقاع و خیبر و فدک و نجران مشکلی برای مسلمانان محسوب نمیشد. و آیا مربوط به منافقان بوده در حالی که میدانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آنها در هم شکسته شد، و هر چه داشتند در باطن بود. راستی چه مسأله مهمی در این آخرین ماه های عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح بوده که آیه فوق این چنین درباره آن تاءکید میکند؟! این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای کارشکنیها و مخالفتهای احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیانهای به بار می آورد.

آیا مسأله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می تواند واجد این صفات بوده باشد. اکنون به روایات مختلفی که در کتابهای متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه فوق وارد شده باز میگردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال فوق چه استفاده میشود؟ سپس اشکالات و ایرادهائی را که در زمینه این تفسیر از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار میدهم:

### شان نزول :

گرچه متأسفانه پیش داوریهها و تعصبهای مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند، روایات زیادی دیده که با صراحت می گوید: آیه فوق درباره علی (ع) نازل شده است. این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله زید بن ارقم و ابو سعید خدری و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و براء بن عازب و حدیفه و عامر بن لیلی بن ضمیره و ابن مسعود نقل کرده اند و گفته اند که آیه فوق درباره علی (علیه السلام) و داستان روز غدیر نازل گردید. دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند، عدده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم: فخر رازی در تفسیر کبیر خود جلد ۳ صفحه ۶۳۶.

و ابواسحاق حموینی در فرائد المسطین .

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه صفحه ۲۷.

و جلال الدین سیوطی در در المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸.

و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی جلد ۶ صفحه ۱۷۲.

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینایع الموده صفحه ۱۲۰.

و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۴۶۳.

و جمع کثیری دیگر این شاءن نزول را برای آیه فوق نقل کرده اند.



اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران فوق نزول این آیه را درباره علی (علیه السلام) پذیرفته اند بلکه منظور این است که روایات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده اند، اگر چه پس از نقل این روایت معروف آنها به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود، و یا به خاطر پیشداوریهای نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در اینگونه مباحث میگیرد، از پذیرفتن آن خودداری کرده اند، بلکه گاهی کوشیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند، مثلاً فخر رازی که تعصب او در مسائل خاص مذهبی معروف و مشهور است برای کم اهمیت دادن این شان نزول آن را دهمین احتمال آیه قرار داده و ۹ احتمال دیگر که غالباً بسیار سست و واهی و بی ارزش است قبل از آن آورده است!

از فخر رازی زیاد تعجب نمیکنیم، زیرا روش او در همه جا چنین است، تعجب از نویسندگان روشنفکری همچون سید قطب در تفسیر فی ظلال و محمد رشید رضا در تفسیر المنار داریم که یا اصلاً سخنی از این شان نزول که انواع کتابها را پر کرده است به میان نیاورده اند، یا بسیار کم اهمیت جلوه داده اند به طوری که بهیچوجه جلب توجه نکند، آیا محیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمیداده و یا پوششهای فکری تعصب آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در اعماق آن نفوذ کند و پردهها را کنار زند؟! نمیدانیم. ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی (علیه السلام) مسلم دانسته اند، اما در اینکه دلالت بر مسأله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آنها را بزودی بخواست خدا خواهیم شنید. به هر حال همانطور که در بالا گفتیم روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن - تا چه رسد به کتب شیعه - نقل شده، بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گذشت نمی دانیم چرا درباره شان نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث قناعت می شود اما درباره شان نزول این آیه اینهمه روایت کافی نیست، آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست؟ و آیا برای اینهمه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی میتوان یافت؟ موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی (علیه السلام) وارد شده است (یعنی روایاتی مربوط به شأن نزول آیه بود) و گرنه روایاتی که درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و معرفی علی به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است، تا آنجا که نویسنده محقق علامه امینی در الغدیر حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعیتترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمیتواند بپذیرد.

چون بحث درباره همه روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز نوشتن تفسیر خارج میسازد به همین اندازه قناعت کرده، و کسانی را که میخواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند به کتابهای ((الدر المنثور)) سیوطی و ((الغدیر)) علامه امینی و ((احقاق الحق)) قاضی نور الله شوشتری و ((المراجعات)) علامه شرف الدین و ((دلایل الصدق)) محمد حسن مظفر ارجاع میدهیم.

### گفتگوها و ایرادها

شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی (علیه السلام) بود - همانطور که گفتیم - به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خود آیه قناعت می شد، همانطور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده اند، ولی متأسفانه حجاب تعصب در

در اینجا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است. کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شأن نزول آن و روایات مافوق تواتری که درباره اصل حادثه غدیر وارد شده برافراشته اند، دو دسته اند: آنهایی که از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با هتک و توهین و بدگوئی و دشنام به شیعه، وارد این بحث شده اند و دسته دیگری که روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مسأله را تعقیب کرده اند، و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف کرده ولی به دنبال ذکر پاره ای از اشکالات که شاید نتیجه شرائط خاص محیط فکریشان بوده است، از آیه و روایات مربوط به آن گذشته اند. نمونه بارز دسته اول ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه است که درست مانند کسی است که در روز روشن چشم خود را بر هم گذارد و انگشتها را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است؟ نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دهد و هتاکی میکند، عذر این افراد جهل و بیخبری و تعصبهای آمیخته با لجاجت و خشونت آنها است که تا انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند پیش میرود، لذا ما هرگز زحمت نقل سخنان آنها را بخود و زحمت شنیدن پاسخ آنها را به خوانندگان نمیدهیم، کسی که در برابر اینهمه دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی که اکثریت آنها از علمای اهل تسنند و به نزول آیه در شأن علی (علیه السلام) تصریح کرده اند، با کمال وقاحت می گویند: ((احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده! در مقابل او چه میتوانیم بگوئیم و سخن او چه ارزشی دارد که روی آن بحث کنیم.))

جالب اینکه ابن تیمیه برای تبرئه خود در برابر کتابهای معتبر فراوانی که به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) تصریح میکنند، با این جمله مضحک که احدی از دانشمندانی که میدانند چه می گویند، این آیه را در شأن علی (علیه السلام) نمیداند! اکتفا کرده است. گویا تنها دانشمندانی ((می فهمند چه می گویند)) که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه ابن تیمیه هم صدا باشند و گر نه هر کس هم صدا نشد، دانشمندی است که نمی فهمد چه میگوید! این منطق کسی است که خودخواهی و لجاجت بر فکر او سایه شوم افکنده است... از این دسته بگذریم. ولی از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند چند موضوع قابل بحث است که ذیلا از نظر میگذرانیم:

#### ۱ - آیا مولی به معنی اولی به تصرف است؟

مهمترین ایرادی که در مورد روایت غدیر میشود، این است که مولی از جمله به معنی دوست و یار و یاور آمده است، و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد.

پاسخ این سخن، پیچیده نیست، زیرا هر ناظر بی طرفی میداند تذکر و یادآوری دوستی علی (علیه السلام) نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعترافهای پی در پی از جمعیت، ندارد، دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

و آنگهی این مطلبی نبود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، بارها آن را تبلیغ کرده بود. چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تأمین دهد. مسأله ای نبود که خداوند با این لحن که اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای با پیامبرش سخن بگوید. همه اینها گواهی میدهد، مسأله مافوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است. به علاوه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبلا از مردم اقرار می گیرد الست اولی بکم من انفسکم: آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟ آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک





دوستی ساده دارد؟ و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی (علیه السلام) با این جمله اصعبت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه: ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی تبریک و تهنیت بگویند و آنرا یک موفقیت تازه بشمرند. مگر علی (علیه السلام) تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود، مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه‌ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علاوه رابطه‌ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسأله دوستی علی (علیه السلام) می‌تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی (علیه السلام) با مؤمنان ایجاب نمیکند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در ردیف قرآن قرار دهد. آیا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمیفهمد که در اینجا مسأله رهبری مطرح است، زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخستین رهبر مسلمانان و بنابر این اهل بیت (علیهم‌السلام) دومین رهبر بوده‌اند.

## ۲ - ارتباط آیات

گاهی گفته می‌شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلفا کاریهای آنها است، مخصوصاً نویسنده تفسیر المنار در جلد ۶ صفحه ۴۶۶ روی این مسأله، با فشاری زیادی کرده است. ولی همانطور که در تفسیر خود آیه گفتیم این موضوع اهمیت ندارد، زیرا اولاً: لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد، کاملاً نشان می‌دهد که موضوع سخن در این آیه، موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیاً همانطور که بارها گفته‌ایم، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته بندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است، لذا مشاهده می‌کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می‌کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می‌آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن می‌گوید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها بازگو می‌کند (برای توضیح بیشتر مجدداً به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید). عجیب اینکه بعضی از متعصبان اسرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است، با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده و اگر بگویند: این آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده می‌گوییم: این درست ضد آن است که شما آن را می‌جوئید و می‌طلبید، زیرا میدانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آغاز بعثت نه مبارزه با یهود داشت و نه با نصاری، بنابر این پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید) اینها همه نشان می‌دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می‌شود که در آیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست، هر یک میکوشد با بهانه و یا دستاویز بیاساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!

## ۳ - آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟!

بعضی می‌گویند: چگونه می‌توانیم این حدیث را بپذیریم، در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده‌اند.

این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولاً بسیار است احادیث معتبری که دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته‌اند و در صحیح بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته، ثانیاً مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است، با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از صحاح سته (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند سنن ابن ماجه و مسند احمد حنبل این حدیث آمده است و دانشمندانمانند حاکم و ذهبی و ابن حجر با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث، اعتراف

کرده اند، بنابر این هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جو خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که بر خلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است، صریحا در کتاب خود بیاورند.

#### ۴ - چرا علی (علیه السلام) و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!

بعضی میگویند: اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت، چرا خود علی (علیه السلام) و اهل بیت او و یاران و علاقمندان در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟! آیا بهتر نبود که آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی (علیه السلام) استناد بجویند؟ این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی، اعم از حدیث و تاریخ و تفسیر، سرچشمه گرفته است، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی (علیه السلام) و یا ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند: از جمله خود علی (علیه السلام) در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در مناقب از عامر بن واصله چنین نقل می کند: در روز شوری با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین میگفت: دلیل محکمی برای شما اقامه میکنم که عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند: شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را بر شمرد تا رسید به اینجا) شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق او گفته باشد. من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و انصر من نصره لیلغ الشاهد الغائب همه گفتند: نه این روایت را حموینی در فرائد السمطین در باب ۵۸ و همچنین ابن حاتم در دار النظیم و دارقطنی و ابن عقده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند. و نیز می خوانیم که علی (علیه السلام) بنا به نقل فرائد السمطین در باب ۵۸ در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافضل او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انکار صریحا به این روایت استدلال کرد.

این حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند. و نیز در روز جنگ جمل طبق نقل حاکم در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه ۳۷۱ در برابر طلحه با آن استدلال فرمود. و نیز در روز جنگ صفین طبق نقل سلیم بن قیس هلالی علی (علیه السلام) در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدرین (کسانی که جنگ بدر را در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در ک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده اند! بعد از علی (علیه السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و ماءمون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی عمرو بن عاص در نامهای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است صریحا مسأله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه ۱۲۴ آن را نقل کرده است کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی (علیه السلام) و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند میتوانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات ۱۵۹ تا ۲۱۳ مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از ۲۲ تن از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است.

#### ۵ - جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟

می گویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی (علیه السلام) به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می گوید: ان الله لا یهدی الکافرین: خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند چه ارتباطی با این



مسأله میتواند داشته باشد؟

برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است، گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاق می شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره آل عمران آیه ۹۷ در مورد حج می خوانیم: *و من كفر فان الله غنی عن العالمین*: کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زبانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است و در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است (و ما یعلمان من امر من یتقوا انما نحن فتنه فلا تکفروا) و نیز در آیه ۲۲ سوره ابراهیم می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می گوید: شما در اطاعت او امر الهی را شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می ورزم (انی کفرت بها اشرکتونی من قبل) بنابراین اطلاق کفر بر مخالفان مسأله ولایت و رهبری جای تعجب نیست.

#### ۶ - آیا دو ولی در یک زمان ممکن است؟

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمه اش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود! ولی توجه به شرایط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرآنی که در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود: من بزودی از میان شما می روم و دو چیز گرانبهای را در میان شما می گذارم. کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر، بنابراین روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست. موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح میکنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت و خلافت علی (علیه السلام) را تعیین کرد ولی تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟! راستی حیرت آور است، بعضی از این طرف بام میافتند و بعضی از آن طرف، و تعصبها مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آنها سؤال کند که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟! بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که اگر نظریات خاصی در کار نبود این همه اشکال تراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمیشد، همانطور که در موارد دیگر نشده است.

إِنَّهَا وَلِيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعْمِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ سورة مائده آیه ۵۵  
جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و همچنان که در رکوعند اتفاق می کنند.

### شان نزول آیه ولایت

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از عبد الله بن عباس چنین نقل شده: که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیث نقل می کرد ناگهان مردی که عمامه ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیث نقل می کرد او نیز با جمله قال رسول الله حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می نمود. ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم! هر کس مرا نمی شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم با این گوشهای خودم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم، و اگر دروغ می گویم هر دو گوشم کور باد، و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می گویم هر دو کور باد، که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: *علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مغذول من هذله*. علی (علیه السلام) پیشوای نیکان است، و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند، خدا یاریش خواهد کرد، و هر کس دست از یاریش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت. سپس ابوذر اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد نماز می خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: *خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی (علیه السلام) که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آنحضرت بیرون آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: خداوند ابرادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشائی تا مردم گفتارش را درک کنند، و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و بوسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی.*

خداوند! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی (علیه السلام) را وزیر من گردان تا بوسیله او، هشتم قوی و محکم گردد. ابوذر می گوید: هنوز دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: بخوان، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه بخوانم، گفت بخوان *انها ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا...البته این شان نزول از طرق مختلف (چنانکه خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب با هم تفاوتهائی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است. این آیه با کلمه انما که در لغت عرب به معنی انحصار می آید شروع شده و می گوید: ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند، و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (انها ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون).* شک نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است، و علاوه بر شان نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشتر بخشیدن علی (علیه السلام) در حال رکوع وارد شده و مشروحاً بیان خواهیم کرد،

ذکر جمله یَقِیْمُونَ الصَّلَاةَ نیز شاهد بر این موضوع است ، و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد زکات را با خضوع بدهید ، بلکه باید با اخلاص نیت و عدم منت داد . همچنین شک نیست که کلمه ولی در آیه به معنی دوست و یاناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می خوانند ، و در حال رکوع زکات می دهند ، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می گیرد ، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتی آنهایی که زکات بر آنها واجب نیست ، و اصولاً چیزی ندارند که زکات بدهند ، تا چه رسد به اینکه بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند ، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند . از اینجا روشن می شود که منظور از ولی در آیه فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است ، بخصوص اینکه این ولایت در ردیف ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است . و به این ترتیب ، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی (علیه السلام) می کند . ولی در اینجا بحثهای مهمی است که باید به طور جداگانه ، مورد بررسی قرار گیرد :

#### شهادت احادیث و مفسران و مورخان

همانطور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن ، روایات متعددی دائر بر اینکه آیه فوق در شان علی (علیه السلام) نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مساله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده ، و تنها به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) قناعت گردیده است . این روایت را ابن عباس و عمار یاسر و عبد الله بن سلام و سلمه بن کهیل و انس بن مالک و عتبه بن حکیم و عبد الله ابی و عبد الله بن غالب و جابر بن عبد الله انصاری و ابوذر غفاری نقل کرده اند . و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شده از خود علی (علیه السلام) نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است . جالب اینکه در کتاب غایة المرام تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق اهل تسنن و ۱۹ حدیث از طرق شیعه نقل کرده است .

کتابهای معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می کند که همه از منابع اهل تسنن است ، از جمله محب الدین طبری در ذخائر العقبی صفحه ۸۸ و علامه قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدر جلد دوم صفحه ۵۰ و در جامع الاصول جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در اسباب النزول واحدی صفحه ۱۴۸ و در لباب النقول سیوطی صفحه ۹۰ و در تذکره سبط بن جوزی صفحه ۱۸ و در نور الابصار شبلنجی صفحه ۱۰۵ و در تفسیر طبری صفحه ۱۶۵ و در کتاب الکافی الشاف ابن حجر عسقلانی صفحه ۵۶ و در مفاتیح الغیب رازی جلد سوم صفحه ۴۳۱ و در تفسیر در المنصور جلد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب کنز العمال جلد ۶ صفحه ۳۹۱ و مسند ابن مردویه و مسند ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نسائی و کتاب الجمع بین الصحاح الستة و کتابهای متعدد دیگری این احادیث آمده است . با اینحال چگونه می توان اینهمه احادیث را نادیده گرفت ، در حالی که در شان نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می کنند ، اما گویا تعصب اجازه نمی دهد که اینهمه روایات و اینهمه گواهی دانشمندان درباره شان نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد . و اگر بنا شود در تفسیر آیه ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجه نکنیم ، زیرا درباره شان نزول کمتر آیه ای از آیات قرآن اینهمه روایت وارد شده است . این مساله بقدری روشن و آشکار بوده که حسان بن ثابت شاعر معروف عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مضمون روایت فوق را در اشعار خود که درباره علی (علیه السلام) سروده چنین آورده است :

فانت النبی اعطیت از کنت راکعاً      زکاتاً فدتک النفس یا خیر راکع  
فانزل فیک الله فیرو لایه      و بینها فی معکات الشریع

یعنی: تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی، جان بقدای تو باد ای بهترین رکوع کنندگان. و به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را درباره تو نازل کرد و در ضمن قرآن مجید آنرا ثبت نمود.

### پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

جمعی از متعصبان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی (علیه السلام) و همچنین به تفسیر ولایت به عنوان سرپرستی و تصرف و امامت بنمایند که ما ذیلاً مهمترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ - از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی (علیه السلام) گرفته اند این است که آیه با توجه به کلمه الذین که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست، و به عبارت دیگر آیه می گوید: ولی شما آنهایی هستید که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی (علیه السلام) قابل تطبیق است!.

**پاسخ** - در ادبیات عرب مکرر دیده می شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مباحله می بینیم که کلمه نسائنا به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزولهای متعددی که وارد شده فاطمه زهرا (علیها السلام) است، و همچنین انفسنا جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علی (علیه السلام) در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احد می خوانیم: *الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا. و همانطور که در تفسیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضی از مفسران شأن نزول آن را درباره نعیم بن مسعود که یک فرد بیشتر نبود می دانند. و همچنین در آیه ۵۲ سوره مائده می خوانیم *يقولون نفشى ان تصيبنا دائرة* در حالی که آیه در مورد عبد الله ابی وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره تعبیراتی دیده می شود که عموماً به صورت جمع است، ولی طبق آنچه در شأن نزول آنها آمده منظور از آن یک فرد بوده است. این تعبیر یا بخاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود و یا بخاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است. البته انکار نمی توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن همه روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت، و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می شود ۲ - فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده اند که علی (علیه السلام) با آن توجه خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند!*

**پاسخ** - آنها که این ایراد را می کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست، بلکه عین توجه بخدا است، علی (علیه السلام) در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا، و می دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن تر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است. نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آنچه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تاکید می کند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجه به خدا این



نیست که انسان بی اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجه خود را از آنچه در راه خدا و برای خدا نیست بر می گیرد.

جالب اینکه فخر رازی کار تعصب را بجائی رسانیده که اشاره علی (علیه السلام) را به سائل برای اینکه بیاید و خودش انگشتر را از انگشت حضرت بیرون کند، مصداق فعل کثیر که منافات با نماز دارد، دانسته است در حالی که در نماز کارهائی جایز است انسان انجام بدهد که به مراتب از این اشاره بیشتر است و در عین حال ضرری برای نماز ندارد تا آنجا که کشتن حشراتی مانند مار و عقرب و یا برداشتن و گذاشتن کودک و حتی شیر دادن بچه شیر خوار را جزء فعل کثیر ندانسته اند، چگونه یک اشاره جزء فعل کثیر شد، ولی هنگامیکه دانشمندی گرفتار طوفان تعصب می شود اینگونه اشتباهات برای او جای تعجب نیست!

۳ - اشکال دیگری که به آیه کرده اند در مورد معنی کلمه ولی است که آنرا به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته اند نه بمعنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار.

پاسخ - همانطور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم کلمه ولی در اینجا نمی تواند به معنی دوست و یاری کننده بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می باشد و لذا بعد از ذکر ایمان، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می شود.

۴ - می گویند علی (علیه السلام) چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحب است که به آن زکات گفته نمی شود!!

پاسخ - اولاً به گواهی تواریخ علی (علیه السلام) از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آنجا که می نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، بعلاوه سهم او از غنائم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آنرا پردازد چیز مهمی نبوده است که علی (علیه السلام) فاقد آن باشد، و اینرا نیز می دانیم که فوریت و جوب پرداخت زکات فوریت عرفی است که با خواندن یک نماز منافات ندارد. ثانیاً اطلاق زکات بر زکات مستحب در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره های مکی کلمه زکات آمده که منظور از آن همان زکات مستحب است، زیرا وجوب زکات مسلماً بعد از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر اینها).

۵ - می گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی (علیه السلام) داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده، بنابراین علی (علیه السلام) در آنروز ولی نبود، و به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او بالقوه بود نه بالفعل در حالی که ظاهر آیه ولایت بالفعل را می رساند.

پاسخ - در سخنان روز مرده در تعبیرات ادبی بسیار دیده می شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می شود که آنرا بالقوه دارند مثلاً انسان در حال حیات خود وصیت می کند و کسی را به عنوان وصی خود و قیم اطفال خویش تعیین می نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شخص گفته می شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در طرق شیعه و سنی نقل شده می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را وصی و خلیفه خود خطاب کرده در حالی که هیچیک از این عناوین در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود - در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می شود از جمله در

مورد زکریا می خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد .

هَب لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرْثِ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ .

در حالی که مسلم است منظور از ولی در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است ، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می گذارند با اینکه جنبه بالقوه دارد

۶ - می گویند: چرا علی (علیه السلام) با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد!

**پاسخ** - همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شان نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدد از خود علی (علیه السلام) نیز نقل شده است از جمله در مسند ابن مردویه و ابی الشیخ و کنز العمال - و این در حقیقت بمنزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه . در کتاب نفیس (الغدیر) از کتاب سلیم بن قیس هلالی حدیث مفصلی نقل می کند که علی (علیه السلام) در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خود دلائل متعددی آورد از جمله استدلال بهمین آیه بود. و در کتاب غایه المرام از ابوذر چنین نقل شده که علی (علیه السلام) روز شوری نیز به همین آیه استدلال کرد .

۷ - می گویند: این تفسیر با آیات قبل و بعد سازگار نیست ، زیرا در آنها ولایت به معنی دوستی آمده است .

**پاسخ** - بارها گفته ایم آیات قرآن چون تدریجا، و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است ، و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشد لذا بسیار می شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها بخاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می شود. با توجه به اینکه آیه انما ولیکم الله بگواهی شان نزولش در زمینه زکات دادن علی (علیه السلام) در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم. به علاوه آیه مورد بحث اتفاقا تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف می باشد و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف ، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئون ولایت مطلقه است

۸ - می گویند: انگشتی با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته اند ، علی (علیه السلام) از کجا آورده بود!! بعلاوه پوشیدن انگشتی با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی شود! آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست!

**پاسخ** - مبالغه هائی که درباره قیمت آن انگشت کرده اند بکلی بی اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گرانی قیمت بودن آن انگشت نداریم و اینکه در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مساله جعل شده است ، و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شأن نزول آیه ذکر کرده اند اثری از این افسانه نیست ، بنابراین نمی توان یک واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد .



الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّهَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِيْمَانِهِ فِئْتَمَّ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ سورة مائده، آیه ۳

امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.  
(الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّهَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا).

روز اکمال دین کدام روز است در اینجا بحث مهمی پیش می آید که منظور از ((الْيَوْمَ)) (امروز) که در دو جمله بالا تکرار شده چیست؟ یعنی کدام روز است که این ((چهار جهت)) در آن جمع شده هم کافران در آن مایوس شده اند، و هم دین کامل شده، و هم نعمت خدا تکامل یافته، و هم خداوند آئین اسلام را به عنوان آئین نهائی مردم جهان پذیرفته است.

در میان مفسران در اینجا سخن بسیار است ولی آنچه جای شک نیست این است که چنین روزی باید روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، نه یک روز ساده و عادی و معمولی، زیرا اینهمه اهمیت برای یک روز عادی معنی ندارد، و لذا در پاره ای از روایات آمده است که بعضی از یهود و نصاری با شنیدن این آیه گفتند اگر چنین آیه ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را روز عید قرار می دادیم. اکنون باید از روی قرائن و نشانه ها و تاریخ نزول این آیه و این سوره و تاریخ زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و روایاتی که از منابع مختلف اسلامی بدست ما رسیده این روز مهم را پیدا کنیم. آیا منظور روزی است که احکام بالا درباره گوشتهای حلال و حرام نازل شده! قطعاً چنین نیست، زیرا نزول این احکام واجد این همه اهمیت نیست نه باعث تکمیل دین است زیرا آخرین احکامی نبوده که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده، بدلیل اینکه در دنباله این سوره به احکام دیگری نیز برخورد میکنیم، و تازه نزول این احکام سبب یاس کفار نمیشود، چیزی که سبب یاس کفار می شود، فراهم ساختن پشتوانه محکمی برای آینده اسلام است، و به عبارت دیگر نزول این احکام و مانند آن تاثیر چندانی در روحیه کافران ندارد و اینکه گوشتهایی حلال یا حرام باشد آنها حساسیتی روی آن ندارند. آیا منظور از آن روز عرفه در آخرین حج پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است!! (همانطور که جمعی از مفسران احتمال داده اند). پاسخ این سؤال نیز منفی است، زیرا نشانه های فوق بر آن روز نیز تطبیق نمی کند، چون حادثه خاصی که باعث یاس کفار بشود در آن روز واقع نشد، اگر منظور انبوه اجتماع مسلمانان است که قبل از روز عرفه نیز در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه بودند و اگر منظور نزول احکام فوق در آن روز است که آن نیز همانطور که گفتیم چیز وحشتناکی برای کفار نبود. و آیا مراد روز فتح مکه است (چنانکه بعضی احتمال داده اند) با اینکه تاریخ نزول این سوره مدتها بعد از فتح مکه بوده است؟! و یا منظور روز نزول آیات سوره براءت است که آن هم مدتها قبل از نزول این سوره بوده است؟

و از همه عجیبتر احتمالی است که بعضی داده اند که این روز، روز ظهور اسلام و یا بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد با اینکه آنها هیچگونه ارتباطی با روز نزول این آیه ندارند و سالهای متمادی در میان آنها فاصله بوده است. بنابراین هیچیک از احتمالات ششگانه فوق با محتویات آیه سازگار نیست. در اینجا احتمال دیگری هست که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده اند و روایات متعددی آن را تایید میکنند و با محتویات آیه کاملاً سازگار است و آن اینکه:

منظور روز غدیر خم است، روزی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد، آن روز بود که کفار در میان امواج یاس فرو رفتند، زیرا انتظار داشتند که آئین اسلام قائم به شخص باشد، و با از میان رفتن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اوضاع به حال سابق برگردد، و اسلام تدریجاً

برچیده شود، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان مسلمانان بی نظیر بود بعنوان جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت یاس و نو میدی نسبت به آینده اسلام آنها را فرا گرفت و فهمیدند که آئینی است ریشه دار و پایدار. در این روز بود که آئین اسلام به تکامل نهائی خود رسید، زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان، این آئین به تکامل نهائی نمی رسید. آن روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی (علیه السلام) برای آینده مردم تکامل یافت. و نیز آن روز بود که اسلام با تکمیل برنامه هایش بعنوان آئین نهائی از طرف خداوند پذیرفته شد (بنابراین جهات چهارگانه در آن جمع بوده).

علاوه بر این، قرائن زیر نیز این تفسیر را تایید می کند:

الف - جالب توجه اینکه در تفسیر فخر رازی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار در ذیل این آیه نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیه بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد.

و با توجه به اینکه وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روایات اهل تسنن و حتی در بعضی از روایات شیعه (مانند آنچه کلینی در کتاب معروف کافی نقل کرده است) روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده چنین نتیجه می گیریم که روز نزول آیه درست روز هیجدهم ذی الحجه بوده است. ب - در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده صریحا این مطلب آمده است که آیه شریفه فوق در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی (علیه السلام) نازل گردید، از جمله اینکه:

۱ - دانشمند معروف سنی ابن جریر طبری در کتاب ولایت از زید بن ارقم صحابی معروف نقل می کند که این آیه در روز غدیر خم درباره علی (علیه السلام) نازل گردید.

۲ - حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ((ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام))) از ابو سعید خدری (صحابی معروف) نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر خم، علی (علیه السلام) را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه الیوم اکملت لکم... نازل شد، در این موقع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: *اللّه اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی وبالولایة لعلی (علیه السلام) من بعدی، ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اهدل من هدله*: ((الله اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) بعد از من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی (علیه السلام) مولای او است، خداوند! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار، و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بردارد دست از او بردار.))

۳ - خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل کرده که بعد از جریان غدیر خم و پیمان ولایت علی (علیه السلام) و گفتار عمر بن خطاب.

بغ یا بن ابی طالب اصبغت مولای و مولا کل مسلم.

آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل گردید.

در کتاب نفیس الغدیر علاوه بر روایات سه گانه فوق سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است.



مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب المراجعات چنین میگوید:

((که نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده ذکر گردیده و اهل سنت، شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در این زمینه نقل کرده اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد)). از آنچه در بالا گفتیم روشن میشود که: اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی اسناد آن، آنها را نادیده گرفت بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لا اقل مستفیض است، و در منابع معروف اسلامی نقل شده، اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن، مانند ((آلوسی در تفسیر روح المعانی)) تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده اند بقیه را به دست فراموشی بسپارند و چون روایت را بر خلاف مذاق خویش دیده اند مجعول و نادرست قلمداد کنند، و یا مانند نویسنده تفسیر ((المنار)) با تفسیر ساده ای از آیه گذشته، بدون اینکه کمترین اشاره ای به این روایات کند، شاید خود را در بن بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و تضعیف کند بر خلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مذاق او است! نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن در سوره نور آیه ۵۵ چنین می گوید: *وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد فوفهم امناء...* ((خداوند به آنهایی که از شما ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که آنها را خلیفه در روی زمین قرار دهد همانطور که پیشینیان آنانرا چنین کرد، و نیز وعده داده آئینی را که برای آن پسندیده است مستقر و مستحکم گرداند و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد.)) در این آیه خداوند میفرماید: آئینی را که برای آنها ((پسندیده)) در روی زمین مستقر می سازد، با توجه به اینکه سوره نور قبل از سوره مائده نازل شده است و با توجه به جمله ((رضیت لكم الاسلام دینا که در آیه مورد بحث، درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده، چنین نتیجه می گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه دار خواهد شد که با ((ولایت)) توام باشد، زیرا این همان اسلامی است که خدا ((پسندیده)) و وعده استقرار و استحکامش را داده است، و به عبارت روشنتر اسلام در صورتی عالمگیر می شود که از مساله ولایت اهل بیت جدا نگردد.

مطلب دیگری که از ضمیمه کردن ((آیه سوره نور)) با ((آیه مورد بحث)) استفاده می شود این است که در آیه سوره نور سه وعده به افراد با ایمان داده شده است نخست خلافت در روی زمین، و دیگر امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار، و سوم استقرار آئینی که مورد رضایت خدا است. این سه وعده در روز غدیر خم با نزول آیه ((*الیوم اکملت لکم دینکم...*)) جامه عمل بخود پوشید زیرا نمونه کامل فرد با ایمان و عمل صالح، یعنی علی (علیه السلام) (به جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نصب شد و به مضمون جمله *الیوم یئس الذین کفروا من دینکم* مسلمانان در آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون و *رضیت لکم الاسلام دینا* آئین مورد رضایت پروردگار در میان مسلمانان استقرار یافت. البته این تفسیر منافات با روایاتی که میگوید آیه سوره نور در شان مهدی (علیه السلام) نازل شده ندارد زیرا *آمنوا منکم* ... دارای معنی وسیعی است که یک نمونه آن در روز غدیر خم انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیعتر و عمومی تر در زمان قیام مهدی (علیه السلام) انجام خواهد یافت (بنابراین کلمه الارض در آیه به معنی همه کره زمین نیست بلکه معنی وسیعی دارد که هم ممکن است بر تمام کره زمین گفته شود، و هم به قسمتی از آن، چنانکه از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده میشود که گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین) (دقت کنید).

## یک سؤال لازم

تنها سؤالی که در مورد آیه باقی میماند این است که اولاً طبق اسناد فوق و اسنادی که در ذیل آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک خواهد آمد هر دو مربوط به جریان ((غدیر)) است، پس چرا در قرآن میان آن دو فاصله افتاده؟! یکی آیه ۳ سوره مائده و دیگری آیه ۶۷ همین سوره است. ثانیاً این قسمت از آیه که مربوط به جریان غدیر است ضمیمه به مطالبی شده که درباره گوشتهای حلال و حرام است و در میان این دو تناسب چندانی به نظر نمی رسد.

## در پاسخ باید گفت :

اولاً میدانیم آیات قرآن، و همچنین سوره های آن، بر طبق تاریخ نزول جمع آوری نشده است بلکه بسیاری از سوره هائی که در مدینه نازل شده مشتمل بر آیاتی است که در مکه نازل گردیده و بعکس آیات مدنی را در لابلای سوره های مکی مشاهده می کنیم. با توجه به این حقیقت جدا شدن این دو آیه از یکدیگر در قرآن جای تعجب نخواهد بود (البته طرز قرار گرفتن آیات هر سوره تنها به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است) آری، اگر آیات بر طبق تاریخ نزول جمع آوری شده بود جای این ایراد بود. ثانیاً ممکن است قرار دادن آیه مربوط به ((غدیر)) در لابلای احکام مربوط به غذاهای حلال و حرام برای محافظت از تحریف و حذف و تغییر بوده باشد، زیرا بسیار میشود که برای محفوظ ماندن یک شیء نفیس آن را با مطالب ساده ای می آمیزند تا کمتر جلب توجه کند (دقت کنید). حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شد، و مخالفت صریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیتنامه از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عمل آمد تا آنجا که حتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را (العیاذ بالله) متهم به هذیان و بیماری! و گفتن سخنان ناموزون کردند، و شرح آن در کتب معروف اسلامی اعم از کتب اهل تسنن و شیعه نقل شده شاهد گویائی است بر اینکه بعضی از افراد حساسیت خاصی در مساله خلافت و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند و برای انکار آن حد و مرزی قائل نبودند! آیا چنین شرائطی ایجاب نمی کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان چنین پیش بینی هائی بشود و با مطالب ساده ای آمیخته گردد که کمتر جلب توجه مخالفان سر سخت را کند؟! از این گذشته - همانطور که دانستیم - اسناد مربوط به نزول آیه ((الیوم اکملت لکم)) درباره ((غدیر)) و مساله جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها در کتب شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی متوجه شیعه شود، بلکه در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز آمده است، و به طرق متعددی این حدیث از سه نفر از صحابه معروف نقل شده است.

در پایان آیه بار دیگر به مسائل مربوط به گوشتهای حرام برگشته، و حکم صورت اضطرار را بیان می کند و می گوید: ((کسانی که به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشتهای حرام شوند در حالی که تمایل به گناه نداشته باشند خوردن آن برای آنها حلال است، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و به هنگام ضرورت بندگان خود را به مشقت نمی افکند و آنها را کیفر نمی دهد.)) (فمن اضطر فی مضمضه غیر متجانف لا ثم فان الله غفور رحیم). مضمضه از ماده خمص (بر وزن لمس) به معنی ((فرورفتگی)) است، و به معنی گرسنگی شدید که باعث فرورفتگی شکم می شود نیز آمده است خواه به هنگام قحطی باشد یا بهنگام گرفتاری شخصی. غیر متجانف لا ثم به معنی آن است که تمایل به گناه نداشته باشد، و آن یا به عنوان تاکید مفهوم اضطرار آمده، و یا به منظور آن است که به هنگام ضرورت زیاده روی در خوردن گوشت حرام نکند، و آن را حلال نشمرد، و یا آنکه مقدمات اضطرار را خودش فراهم نساخته باشد، و یا آنکه در سفری که برای انجام کار حرامی در پیش گرفته، گرفتار چنان ضرورتی نشود، ممکن است همه این معانی از این عبارت منظور باشد. (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۴۳۰ و ۴۳۱ مراجعه کنید).



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَمْسَنُ تَأْوِيلًا  
سوره نساء، آیه ۵۹

ای کسانی که ایمان آورده آید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خویش فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید - اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید - به خدا و پیامبر رجوع کنید. در این خیر شماسست و سرانجامی بهتر دارد. این آیه و چند آیه بعد، درباره یکی از مهمترین مسائل اسلامی، یعنی مسأله رهبری بحث می کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می سازد. نخست به مردم با ایمان دستور می دهد که از خداوند اطاعت کنند، بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه اطاعتها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود، و هر گونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد، و طبق فرمان او باشد، زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است، و هر گونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله). در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس، سخن نمی گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است، و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است، بنابراین اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او ولی اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعه بالذات است، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب الاطاعه بالغير و شاید تکرار اطیعوا در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد (واطیعوا الرسول) و مرحله سوم فرمان به اطاعت از ((اولوالامر)) می دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است.

اولوالامر چه کسانی هستند؟!

درباره اینکه منظور از اولوالامر چیست در میان مفسران اسلام سخن بسیار است که می توان آن را در چند جمله خلاصه کرد:

- ۱ - جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از اولوالامر زمامداران و حکام و مصادر در امورند، در هر زمان و در هر محیط، و هیچ گونه استثنایی برای آن قایل نشده اند و نتیجه آن این است که مسلمانان موظف باشند از هر حکومتی به هر شکل پیروی کنند، حتی اگر حکومت مغول باشد.
- ۲ - بعضی دیگر از مفسران مانند نویسندگان تفسیر المنار و تفسیر فی ظلال القرآن و بعضی دیگر معتقدند که منظور از اولوالامر نمایندگان عموم طبقات، حکام و زمامداران و علما و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند، اما نه بطور مطلق و بدون قید و شرط بلکه اطاعت آنها مشروط به این است که بر خلاف احکام و مقررات اسلام نبوده باشد.
- ۳ - به عقیده بعضی دیگر منظور از اولی الامر زمامداران معنوی و فکری یعنی علما و دانشمندانند، دانشمندانی که عادل باشند و به محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند.
- ۴ - بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از این کلمه منحصر خلفای چهارگانه نخستینند، و غیر آنها را شامل نمی شود، و بنابر این در اعصار دیگر ولی الامر وجود خارجی نخواهد داشت.
- ۵ - بعضی دیگر از مفسران، اولوالامر را به معنی صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند.
- ۶ - احتمال دیگری که در تفسیر اولوالامر گفته شده این است که منظور فرماندهان لشکر اسلامند.
- ۷ - همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوالامر، امامان معصوم میباشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها سپرده

شده است، و غیر آنها را شامل نمی شود، و البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آنها لازم است نه به خاطر اینکه اولوالامرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولوالامر می باشند.

### اکنون به بررسی تفاسیر فوق به طور فشرده می پردازیم :

شک نیست که تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و ممکن نیست که پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، و به همین دلیل علاوه بر مفسران شیعه، مفسران بزرگ اهل تسنن نیز آن را نفی کرده اند. و اما تفسیر دوم نیز با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست، زیرا آیه اطاعت اولوالامر را بدون قید و شرط لازم و واجب شمرده است. تفسیر سوم یعنی تفسیر اولوالامر به علما و دانشمندان عادل و آگاه از کتاب و سنت نیز با اطلاق آیه سازگار نیست، زیرا پیروی از علما و دانشمندان، شرائطی دارد از جمله اینکه گفتار آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، بنابراین اگر آنها مرتکب اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند و اشتباه می کنند) و یا به هر علت دیگر از حق منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست، در صورتی که آیه اطاعت اولوالامر را به طور مطلق، همانند اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، لازم شمرده است، به علاوه اطاعت از دانشمندان در احکامی است که از کتاب و سنت استفاده کرده اند بنا بر این چیزی جز اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود، و نیازی به ذکر ندارد. تفسیر چهارم (منحصر ساختن به خلفای چهارگانه نخستین) مفهومش این است که امروز مصداقی برای اولوالامر در میان مسلمانان وجود نداشته باشد، به علاوه هیچگونه دلیلی برای این تخصیص در دست نیست. تفسیر پنجم و ششم یعنی اختصاص دادن به صحابه و یا فرماندهان لشکر نیز همین اشکال را دارد یعنی هیچگونه دلیلی بر این تخصیص نیز در دست نیست.

جمعی از مفسران اهل تسنن مانند محمد عبده دانشمند معروف مصری به پیروی از بعضی از کلمات مفسر معروف فخر رازی خواسته اند، احتمال دوم (اولوالامر همه نمایندگان طبقات مختلف جامعه اسلامی اعم از علماء، حکام و نمایندگان طبقات دیگر است) را با چند قید و شرط بپذیرند، از جمله اینکه مسلمان باشند (آنچنان که از کلمه ((منکم)) در آیه استفاده می شود) و حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، و از روی اختیار حکم کنند نه اجبار، و موافق با مصالح مسلمین حکم نمایند، و از مسائلی سخن گویند که حق دخالت در آن داشته باشند (نه مانند عبادات که مقررات ثابت و معینی در اسلام دارند) و در مسأله ای که حکم می کنند، نص خاصی از شرع نرسیده باشد و علاوه بر همه اینها به طور اتفاق نظر بدهند. و از آنجا که آنها معتقدند مجموع امت یا مجموع نمایندگان آنها گرفتار اشتباه و خطا نمی شوند و به عبارت دیگر مجموع امت معصومند، نتیجه این شروط آن می شود که اطاعت از چنین حکمی به طور مطلق و بدون هیچگونه قید و شرط همانند اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) لازم باشد، (و نتیجه این سخن حجت بودن اجماع است) ولی باید توجه داشت که این تفسیر نیز اشکالات متعددی دارد، زیرا:

**اولاً** - اتفاق نظر در مسائل اجتماعی در موارد بسیار کمی روی می دهد، و بنابر این یک بلا تکلیفی و نابسامانی در غالب شئون مسلمین بطور دائم وجود خواهد داشت، و اگر آنها نظریه اکثریت را بخواهند بپذیرند، این اشکال پیش می آید اکثریت هیچگاه معصوم نیست، و بنابر این اطاعت از آن به طور مطلق لازم نمیشد.

**ثانیاً** - در علم اصول ثابت شده، که هیچگونه دلیلی بر معصوم بودن مجموع امت، منهای وجود امام معصوم، در دست نیست.



**ثالثاً** - یکی از شرائطی که طرفداران این تفسیر ذکر کرده بودند این بود که حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، باید دید تشخیص این موضوع که حکم مخالف سنت است یا نیست با چه اشخاصی است، حتماً با مجتهدان و علمای آگاه از کتاب و سنت است، و نتیجه این سخن آن خواهد بود که اطاعت از اولوا الامر بدون اجازه مجتهدان و علماء جایز نباشد، بلکه اطاعت آنها بالاتر از اطاعت اولوا الامر باشد و این با ظاهر آیه شریفه سازگار نیست.

درست است که آنها علما و دانشمندان را نیز جزء اولوا الامر گرفته اند، ولی در حقیقت مطابق این تفسیر علما و مجتهدان به عنوان ناظر و مرجع عالیتر از سایر نمایندگان طبقات شناخته شده اند نه مرجعی در ردیف آنها، زیرا علما و دانشمندان باید بر کار دیگران از نظر موافقت با کتاب و سنت نظارت داشته باشند و به این ترتیب مرجع عالی آنها خواهند بود و این با تفسیر فوق سازگار نیست. بنابراین تفسیر فوق از جهات متعددی مواجه با اشکال است:

و تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم میماند تفسیر هفتم یعنی تفسیر اولوا الامر به رهبران و امامان معصوم است، زیرا این تفسیر با اطلاق و جوب اطاعت که از آیه فوق استفاده میشود کاملاً سازگار است، چون مقام عصمت امام، او را از هر گونه خطا و اشتباه و گناه حفظ میکند، و به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون هیچگونه قید و شرطی واجب الاطاعه است، و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار اطیعوا عطف بر رسول شود. جالب توجه اینکه بعضی از دانشمندان معروف اهل تسنن از جمله مفسر معروف فخر رازی در آغاز سخنش در ذیل این آیه، به این حقیقت اعتراف کرده، میگوید:

((کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتماً باید معصوم باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی میشود خداوند اطاعت او را لازم شمرده، و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته، و این خود یک نوع تضاد در حکم الهی ایجاد میکند، زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است، و از طرف دیگر پیروی از اولوا الامر لازم است، و این موجب اجتماع امر و نهی میشود. بنابراین از یک طرف میبینیم خداوند اطاعت فرمان اولوا الامر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوا الامر معصوم از خطا نباشند چنین فرمانی صحیح نیست، از این مقدمه چنین استفاده میکنیم که اولوا الامر که در آیه فوق به آنها اشاره شده حتماً باید معصوم بوده باشند. فخر رازی سپس چنین ادامه میدهد که این معصوم یا مجموع امت است و یا بعضی از امت اسلام، احتمال دوم قابل قبول نیست، زیرا ما باید این بعض را بشناسیم و به او دسترس داشته باشیم، در حالی که چنین نیست و چون این احتمال از بین برود، تنها احتمال اول باقی میماند که معصوم مجموع این امت است، و این خود دلیلی است بر اینکه اجماع و اتفاق امت حجت و قابل قبول است، و از دلائل معتبر محسوب میشود. همانطور که می بینیم فخر رازی با اینکه معروف به اشکال تراشی در مسائل مختلف علمی است دلالت آیه را بر اینکه اولوا الامر باید افراد معصومی باشند پذیرفته است، منتها از آنجا که آشنائی به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و امامان و رهبران این مکتب نداشته این احتمال را که اولوا الامر اشخاص معینی از امت بوده باشند نادیده گرفته است، و ناچار شده که اولوا الامر را به معنی مجموع امت (یا نمایندگان عموم طبقات مسلمانان) تفسیر کند، در حالی که این احتمال قابل قبول نیست، زیرا همانطور که گفتیم اولوا الامر باید رهبر جامعه اسلامی باشد و حکومت اسلامی و حل و فصل مشکلات مسلمین به وسیله او انجام شود و میدانیم حکومت دستجمعی عموم و

حتی نمایندگان آنها به صورت اتفاق آراء عملاً امکان‌پذیر نیست، زیرا در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی که مسلمانان با آن روبرو هستند، به دست آوردن اتفاق آراء همه امت یا نمایندگان آنها غالباً ممکن نیست، و پیروی از اکثریت نیز پیروی از اولوا الامر محسوب نمی‌شود، بنابراین لازمه سخن فخر رازی و کسانی که از دانشمندان معاصر عقیده او را تعقیب کرده اند این می‌شود که عملاً اطاعت از اولوا الامر تعطیل گردد، و یا به - صورت یک موضوع بسیار نادر و استثنائی در آید. از مجموع بیانات فوق نتیجه می‌گیریم که آیه شریفه تنها رهبری پیشوایان معصوم که جمعی از امت را تشکیل می‌دهند اثبات می‌کند. (دقت کنید)

### پاسخ چند سؤال

در اینجا ایرادهائی به تفسیر فوق شده که از نظر رعایت بی طرفی در بحث باید مطرح گردد:

۱- اگر منظور از اولوا الامر، امامان معصوم باشند با کلمه اولی که به معنی جمع است سازگار نیست، زیرا امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نمی‌باشد. پاسخ این سؤال چنین است زیرا امام معصوم در هر زمان اگر چه یک نفر بیش نیست ولی در مجموع زمانها افراد متعددی را تشکیل می‌دهند و میدانیم آیه تنها وظیفه مردم یک زمان را تعیین نمی‌کند.

۲- اولوا الامر مطابق این معنی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود نداشته، و در این صورت چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است؟ پاسخ این سؤال از گفته بالا نیز روشن می‌شود، زیرا آیه منحصر به زمان معینی نیست و وظیفه مسلمانان را در تمام اعصار و قرون روشن می‌سازد، و به عبارت دیگر میتوانیم چنین بگوئیم که اولوا الامر در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود زیرا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دو منصب داشت یکی منصب رسالت که در آیه به عنوان اطیعوا الرسول از او یاد شده و دیگر منصب رهبری و زمامداری امت اسلامی که قرآن به عنوان اولوا الامر از آن یاد کرده، بنابراین پیشوا و رهبر معصوم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که علاوه بر منصب رسالت و ابلاغ احکام اسلام، این منصب را نیز به عهده داشت، و شاید تکرار نشدن اطیعوا در بین رسول و اولوا الامر خالی از اشاره به این معنی نباشد، و به عبارت دیگر منصب رسالت و منصب اولوا الامر دو منصب مختلف است که در وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یکجا جمع شده ولی در امام از هم جدا شده است و امام تنها منصب دوم را دارد.

۳- اگر منظور از اولوا الامر امامان و رهبران معصوم است، پس چرا در ذیل آیه که مسئله تنازع و اختلاف مسلمانان را بیان می‌کند می‌گوید: ((فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الاخر ذلک فیر و اھسن تاویل: اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارجاع دهید اگر ایمان به پروردگار و روز بازپسین دارید، این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است - همانطور که می‌بینیم در اینجا سخنی از اولوا الامر به میان نیامده و مرجع حل اختلاف تنها خدا (کتاب الله، قرآن) و پیامبر (سنت) معرفی شده است. در پاسخ این ایراد باید گفت: ((اولاً)) این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست بلکه به سایر تفسیرها نیز با کمی دقت متوجه می‌شود و ثانیاً شکی نیست که منظور از اختلاف و تنازع در جمله فوق، اختلاف و تنازع در احکام است نه در مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری مسلمین، زیرا در این مسائل مسلماً باید از اولوا الامر اطاعت کرد (همانطور که در جمله اول آیه تصریح شده) بنابراین منظور از آن اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است که تشریح



آن با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است زیرا میدانیم امام فقط مجری احکام است، نه قانونی وضع میکند، و نه نسخ میکند، بلکه همواره در مسیر اجرای احکام خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و لذا در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) میخوانیم که اگر از ما سخنی بر خلاف کتاب الله و سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند هرگز نپذیرید، محال است ما چیزی بر خلاف کتاب الله و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگوئیم، بنا بر این نخستین مرجع حل اختلاف مردم در احکام و قوانین اسلامی خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که بر او وحی میشود و اگر امامان معصوم بیان حکم میکنند، آن نیز از خودشان نیست بلکه از کتاب الله و یا علم و دانشی است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها رسیده است و به این ترتیب علت عدم ذکر اولوا الامر در ردیف مراجع حل اختلاف در احکام روشن میگردد.

### گواهی احادیث

در منابع اسلامی نیز احادیثی وارد شده که تفسیر اولوا الامر را به امامان اهل بیت تایید میکنند از جمله:  
مفسر مشهور اسلامی ابو حیان اندلسی مغربی (متوفی سال ۷۵۶) در تفسیر بحر المحيط مینویسد که این آیه در حق علی (علیهما السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نازل گردیده است.

۱- دانشمند اهل تسنن ابو بکر بن مؤمن الشیرازی در رساله اعتقاد (طبق نقل مناقب کاشی) از ابن عباس نقل میکند که آیه فوق درباره علی (علیه السلام) نازل شد، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را (در غزوه تبوک) در مدینه بجای خود گذارد، علی (علیه السلام) عرض کرد: ای پیامبر! آیا مرا همانند زنان و کودکان در شهر قرار میدهی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی قال اهلقتنی فی قومی و اصلع فقال عزوجل و اولی الامر منکم:)) آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون (برادر موسی) نسبت به موسی (علیه السلام) بوده باشی، آن زمانی که موسی به او گفت: در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن، سپس خداوند عزوجل فرمود: و اولی الامر منکم. شیخ سلیمان حنفی قندوزی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در کتاب ینابیع الموده از کتاب مناقب از ((سلیم بن قیس هلالی)) نقل می کند که روزی مردی به خدمت علی (علیه السلام) آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزء مؤمنان خواهد شد چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن جزء کافران و یا گمراهان میگردد کدام است؟ امام فرمود: اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان درمی آید این است که حجت و نماینده خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است شناسد، آن مرد گفت: ((یا امیر المؤمنین)) آنها را برای من معرفی کن، علی (علیهما السلام) فرمود: همانها که خداوند در ردیف خود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده و فرموده ((یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)) آن مرد گفت فدایت شوم باز هم روشتر بفرما علی (علیه السلام) فرمود: همانهایی که رسول خدا در موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آنها یاد کرده و فرمود: ((انی ترک فیکم امرین لن تضلوا بعدی ان تهکتکم بهما کتاب الله و عترتی اهل بیتی؛ من در میان شما دو چیز بیادگار گذاشتم که اگر دست به دامن آنها بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و خاندانم)).

۲- و نیز همان دانشمند در کتاب ((ینابیع الموده)) می نویسد که صاحب کتاب مناقب از تفسیر مجاهد نقل کرده که این آیه در باره علی (علیه السلام) نازل شده است.

۳- روایات متعددی در منابع شیعه مانند کتاب کافی و تفسیر عیاشی و کتب صدوق و غیر آن نقل شده که همگی گواهی می دهند که منظور از ((اولوا الامر)) ائمه معصومین می باشند و حتی در بعضی از آنها نام امامان یک یک صریحا ذکر شده است.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا سورة احزاب، آیه ۳۳  
ای اهل بیت، خدا می خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد.

جمله یزید اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، و گرنه اراده تشریحی، و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد، و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند. ممکن است گفته شود اراده تکوینی موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحثهایی که در مسأله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته ایم پاسخ این سخن روشن می شود و در اینجا بطور خلاصه می توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند، و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند. به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تاییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی روند درست همانگونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بر دارد و به دهان خویش بگذارد با اینکه نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهیها و مبادی فطری و طبیعی می جوشد، بی آنکه جبر و اجباری در کار باشد. واژه رجس به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها. و اینکه: در بعضی از کلمات رجس به معنی گناه یا شرک یا بخل و حسد و یا اعتقاد باطل و مانند آن تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداقهایی از آن است، و گرنه مفهوم این کلمه مفهومی عام و فراگیر است، و همه انواع پلیدیها را به حکم اینکه الف و لام در اینجا به اصطلاح الف و لام جنس است شامل می شود تطهیر به معنی پاک ساختن و در حقیقت تاکید دیگری بر این معنی محسوب می شود. و اما تعبیر اهل البیت به ذکر آن به صورت مفعول مطلق در اینجا نیز تاکید دیگری بر این معنی محسوب می شود. و اما تعبیر اهل البیت به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می شود، چرا که بیت گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

اما اینکه مقصود از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در اینجا چه اشخاصی می باشد؟ در میان مفسران گفتگو است بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته اند، و آیات قبل و بعد را که در باره ازواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن می گوید، قرینه این معنی شمرده اند. ولی با توجه به یک مطلب، این عقیده نفی می شود و آن اینکه ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموماً به صورت ضمیر جمع مؤنث است، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه (انها یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و بطهرکم تطهیرا) همه به صورت جمع مذکر است، و این نشان می دهد معنی دیگری در نظر بوده است. لذا بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته اند. از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنی دوم یعنی شمول همه خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز نفی می کند و می گوید: مخاطب در آیه فوق منحصر پنج نفرند: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام). با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنی سوم یعنی اختصاص به خمس طیبه است. تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی شود. پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع البیان چنین می گوید: این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند و



و اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند، قرآن پر است از این گونه بحثها، همچنین در کلام فصیحی عرب و اشعار آنان نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است .

مفسر بزرگ نویسنده المیزان پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است : ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله انها یرید الله لینذهب عنکم الرجس ... همراه این آیات نازل شده است ، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده اما به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن در کنار این آیات قرار داده شده است .

پاسخ سومی که می توان از سؤال داد این است که قرآن می خواهد به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگوید : شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکند که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است مسئولیتهای سنگینی برای او ایجاد می کند، و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند. در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحاً سخن خواهیم گفت. در آخرین آیه مورد بحث ، هفتمین و آخرین وظیفه همسران پیامبر بیان شده است ، و هشدار می است به همه آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته ، می فرماید: آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود، یاد کنید و خود را در پرتو آن بسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید ( و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الھکمة). شما در خاستگاه وحی قرار گرفته اید و در مرکز و کانون نور قرآن ، حتی اگر در خانه نشسته اید می توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طنینافکن است به طور شایسته از تعلیمات اسلام و سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بهره مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه ای! در اینکه میان آیات الله و حکمت چه فرقی است ؟ بعضی از مفسران گفته اند، هر دو اشاره به قرآن است منتهی تعبیر به آیات جنبه اعجاز آن را بیان می کند و تعبیر به حکمت محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می گوید .

بعضی دیگر گفته اند : آیات الله اشاره به آیات قرآن است و حکمت اشاره به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اندر زهای حکیمانانه او. گر چه هر دو تفسیر، مناسب مقام و الفاظ آیه است ، اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد، چرا که تعبیر به تلاوت با آیات الهی مناسبتر است ، بعلاوه در آیات متعددی از قرآن ، تعبیر نزول در مورد آیات و حکمت ، هر دو آمده است ، مانند آیه ۲۳۱ بقره و ما انزل علیکم من الکتاب و الھکمة شیهه همین تعبیر در آیه ۱۱۳ سوره نساء نیز آمده است . سرانجام در پایان آیه می فرماید : خداوند لطیف و خبیر است ( ان الله کان لطیفاً خبیراً). اشاره به اینکه او از دقیقترین و باریکترین مسائل با خبر و آگاه است ، و نیات شما را به خوبی می داند، و از اسرار درون سینه های شما با خبر است . این در صورتی است که لطیف را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم ، و اگر به معنی صاحب لطف تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد، و هم از اعمالتان خبیر و آگاه است . این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان لطیف به خاطر اعجاز آیات قرآن و تکیه بر خبیر به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم با هم منافات ندارند و قابل جمعند .

فَمَنْ هَاجَبَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ سورة آل عمران، آیه ۶۱

از آن پس که به آگاهی رسیده ای، هر کس که درباره او با تو مجادله کند، بگو: بیاید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما برادران خود را و شما برادران خود را. آنگاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا بر دروغگویان بفرستیم.

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ

اِپس از آن که خداوند با تشبیه آفرینش عیسی (ع) به آفرینش آدم (ع)، حجت مسیحیان را مبنی بر فرزند خدا بودن مسیح مردود شمرد، به پیامبر (ص) فرمان می دهد که اگر آنان بر سخن خود اصرار ورزیدند با آنان مباهله کند، یعنی در مکانی گرد بیایند و هر گروهی به گروه دیگر نفرین کند تا خدا آن گروهی را که بر باطل است نابود سازد.

### داستان مباهله

امام صادق (ع) فرمود: مسیحیان نَجْران {نجران شهری است در شبه جزیره عربستان میان حجاز و یمن از بلاد یمن} با بزرگانشان، اَهْتَم و عاقب و سید، بر پیامبر خدا (ص) وارد شدند. هنگام دعایشان فرا رسید، ناقوس را به صدا در آوردند و به دعا پرداختند. اصحاب پیامبر (ص) گفتند: ای رسول خدا، آیا این در مسجد تو؟ فرمود: آنها را به حال خود واگذارید. پس چون دعای خود را به پایان بردند، به پیامبر خدا (ص) نزدیک شدند و گفتند: به چه چیز دعوت می کنی؟ فرمود: به این که شهادت دهید که معبودی جز خدا نیست و من رسول خدا هستم و عیسی (ع) بنده ای مخلوق بود که می خورد و می آشامید و قضای حاجت داشت گفتند: پدر او که بود؟ در این هنگام بر پیامبر (ص) وحی شد که به آنان بگو: درباره آدم (ع) چه می گوید؟ آیا او بنده ای مخلوق نبود که می خورد و می آشامید و قضای حاجت داشت و ازدواج کرد؟ پیامبر از آنان همین را پرسید. گفتند: چرا. فرمود: پدر او که بود؟ آنان درمانده شدند. پس خدا این آیات را نازل کرد: «انّ مثل عیسی...» تا «فنجعل لعنت الله علی الکاذبین». آن گاه رسول خدا (ص) فرمود: با من مباهله کنید، اگر راستگو باشم لعنت بر شما فرود می آید، و اگر دروغگو باشم لعنت بر من فرود می آید. گفتند: از در انصاف در آمدی، و برای مباهله قرار گذاشتند... فردای آن روز وقتی نزد پیامبر آمدند و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین (ع) با حضرت بودند، مسیحیان پرسیدند: اینان چه کسانی اند؟ به آنان گفته شد: آن پسرعمو و وصی و دامادش علی بن ابی طالب (ع) است و آن دخترش فاطمه (س) و آن دو، پسران او، حسن و حسین (ع) هستند.

مسیحیان پراکنده شدند و به پیامبر خدا (ص) گفتند: ما رضایت تو را فراهم می کنیم، ما را از مباهله معاف دار. پیامبر (ص) با آنها بر دادن جزیه مصالحه فرمود و آنان باز گشتند. تفسیر قمی، {ج ۱، ص ۱۰۴}. {در تفسیر تعالی ج ۱، ص ۲۷۴} آمده است که پیامبر (ص) چون آنان را به مباهله دعوت کرد، گفتند: تا این که [به اقامتگاهمان] باز گردیم و در آن بیندیشیم. چون با یکدیگر خلوت کردند، به عاقب که صاحب نظرشان بود گفتند: ای بنده مسیح، چه نظر داری؟ گفت: ای گروه نصارا، دانستید که محمد (ص) پیامبری مرسل است و حقیقت را درباره مولای شما (مسیح) بیان کرد... پس به حضور پیامبر رسیدند، در حالی که پیامبر حسین (ع) را در بغل داشت و دست حسن (ع) را گرفته و فاطمه (س) پشت سر او و علی (ع) پشت سر فاطمه بود و رسول خدا (ص) به آنان می فرمود: چون من دعا کردم شما آمین بگویید. اُسقف نَجْران گفت: ای گروه نصارا، من صورت هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جایش برکنند، آن را به خاطر ایشان بر می کنند. مباهله کنید که هلاک خواهید شد... رسول خدا (ص) فرمود: سوگند به آن کسی که جانم به دست اوست هلاکت به مردم نجران نزدیک شده بود اگر مباهله می کردند به میمون و خوک تبدیل می شدند.

مفسران اتفاق دارند که رسول خدا (ص) برای مباهله حاضر شد و جز علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) کسی همراه او نبود. روایات نیز در این معنی متفق اند، و تاریخ هم آن را تأیید می کند. «ثُمَّ نَبَّهْلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ جَمَلَةً» «نَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ...» به منزله تفسیر برای «نبتهل» است یعنی مباهله ما این است که لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. برخی گفته اند: آمدن فعل «نَجْعَلُ» به جای «نَسْأَلُ» برای اشاره به این معنی است که در مباهله میان پیامبر (ص) و مسیحیان اجابت دعا حتمی بوده است. به عبارت دیگر، به صرف درخواست لعنت برای دروغگویان، لعنت بر آنان قرار می گرفته است. نکته دیگر این که: الف و لام در «الکاذبین» برای عهد، و اشاره به دروغگویان در قضیه مباهله است نه برای استغراق و شمول، و جمع بودن آن حکایت از این دارد که در هر دو طرف گروهی بودند که هر کدام ادعا می کردند سخنشان حق است گروهی حضرت مسیح (ع) را خدا یا فرزند خدا یا یکی از اقانیم سه گانه می پنداشتند، و گروهی مدعی توحید بودند و الوهیت مسیح (ع) را نفی می کردند. از آن جا که محدثان و مفسران اتفاق نظر دارند بر این که حاضران در صحنه مباهله در طرف رسول خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) بودند، معلوم می شود که آنان در ادعای مذکور با رسول خدا (ص) شریک بودند، و این از بزرگ ترین فضایل آنان به شمار می رود.

اگر کسی بگوید: پیامبر خدا (ص) آن بزرگواران را تنها به عنوان نمونه ای از «أبناءنا» و «نساءنا» و «أنفسنا» برای مباهله حاضر کرد و آنان از خصوصیتی برخوردار نبودند، بلکه پیامبر (ص) افرادی را از نزدیک ترین خویشاوندان خود برگزید تا به همگان اعلام کند که به حقانیت خویش سخت معتقد است، در پاسخ می گوئیم: اگر آنها خصوصیتی جز آنچه گفته شد نداشتند و در ادعای توحید و ابلاغ آیین اسلام، با رسول خدا شریک نبودند، بر پیامبر لازم بود که حداقل غیر از علی (ع) مردی دیگر، و غیر از فاطمه (س) دوزن دیگر، و غیر از حسن و حسین پسری دیگر نیز از میان مسلمانان برگزیند و برای مباهله همراه خود بیاورد، زیرا عناوین مذکور در آیه شریفه به صورت جمع آمده است، ولی پیامبر (ص) فقط به نامبردگان بسنده کرد، و این خود به روشنی می رساند که آن حضرت افراد دیگری را که مصداق «أبناءنا» و «نساءنا» و «أنفسنا» باشند نیافته بوده است در صورتی که اگر مقصود از آیه صرف اعتقاد به توحید و نفی الوهیت حضرت مسیح بود، قطعاً در میان مسلمانان افراد بسیاری یافت می شدند که مصداق عناوین یاد شده باشند.

چرا نام امام علی (ع) در قرآن نیامده؟

### روش های مختلف معرفی شخصیت ها

قرآن برای شناساندن شخصیت های الهی، از سه راه وارد می شود و در موردی طبق مصالحی، از شیوه خاصی پیروی می کند:

۱-۲. معرفی با اسم؛ چنان که قرآن در مواردی از پیامبر اسلام، به اسم یاد می کند: «وَمَا مَعْهَدُ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴؛ «محمد پیام آوری بیش نیست که پیش از او نیز پیامبرانی بوده اند».

۲-۲. معرفی با عدد؛ یکی از روش های قرآن، معرفی با عدد است و لذا «نقباؤ بنی اسرائیل» را با عدد معرفی کرده است: «لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» مائده (۵)، آیه ۱۲ «خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده مراقب برانگیختیم».

۳-۲. معرفی با صفت؛ یکی دیگر از طرق شناسایی شخصیت های الهی، معرفی با صفت است. خداوند متعال در قرآن، کسانی را که باید مسلمانان از آنها اطاعت کنند، با صفت «اولی الامر» معرفی کرده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نساء (۴)

آیه ۵۹. پس معرفی با صفات یکی از شیوه‌های صحیح معرفی است که درباره حضرت مهدی (عج) نیز صادق است برای مطالعه بیشتر ر. ک: جعفر سبحانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، صص ۱۸۲-۱۸۵ تأکید بر روش توصیفی از روش‌های بسیار جالب قرآن، تأکید بر صفات و ویژگی‌ها و عدم اصرار بر ذکر نام اشخاص است. شاید حکمت این روش، توجه دادن امت به صفات و ویژگی‌های خوب و بد در طول زمان است تا بر اساس اوصاف ذکر شده، به شناخت اشخاص و تطبیق صفات بر آنان پردازند و اهمیت و جایگاه اشخاص را با میزان صفات تجلی یافته، در آنان بسنجند. روش «بیان توصیفی»، به قرآن، طراوت و تازگی و دوام می‌بخشد؛ زیرا در هر برهه‌ای از زمان، زمینه تطبیق افراد و جوامع بر شاخصه‌های ذکر شده در قرآن فراهم می‌شود و امکان دستیابی به داوری قرآن در مسائل نو و فتنه‌های فردی و اجتماعی تأمین می‌گردد. قرآن کلام فصل است «أنه لقول فصل» و بین حق و باطل تمیز می‌دهد و راهنمای انسان در فتنه‌ها است؛ چنان که پیامبر (ص) فرمود: «هنگامی که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تاریک، شما را فرا گرفت؛ به قرآن روی آورید». از سوی دیگر، حکومت شایستگان، نیاز همیشگی جوامع دینی است و به بخشی از امت اسلامی و یا قطعه‌ای خاص از تاریخ، اختصاص ندارد. برای راهنما و فصل الخطاب شدن در گستره‌ای چنین پهناور، بیان شاخصه‌ها، شایستگی‌ها و ویژگی‌های صالحان و مفسدان، حق و باطل، خوب و بد و... بهترین راه شمرده می‌شود. بدین سبب قرآن - جز در موارد ضروری - از بردن نام مؤمنان، منافقان، حواریون، پادشاهان، مشرکان... صرف نظر کرده است تا مخاطبان قرآن، به صفات و ویژگی‌ها - و نه نام‌ها - توجه کنند و امکان بهره‌گیری‌های نو از قرآن فراهم شود. بنابراین شیعه معتقد است مسلمانان در آیات بسیاری، به ائمه اطهار (ع) رهنمون شده‌اند و وظیفه دارند با تطبیق ویژگی‌های یاد شده در قرآن، امام خود را بشناسند و پاسخ نیازهای دینی، اجتماعی و سیاسی خود را از درگاه آنان جویا شوند. بر اساس همین نکته، امام باقر (ع) می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّبِ الْفِتْنِ»؛ «هر کس امر ولایت ما را از قرآن به دست نیاورد؛ نمی‌تواند از فتنه‌ها مصون بماند».

از این روایت به دست می‌آید که امر ولایت اهل بیت (ع) در قرآن وجود دارد و توصیفات موجود در قرآن، ما را به این امر رهنمون می‌شود.

#### پاسخ:

شیوه قرآن مجید در رابطه با ائمه هدی (علیهم السلام) - به ویژه امیرالمومنین (علیه السلام) و خانواده آن حضرت - این است که به معرفی «شخصیت» ممتاز و برجستگی‌های آنان پردازد، نه به معرفی «شخص». این شیوه حکمت‌های متعددی دارد که بعضی از آنها به اختصار بیان خواهد شد. در اینجا دو زمینه برای گفت و گو وجود دارد: موارد و چگونگی معرفی شخصیت اهل بیت (ع) و حکمت و سر این روش. یک. موارد و چگونگی معرفی شخصیت اهل بیت (ع) در قرآن، قرآن مجید در موارد متعددی پرده از امتیازات و ویژگی‌های رفتاری ائمه هدی (ع) به ویژه امیرالمومنین (ع) برداشته است؛ از جمله: ۱. «وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسَكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اسِيرًا» انسان (۷۶)، آیه ۹. مفسران بزرگ شیعه و سنی آورده‌اند که این آیه در شأن امیرالمومنین (ع) و خانواده ایشان است و مسأله روزه‌داری حضرت علی (ع) و... و دادن افطار خود به مسکین، یتیم و اسیر در سه شب متوالی را به طور متواتر نقل کرده‌اند.

۲. «انها يريد الله لينذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا» احزاب (۳۳)، آیه ۳۳. در خصوص این آیه مقالات و کتاب‌های متعددی نگاشته شده و در اینکه شامل حضرت علی (ع) و فاطمه (س) و حسن و حسین (ع) است، نزد شیعه و سنی هیچ اختلافی نیست، تنها اختلاف در شمول آن نسبت به همسران پیامبر (ص) است که با ادله متعددی علمای شیعه شمول آن را نسبت به همسران پیامبر (ص) رد کرده‌اند.



۳. «انها ولیکم الله و رسوله والنزین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون» مائده (۵)، آیه ۵۵. شأن نزول این آیه نیز در تمام تفاسیر معتبر شیعه و سنی، اختصاصاً در رابطه با حضرت علی (ع) می‌باشد. البته آیات بسیار دیگری نیز وجود دارد که در اینجا به همین سه مورد اکتفا می‌کنیم. در آیه اول اوج ایثار در شدت نیاز و در آیه دوم طهارت مطلق از هر کژی و کاستی و عیب و گناه و در آیه سوم تلفیق دو عبادت بزرگ با یکدیگر همراه با اوج اخلاص و خدادوستی نمایان شده است. البته در آیه سوم نکته دیگری وجود دارد که در قسمت بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

(دو). حکمت روش قرآن در معرفی اهل بیت (ع) شیوه ذکر شده حکمت‌های متعددی دارد؛ از جمله:

۱. انگشت گذاشتن روی اشخاص در مواردی، چندان نقشی در روشنگری ندارد؛ بلکه نهایتاً به نوعی تبعیت و پیروی کورکورانه می‌کشاند و البته این مانع آن نیست که در مورد لزوم، افراد نیز معرفی شوند؛ ولی اساساً معرفی شخصیت، معرفی الگوهاست و در نتیجه جامعه را به جای گرایش‌های تعصب‌آمیز جاهلانه، به سمت تعقل ژرف اندیشی و توجه به ملاک‌ها، فضایل و امتیازات واقعی سوق می‌دهد.

۲. معرفی شخصیت، زمینه‌ساز پذیرش معقول است، در حالی که معرفی شخص، در مواردی موجب دافعه می‌شود. این روش به ویژه در شرایطی که شخص از جهاتی تحت تبلیغات سوء قرار گرفته باشد یا جامعه به هر دلیلی آمادگی پذیرش وی را نداشته باشد، بهترین روش است. این مسأله دقیقاً در مورد امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت (ع) وجود داشته است. برای شناخت درست این مسأله لازم است ابتدا شرایط و ویژگی‌های جامعه اسلامی زمان نزول قرآن را در نظر بگیریم تا در پر تو جامعه شناسی آن زمان و روان‌شناسی اجتماعی خاص آن جامعه، بتوانیم به درک صحیحی از مسأله نایل آییم. واقعیت آن است به استثنای اندکی از مؤمنان برجسته، اکثریت جامعه صدر اسلام نسبت به اهل بیت (ع) به ویژه امیرالمؤمنین (ع) پذیرش نداشتند و پیامبر (ص) نیز در مقاطع مختلف با دشواری‌های زیادی آن حضرت را مطرح می‌ساختند و در هر مورد با نوعی واکنش منفی و مقاومت روبه‌رو می‌شدند، دلایل این امر متعدد است؛ از جمله:

الف. بسیاری از آنان کسانی بودند که تا چند صباحی قبل در صف معارضان اسلام قرار داشتند و رویاروی خود شمشیر علی (ع) را دیده و از همان جا کینه وی را به دل گرفته بودند، چنان که حضرت فاطمه زهرا (س) نیز یکی از علل روی گردانی مردم از آن حضرت را همین نکته (نکیر سیفه) بیان فرمودند.

ب. تفکرات و سنن غلط جاهلی هنوز بر اندیشه مردم حاکم بود و اموری مانند سن و... را در امور سیاسی دخیل می‌دانستند و لذا به جهت جوان بودن حضرت علی (ع)، وی را چندان شایسته برای رهبری جامعه نمی‌دانستند. ج. این تفکر خطرناک در سطح جامعه رایج بود و از سوی عده‌ای تبلیغ می‌شد که پیامبر (ص) در صدد آن است که خویشان خود را برای همیشه بر مسند قدرت و حکومت بنشانند و در این راستا خدمات ارزنده پیامبر را نیز نوعی بازی سیاسی تفسیر می‌کردند که برای چنگ اندازی به حکومت برای خود و اهل بیتش انجام داده است. این مسأله چنان بالا گرفته بود که روز غدیر، پس از معرفی امیرالمؤمنین (ع) یکی از حاضران صدازد «خدایا! ما را گفت که از سوی خدا آمده و کتاب الهی آورده‌ام و ما پذیرفتیم و اکنون می‌خواهد داماد و پسر عمش را بر ما حاکم و مستولی سازد، اگر او راست می‌گوید، سنگی از آسمان بیار و مرا بکش!!» اکنون این سوال پدید می‌آید که آیا در چنین وضعیتی تا چه اندازه صلاح بوده است، نام آن حضرت و یا ائمه (ع) بعد از ایشان در قرآن به صراحت ذکر شود؟ ممکن است کسی با خود بیندیشد که اگر چنین شده بود، ریشه اختلافات از بن کنده می‌شد و امت اسلامی یکپارچه و هم‌آوا می‌شدند و راه هدایت را پیشه می‌ساختند؛ زیرا قرآن مورد قبول همه است و بر آن اختلافی نیست. اما آیا واقعیت



خیر؛ زیرا این خطر به طور جدی وجود داشت که بر سر مسأله امیرالمؤمنین (ع)، حتی اساس اسلام و قرآن به خطر افتد و اگر نام آن حضرت به صراحت در قرآن می آمد، این مشکل وجود داشت که طیف عظیمی که در جامعه، پایگاه تبلیغاتی وسیعی داشتند و در صدر اطرافیان پیامبر (ص) نیز بودند، اساساً رسالت آن حضرت و قرآن و... را یکسره نفی و انکار کنند و خطر جدی برای اساس اسلام و قرآن بیافرینند. شاید این مسأله ابتدا اغراق آمیز جلوه نماید، در حالی که رخدادهای مهم تاریخی به خوبی از این نکته پرده بر گرفته اند. در اینجا به ذکر نمونه ای که در منابع تاریخی مهم اهل تسنن به تکرار آمده و از مسلمات تاریخی است اکتفا می شود: یکم. همه مورخان برجسته آورده اند که چون پیامبر (ص) لحظات آخر عمر خویش را می گذراندند، درخواست قلم و لوحی نمودند تا سندی برای امت به یادگار نهند که هیچ گاه به انحراف و ضلالت گرفتار نگردند. این درخواست برای اطرافیان کاملاً روشن بود و هدف از آن باتوجه به موضع گیری های پیشین پیامبر (ص) واضح بود. در این هنگام عمر صد ا زد: «ان الرجل لیهرج»؛ «همانا این مرد بر اثر شدت تب هذیان می گوید»!! شگفتا پیامبری که خداوند در وصفش فرموده است: «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وهی یومی...»، در خانه اش و نزد عزیزترین و بهترین حامیانش، این چنین جسارت آمیز مورد طعن قرار گیرد و کار به جایی می رسد که آن حضرت از تصمیم خود منصرف می شود! زیرا جدا خوف آن وجود دارد که پایداری بر آن، موجب انکار رسالت شود و مسلماً کسانی که در خانه پیامبر خدا با وی چنین برخورد می کنند، خود را مستظهر به پشتیبانی وسیع اجتماعی می بینند؛ و گرنه هرگز جرات چنین جسارتی به خود نمی دادند. از همین جا روشن می شود که سر شیوه قرآن چیست؟ یعنی، قرآن هم برای اهل فهم و درک و تعقل حرف خود را زده است و هم کاری کرده که فاقدان چنان خصوصیتی، یکسره از اصل دین جدا نشوند و انگیزه های سیاسی خاصی باعث نشود که به طور کلی مردم را از اصل دین و دیانت جدا سازند.

جالب آن است که علاوه بر آیاتی که به گونه های مختلف، مسأله ولایت امیرالمؤمنین (ع) را مطرح ساخته اند، سومین آیه ای که در آغاز این نگاهشته آورده ایم، بسیار روشن این پیام را داده و همراه با بیان امتیازات خاص آن حضرت، مسأله ولایت و رهبری امت را گوشزد ساخته است. در اینجا یک سؤال باقی می ماند و آن اینکه خداوند فرموده است: «انا نزلنا الذکر و انا له لهافظون»؛ بنابراین باتوجه به این آیه از آن خطرات چه باک؟ پاسخ آن است که حافظ بودن خداوند برای قرآن از راه اسباب و علل خاص آن است و یکی از آنها به کارگیری همین شیوه است که انگیزه کنارزدن قرآن را به جهت یک سری اهداف خاص از بین می برد.

پرسش ها و پاسخ های دانشجوی ج ۷





### سیره تربیتی امام محمد باقر علیه السلام

تربیت فرزند یکی از مهم ترین وظایف والدین و مربیان در عرصه زندگی است. تربیت به معنای شکوفا نمودن استعداد های درون انسان ها و هدایت غرائز نهفته آنان به سوی قله کمال و رستگاری می باشد. تربیت مجموعه تلاش هایی است، سنجیده و منظم برای نیل به هدف های مشخص و شکوفا سازی توان های بالقوه در تمام ابعاد وجودی انسان و به عبارت دیگر می توان تربیت را انتقال میراث های فرهنگی مطلوب و ارزشمند از نسلی به نسل دیگر دانست. به طور کلی، مجموعه تلاش ها، فرصت ها، اقدامات، امکانات و برنامه ها از بدو انعقاد نطفه تا واپسین دم حیات برای رشد و شکوفا سازی توان های بالقوه فرد به طور همه جانبه تا رسیدن به حداکثر ظرفیت را تربیت می نامیم. از آنجایی که امامان معصوم شیعه بهترین شیوه های تربیتی فرزند را فراروی پیروان خود نهاده اند، زندگی پر افتخار آنان می تواند به عنوان موفق ترین الگوهای تربیتی در طول تاریخ بشر مطرح شود. در این نوشتار به مناسبت اول ماه رجب، روز ولادت امام محمد باقر علیه السلام روش های تربیت فرزند را در سیره و سخن آن گرامی بررسی نموده و برخی نکته های قابل توجه را ارائه می نمایم.

### نقش تربیتی والدین

پدر و مادر به عنوان دورکن اساسی خانواده بیش ترین نقش را در تربیت فرزندان ایفا می کنند. مادر از زمان انعقاد نطفه تا دوران نوجوانی ارتباطی تنگاتنگ با کودک دارد. خصلت ها، اندیشه ها، افکار و رفتار مادر بیش ترین تاثیر را در ساختار شخصیتی یک نوجوان به جای می گذارد. مادر همانند یک معلم، مربی و الگوی گفتاری و رفتاری کودک به حساب می آید. او یکی از عوامل مؤثر تربیتی از نظر محیطی و وراثتی است. به این جهت برای پرورش فرزندان سالم و صالح، باید از زمان ازدواج در اندیشه انتخاب مادر شایسته برای فرزندان بود. چرا که از منظر حضرت باقر علیه السلام تربیت کودک از همان مرحله آغاز می شود. امام باقر علیه السلام در روایتی به تاثیر شیر مادر در اطفال اشاره کرده و به محمد بن مروان فرمود: «استرضع لولدک لبس العسلان، وایاک و القباع، فان اللبن قد یعدی (۱)؛ برای شیر دادن به فرزندت از دایه های خوشرو و زیبا استفاده کن و از زنان بد صورت و قبیح برحذر باش، زیرا شیر گاهی (صفات و ویژگی های روحی مادر را به فرزند) منتقل می کند». در این گفتار امام پنجم علیه السلام از تاثیر شیر مادر در انتقال زشتی ها و زیبایی های ظاهری مادر به فرزند سخن به میان آورده است. بنابراین نقش وراثتی و محیطی مادر در تربیت فرزندان نباید مورد غفلت قرار گیرد. گذشته از تاثیر مادران در نسل آینده، وجود پدر نیز به عنوان مدیر خانواده نقش به سزایی در ساختار شخصیتی کودک دارد. طبق فرموده امام باقر علیه السلام، صلاحیت و شایستگی های پدر از جمله خصلت هایی است که در پرتو آن فرزندان از انحرافات و کجروی ها محفوظ می مانند. آن حضرت فرمود: «یفظ الاطفال بصلاح آبائهم (۲)؛ اطفال در سایه صلاحیت و شایستگی پدران شان [از انحرافات] مصون می مانند». در حقیقت مجموعه اعمال، رفتار و گفتار پدر، در شکل گیری شخصیت آینده کودک کار ساز خواهد بود. افزون بر این پدر به عنوان مدیر اقتصادی خانواده می تواند با کسب در آمد صحیح و به دست آوردن روزی حلال در رو حیات و صفات کودک، تاثیر قابل توجهی داشته باشد. به همین جهت امام باقر علیه السلام به پدرانی که تلاش می کنند سفره های منازل خود را با روزی حلال بیاریند مژده می دهد که: «آنان در روز قیامت با سیمایی نورانی همانند ماه شب چهارده با خداوند ملاقات خواهند نمود. لقی الله عزوجل یوم القیامة ووجهه مثل القمر لیلۃ البدر» (۳).

### تکریم شخصیت کودک

مربی شایسته با بهره گیری از روش های متنوع، به تکریم شخصیت کودک می پردازد و از این طریق زمینه تربیت



صحیح و اعتلای صفات نیک را در وجود او فراهم می سازد. او می داند که مهم ترین مشکل کودکان و نوجوانان، احساس حقارت و عدم اتکاب به نفس است و انسان همان طور که به آب و غذا نیازمند است به تکریم و توجه دیگران نیاز دارد، بلکه این نیازهای عاطفی و معنوی او به مراتب بیشتر از نیازهای جسمانی اوست. عمده ترین دلیل ناسازگاری در فرزندان و علت بسیاری از ناهنجاری ها را باید در احساس حقارت و کم توجهی والدین به فرزند جست و جو نمود. این فقر روحی و روانی را می توان از راه های زیر بر طرف نمود:

### الف) گزینش نام نیک

نام هر شخص نشانگر اعتقادات، ملیت، فرهنگ و خواسته های درونی او و خانواده اش می باشد. اسمی که برای یک کودک انتخاب می شود در تکریم و تحقیر شخصیت وی نقش دارد. کودکانی که نام زیبا و پسندیده دارند، غالباً مورد تقدیر و توجه دیگران هستند و از شنیدن تمجیدها و افتخاراتی که نامشان موجب آن است لذت می برند؛ بر عکس کسانی که والدین آنان هنگام انتخاب نام به معنی و محتوای آن بی توجه بوده و یک اسم نامناسب و بیگانه از فرهنگ خودی را برای فرزند خود انتخاب کرده اند، در آینده احساس حقارت نموده و احیاناً مورد ملامت و سرزنش قرار خواهند گرفت. در سیره امام باقر علیه السلام به این نکته توجه خاصی مبذول شده است. آن حضرت در مورد انتخاب نام زیبا برای فرزندان چنین رهنمود می دهد: «اصدق الاسماء ماسی بالعبودية وافضلها اسماء الانبياء (۴)؛ دوست داشتنی ترین اسم ها آن است که حاکی از بندگی خدا باشد و بهترین آن ها نام های پیامبران است.» امام پنجم علیه السلام نام های فرزندان خویش را نیز از بهترین نام ها برگزیده بود. نام های فرزندان آن حضرت بدین ترتیب است: ۱- جعفر علیه السلام ۲- عبدالله ۳- ابراهیم ۴- علی ۵- زینب ۶- ام سلمه (۵) پیشوای پنجم به این شیوه تربیتی آن چنان اهمیت می داد که حتی دستور داده بود پایین ترین طبقات اجتماع را هم با القاب و نام های تحقیرآمیز صدا نکنند، بلکه با بهترین نام ها از آنان یاد کنند و می فرمود: «سوههم بامس اسمائهم (۶)؛ با نیک ترین نامشان آن ها را صدا بزنید» و به این ترتیب از توهین و تحقیر شخصیت آنان جلوگیری می نمود.

### ب) گفت و گوی صمیمانه

یکی از راه های انتقال آموزه های تربیتی به کودکان و نوجوانان ایجاد ارتباط کلامی بالحنی دلپذیر می باشد. تجربه نشان می دهد که اگر لحن و صوت والدین، مریبان و مبلغان در ارتباط کلامی دارای بار عاطفی و مثبت باشد، آنان در ایجاد ارتباط و نفوذ در دل مخاطب نوجوان موفق خواهند بود. کلمات دلنشین، سخنان نیکو، ملایم و محبت آمیز از مشکلات روحی و ناهنجاری های کودکان و نوجوانان کاسته و رنج های درونی آنان را التیام می بخشد. ریشه بسیاری از تندخویی ها، خشونت ها، لجبازی ها، زورگویی ها، بدبینی ها، افسردگی ها و گوشه گیری و ناامیدی ها را می توان با ارتباط کلامی صحیح و نیکو از میان برداشت. امام باقر علیه السلام با اشاره به این شیوه کارآمد تربیتی می فرماید: «قولوا للناس امس ما نحبون ان یقال لکم (۷)؛ به زیباترین صورتی که میل دارید مردم با شما سخن بگویند با آنان سخن بگویید.» آری همانطوری که انسان دوست ندارد دیگران با او بی ادبانه، خشن، آمرانه، خشک و بالحنی تند سخن بگویند، دیگران هم چنین انتظاری از او دارند. این نکته در مورد ارتباط کلامی با کودکان از اهمیت ویژه ای برخوردار است و نقش کلیدی در تربیت ایفا می کند. زیرا روح کودکان لطیف تر و تحمل آنان کمتر می باشد.

### ج) سلام دادن به فرزندان

سلام دادن به کودکان عزت نفس را در آنان تقویت می کند و یکی از بهترین راه های ارتباط اجتماعی و نفوذ در شخصیت کودکان است. این عمل که یکی از والاترین آموزه های تربیتی دین مبین اسلام به شمار می رود نکات

مثبت فراوانی را در خود جای داده است که از جمله آن ها: تقویت روابط بین مربی و متربی، رفع کدورت و ناراحتی های احتمالی، تقویت روحیه ها و نزدیکی دل هاست. گذشته از این ها سلام دادن والدین و مربیان با صدای رسا و آهنگی دلنشین به فرزندان، عزت نفس را در آنان تقویت نموده و روحیه خود باوری و احساس شخصیت را در وجود آنان استحکام خواهد بخشید و آنان نیز اینگونه عادت خواهند کرد. اگر این عمل ادامه یابد، تربیت کودک توام با نشاط و موفقیت پیش خواهد رفت. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «ان الله یهب افشاء السلام (۸)؛ خداوند دوست دارد که سلام با لحنی رسا [و دلپذیر] باشد.» و این نکته بر گرفته از آموزه های تربیتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که فرمود: «پنج چیز را تا لحظه مرگ ترک نخواهم کرد... که یکی از آنان سلام کردن به کود کان می باشد، تا بعد از من یک رسم رایج شود. (۹)»

#### د) ابراز محبت به کود کان

یکی از راه های پرورش اعتماد به نفس در فرزندان، ابراز محبت به آن هاست. کودک همان طوری که به آب و غذا نیاز دارد به محبت هم نیاز دارد. بوسه زدن بر صورت فرزند، به آغوش گرفتن، گفت و گوی محبت آمیز، نوعی اظهار علاقه و محبت است. این عمل فقر عاطفی کود کان را جبران کرده و روحیه اعتماد به نفس و خود باوری را در آنان تقویت می کند و در نتیجه زمینه تربیت صحیح در وجود آنان فراهم می گردد. امام باقر علیه السلام در موارد بسیاری از این شیوه تربیتی در مورد فرزندان خود استفاده می کرد. چنانکه محمد بن مسلم می گوید: در حضور امام باقر علیه السلام بودم که فرزند خردسالش جعفر وارد شد. پیشوای پنجم فرزندش را به آغوش کشیده و به سینه خود چسبانید و آن گاه با کلمات زیبا و محبت آمیز با وی به گفت و گو پرداخت (۱۰). در اینجا یاد آوری دو نکته مهم ضروری است:

#### اول - اعتدال در محبت

در ابراز محبت و تکریم شخصیت کودک نباید راه افراط را پیمود. زیرا در آن صورت علاوه بر این که نمی توان نتیجه صحیح تربیتی گرفت، بلکه شخصیت کودک در اثر زیاده روی والدین در ابراز محبت های نابجا لطمه جبران ناپذیری خواهد خورد. چرا که این کودک از خود راضی، از جامعه توقعات و انتظارات نابه جایی خواهد داشت و در صورت بی اعتنائی دیگران به این خواسته های بی مورد وی، کودک ناز پرورده از خود و زندگی بیزار و مایوس شده و دچار عقده حقارت خواهد شد. آری

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

ناز پرورده تنعم نبرد راه به جای

امام باقر علیه السلام می فرماید: «شُر الالباء من دعاه البرالی الافراط (۱۱)؛ بدترین پدران آن هایی هستند که در نیکی و محبت [نسبت به فرزندان خود] زیاده روی نمایند.»

#### دوم - رعایت مساوات در میان فرزندان

از نکات قابل توجهی که در تربیت فرزندان وجود دارد رعایت مساوات در رفع نیازهای آنان می باشد. این مساله در مورد نیازهای معنوی و عاطفی بیشتر جلوه گر است، والدین لزوما باید در ابراز محبت در ظاهر مساوات را رعایت کنند، گرچه در باطن بنا به علت های مختلف، یکی از فرزندان را بیشتر از دیگری دوست داشته باشند.

در حدیث ذیل با رفتار امام باقر علیه السلام و علت این امر آشنا می شویم:

امام صادق علیه السلام به نقل از پدر گرامی اش می فرماید: به خدا قسم، رفتار من با بعضی از فرزندانم از روی تکلف و بی میلی است. او را روی زانوی خود می نشانم، محبت بسیار می کنم، از وی شکر گزاری و قدر دانی می نمایم با آنکه این همه احترام و حبت شایسته فرزند دیگر من است. به این تکلف تن می دهم تا آنکه فرزند شایسته ام از



شر آنان مصون باشد و آنان رفتاری را که برادران یوسف با یوسف انجام دادند مرتکب نشوند. خداوند سوره یوسف را نفرستاد مگر به عنوان نمونه و مثال که بعضی از ما نسبت به بعضی دیگر حسد نورزیم چنانکه برادران یوسف به او حسد کرده و ستم نمودند (۱۲).

### گرامی داشتن همسر

احترام به همسر یکی دیگر از مواردی است که در تربیت تاثیر دارد. مادری که در خانه عزیز باشد و مورد تکریم شوهرش قرار گیرد، با روحی سرشار از عاطفه، آرامش، احساس عزت نفس و با نشاط و شادابی به پرورش فرزندان همت خواهد گماشت. اما اگر مورد آزار و اذیت روحی و جسمی قرار گیرد و اندیشه ها و شخصیت وی در منزل به ویژه پیش فرزندان مورد تحقیر و هانت باشد، ناگفته پیداست که از روان سالمی برخوردار نخواهد بود و در نتیجه آرامش خود را از دست داده و اضطراب و نگرانی او در فرزندان نیز تاثیر خواهد گذاشت. از چنین مادری نمی توان انتظار پرورش فرزندان تربیت شده و صاحب کمالات داشت. بدین جهت امام باقر علیه السلام در احترام به شخصیت همسر اهتمام جدی داشت. حکم بن عتیبه روزی به ملاقات امام باقر علیه السلام رفت. او آن حضرت را در یک خانه آراسته و زیبایی یافت که لباس های نو و رنگین پوشیده بود. حکم بن عتیبه از وضع زندگی امام باقر علیه السلام به شگفت آمده و با نگاهی تعجب آمیز به آن حضرت و اطاق آراسته نظاره می کرد. آن حضرت که افکار وی را از نگاهش دریافته بود، از او پرسید: ای حکم! نظر تو در مورد این گونه زندگی چیست؟ او گفت: برای من زینده نیست در مورد زندگی شما سخنی بگویم و اعتراض داشته باشم، اما در میان ما، جوانان تجمل طلب و تازه دامادها چنین می کنند. امام باقر علیه السلام فرمود: ای حکم! «من هرم زینه الله التي امرج لعباده والطيبات من الرزق» (۱۳)؛ «چه کسی زینت هایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزی های پاکیزه را حرام نموده است.» این زینت ها و زیبایی ها را خداوند متعال برای بندگانش قرار داده است. آن حضرت در ادامه سخنانش فرمود: اما این خانه ای را که می بینی، خانه همسر من باشد و من چون تازه با او ازدواج کرده ام به احترام وی به اینجا آمده ام و لباس زیبا پوشیده ام. ولی خانه خود من همان منزل ساده ایست که تو آن را دیده ای (۱۴) به این ترتیب آن حضرت به احساسات و تمایلات به حق همسر خویش پاسخ مثبت داده و به او به دیده احترام می نگریست. امام باقر علیه السلام بر این باور بود که باید همسر و فرزندان را تکریم نمود و برای آنان احترام قائل شد، و نباید از نیکی کردن به آن ها غفلت نمود و می فرمود: «من حسن بره باهله زید فی عمره (۱۵)؛ هر کس با همسر و فرزندان خوش رفتاری کند عمرش زیاد خواهد شد.»

### تربیت معنوی

از دیدگاه امام باقر علیه السلام علاوه بر آموزش آداب و رفتارهای اجتماعی و اخلاقی، باید فرزندان را با نکات معنوی و تربیت دینی آشنا نمود. این شیوه گذشته از اینکه کودکان را با مبدا حقیقی جهان آفرینش مرتبط می سازد؛ در آنان روحیه اعتماد به نفس و نیروی استقامت و پایداری در مقابل مشکلات کمر شکن زندگی نیز ایجاد خواهد کرد. در این زمینه امام باقر علیه السلام به فرزندش می فرماید: «یا بنی اذا انعم الله علیک بنعمه فقل «الهمد لله» و اذا منزلک امر فقل «لا حول ولا قوة الا بالله» و اذا ابطا عنک الرزق فقل «استغفر الله» (۱۶)؛ فرزندم! هر گاه خداوند به تو نعمتی ارزانی داشت بگو: «الحمد لله» و هر گاه امری و حادثه ای تو را غمگین و ناراحت نمود بگو: «لا حول ولا قوة الا بالله» و زمانی که احساس نمودی روزی تو به کندی و سختی می رسد بگو: «استغفر الله» امام باقر علیه السلام این ارتباط معنوی را عملاً نیز به فرزندان می آموخت. امام صادق علیه السلام در این مورد می فرماید: من همواره شب ها به هنگام خواب، بستر پدرم امام محمد باقر علیه السلام را آماده می کردم، او در موقع



مقرر به استراحت می پرداخت و آنگاه من به بستر رفته و می خوابیدم. یک شب در انتظارش بودم، اما در موقع مقرر نیامد، برخاستم، به مسجد رفتم و به جست و جو پرداختم، دیدم همه مردم رفته اند، اما آن حضرت به تنهایی در مسجد و در حال سجده است، در حال سجده گریه و ناله می کند و با ناله سوزناکی به خدا عرضه می دارد: «سبعا نك اللهم انت ربی هقا هقا، سجدت لك يا رب تعبدا ورفاء اللهم ان عملی ضعيف فضاعفه لی، اللهم فنی عذابك يوم تبعث عبادك و تب علی انك انت التواب الرحيم (۱۷)؛ خدایا تو پاک و منزه هستی و حقیقتا که پروردگار منی، خدایا فقط برای تو از روی عبودیت و بندگی سجده می کنم، پروردگارا! عمل من ناچیز است، آن را برایم زیاد گردان، خدایا در روزی که بندگانت محشور می شوند مرا از عذاب نگه دار و توبه ام را بپذیر، همانا که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.» همچنین، هرگاه آن حضرت با مشکلی ناراحت کننده مواجه می شد، همسر و فرزندان خود را جمع می کرد و دعا می نمود و آنان آمین می گفتند (۱۸).

### مراحل تربیت معنوی

امام باقر علیه السلام در یک گفتار حکیمانه مراحل تربیت معنوی فرزندان را شرح داده و چگونگی تربیت آنان را در سنین مختلف بیان می دارد. طبق رهنمود آن حضرت، والدین باید در سه سالگی کلمه توحید (لا اله الا الله) را به کودک یاد دهند. در چهار سالگی کلمه رسالت (محمد رسول الله) را به او بیاموزند و در پایان پنج سالگی او را آزمایش نمایند. اگر راست و چپ را می شناسد، صورتش را به سوی قبله متوجه ساخته و به او بگویند رو به سوی قبله سجده کند. در شش سالگی اجزاء نماز و رکوع و سجده صحیح را یادش دهند تا سن او به آخر سال هفتم برسد. در آن موقع به او بگویند: دست ها و صورتش را بشوید و آنگاه به نماز بایستد (۱۹). عبادت های تمرینی و دعا و نیایش کودک در پیشگاه خداوند، اثر درخشانی در روان طفل به جای می گذارد. گرچه ممکن است کودک معنی و مفهوم الفاظ و عبارات نماز را نفهمد ولی معنی توجه به خدا، راز و نیاز با پروردگار، استمداد از آن قدرت لایزال را متوجه خواهد شد. به همین جهت او در آینده به صورت فردی امیدوار، متکی به نفس، دارای هدف و با اطمینان به آینده زندگی کرده و در باطن خود تکیه گاهی قوی برای خود احساس خواهد نمود. این باورها می تواند سرمایه ای بزرگ در طول زندگی و سدی محکم در برابر طوفان های حوادث و پیشامدهای ناگوار باشد. همچنانکه خداوند می فرماید: «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله، الا بذكر الله تطمئن القلوب» (۲۰)؛ آن ها کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دل هایشان به یاد خدا مطمئن و آرام است؛ آگاه باشید تنها با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.» لازم به ذکر است که در تربیت معنوی کودک کان و نوجوانان باید از تندی و خشونت پرهیز شود. زیرا تجربه نشان می دهد اجبار و زورگویی نا به جا اثرات نامطلوب در کودک به جای می گذارد. برای همین امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ان هذا الدين مبین فاولوا فيه برفق ولا تکرهوا عبادة الله الی عباد الله (۲۱)؛ اسلام آئین استوار و محکمی است. با مدارا در آن وارد شوید و بندگان خدا را در عبادت الهی مجبور ننمایید.»

### تشویق

تشویق بجا در کار تربیت و تبلیغ یک روش کار آمد و کاملا موفق می باشد. زیرا هر انسانی خودش را دوست دارد و دلش می خواهد دیگران به شخصیت او احترام بگذارند و از او قدر دانی کنند. در صورت رعایت شرایط صحیح، تشویق محرکی قوی در ایجاد خصلت های ستوده در مخاطبان خواهد بود. تشویق می تواند به صورت های مادی و معنوی انجام شود. تحسین، تقدیر، اعطای جایزه و هدیه، بذل عاطفه، محبت، تکریم، و تشکر، جلوه هایی از تشویق است. در سیره تربیتی امام باقر علیه السلام از این شیوه به صورت گسترده استفاده شده است. روایت زیر



بیانگر یکی از موارد تشویق فرزندان می باشد. طاهر یکی از دوستان امام باقر علیه السلام می گوید: من در نزد آن گرامی نشسته بودم که فرزندش جعفر علیه السلام آمد، پیشوای پنجم فرزندش را مورد لطف و محبت قرار داده و فرمود: «هذا خیر البریة (۲۲)؛ این [فرزند من] بهترین فرد در روی زمین است.» دانشمندان علوم تربیتی در مورد این شیوه، شرایطی را بیان می کنند که مهم ترین آن ها اجتناب از افراط و تفریط در امر تشویق و تنبیه است. رعایت اعتدال در تشویق و تنبیه نکته مهمی است که مورد توجه امام باقر علیه السلام می باشد. ابی عبیده از آن حضرت نقل می کند که فرمود: «انما المؤمن النبی اذا رضی لم یدخله رضاه فی اثم ولا باطل واذا سخط لم یفرجه سخطه من قول المؤمن (۲۳)؛ مؤمن واقعی کسی است که در مورد خشنودی و رغبت، مرتکب گناه و کارهای باطل نمی گردد و در موقع خشم و غضب از مرز حق و حقیقت خارج نمی شود.»

### تأثیر جاذبه های هنری

هنر در حوزه تربیت از جایگاه ویژه ای برخوردار است. از آنجایی که امروزه هنر در قالب فیلم، نمایش، خط، شعر، خطابه، سرود، نقاشی و... تبلور یافته است، و این روش طرفداران زیادی در میان کودکان و نوجوانان دارد، استفاده از آن در تربیت کودکان و نوجوانان روشی موفق و جذاب می باشد. تاثیر آموزه های تربیتی با این شیوه به صورت غیر مستقیم، عمیق و ریشه دار است و می توان به وسیله آن به اعماق وجود مخاطب نفوذ کرده و او را تحت تاثیر قرار داد. امام باقر علیه السلام برای هنرمندان متعهد ارزش ویژه ای قائل بود و در فرصت های مناسب آنان را تشویق و ترغیب می نمود. یکی از هنرمندان متعهد و زبر دست معاصر با آن حضرت، شاعر معروف، کمیت بن زید اسدی است. وی علاوه بر این که مسائل تربیتی و دینی را که از طریق فرهنگ اهل بیت علیهم السلام آموخته بود در قالب ابیات و اشعار سحر آمیز به نسل های بعدی منتقل می کرد، با سروده های خود ستم های بنی امیه را نیز افشا می نمود. کمیت اسدی شبی در مدینه به حضور امام باقر علیه السلام رفت و بخش هایی از قصیده میمیه خود را به آن حضرت عرضه کرد. وقتی به این بیت رسید:

وَقَتِيلَ بِالطَّفِّ غُودِرَ مِنْهُمْ      بَيْنَ غَوْغَا امَةٍ وَطَفَامِ

«و کشته شده در سرزمین طف که از سوی آنان به او خیانت شد. در میان هیاهوی مردمی پست و فرومایه.» امام باقر علیه السلام با شنیدن این جمله منقلب شد و با چشمانی گریان فرمود: ای کمیت! اگر در نزد ما مال و ثروتی بود به تو می دادیم، اما به تو همان سخن را می گویم که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود: «لا زلت مؤیداً بروح القدس ما ذببت عنا اهل البيت (۲۴)؛ تا زمانی که از ما خاندان دفاع می کنی مورد تایید روح القدس خواهی بود.»

پی نوشت ها:

- (۱) همان، ج ۶، ص ۴۴، ح ۱۲.
- (۲) بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳۶.
- (۳) التحفة السنية، ص ۲۲۷.
- (۴) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۱۲۴، ح ۱.
- (۵) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴.
- (۶) کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۳.
- (۷) الامالی، شیخ صدوق، ص ۳۲۶.
- (۸) تحف العقول، ص ۳۰۰.
- (۹) الخصال، ج ۱، ص ۲۷۱.
- (۱۰) کفایة الاثر، ص ۲۵۳، با تلخیص.
- (۱۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰.
- (۱۲) تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۰۸.
- (۱۳) اعراف، ص ۳۲.
- (۱۴) الکافی، ج ۶، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.
- (۱۵) تحف العقول، ص ۲۹۵.
- (۱۶) کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۳.
- (۱۷) الکافی، ج ۳، ص ۳۲۳، ح ۹.
- (۱۸) بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۷.
- (۱۹) مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۸.
- (۲۰) رعد، ص ۲۸.
- (۲۱) کنز العمال، ج ۳، ص ۴۰، ش ۵۳۷۸.
- (۲۲) اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۱۸.
- (۲۳) وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۲.
- (۲۴) الغدير، ج ۲، ص ۱۸۷.



قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: اذا ظهرت البرع في امتي فليظهر العالم علمه والا فعليه لعنة الله والهالكله والناس اجمعين بهار الانوار ج ۵۴ ص ۲۳۴

وقتی بدعتها (مطالب نو پیدای مخالف دین) پیدا شد بر عالم دین است که آنچه را حق است، به مردم بگوید و علمش را آشکار کند، و گرنه لعنت و نفرین خدا، فرشتگان و همه بر او باد.

یکی از جریانهای فکری انحرافی که در برهه‌هایی از تاریخ معاصر رونقی گرفته و هزینه‌های سنگین و بعضاً جبران ناپذیری رابه جهان اسلام تحمیل کرده، جریان افراطی سلفی‌گری و هابیت بوده است؛ جریانی که توانسته است در سایه قرائتی خشن و تنگ‌نظرانه از دین همراه با نوعی عملگرایی خطرناک، از یک سو با گسترش خشونت و ناامنی، بذر بدگمانی به اسلام و مسلمانان را در جهان بیافشاند و به بهانه‌ها و دست‌مایه‌های لازم برای تبلیغات استکبار جهانی برضد امت اسلامی رافراهم آورد؛ و از سوی دیگر با تکفیر و توهین به مسلمانان، اختلاف میان مذاهب را تشدید نماید و کژاندیشانه در آتش تفرقه بدمد. آنچه در ادامه می‌آید اشاره ایست کوتاه به تبارشناسی سلفیت و در شماره بعد و هابیت که ریشه‌های آن به سده‌های نخستین اسلام بازمی‌گردد.

### سلفیه و سلفی‌گری

سلفیت مکتبی است مبتنی بر بازگشت به سیره و اندیشه گذشتگان که به حدیث‌گرایی شناخته می‌شود. عمده ویژگی‌هایی این مکتب اخذ به ظواهر آیات و روایات و نفی هر گونه تفسیر و تاویل، حدیث‌گرایی افراطی، تقلید محض از رفتار و اعمال سلف، گریز از نوآوری و اجتهاد می‌باشد. این جریان فکری در پی علل و عواملی شکل گرفت که مهمترین آنها ضایعه جبران ناپذیر از دست رفتن گنجینه احادیث پس از منع کتابت حدیث در زمان عمر معنا شناسی سلفیه:

### سلفیه در لغت:

سلفیه از نظر ماده مصدر صناعی از کلمه «سَلَف» است که به آخرش یای نسبت، همراه با هاء اضافه شده که این هاء هنگام وصل قلب به «ه» می‌شود؛ یعنی هنگام وقف «سلفیه» و هنگام وصل «سلفیه» خوانده می‌شود. و اما از نظر معنا، برخی آن را به معنای «پدران گذشته» دانسته و برخی دیگر بر همه پدران و اقربای یک فرد، که از نظر زمانی یا فضیلت، بر او مقدم هستند، اطلاق کرده‌اند.

### سلفیه در اصطلاح:

اصطلاح سلفیه، در آثار محققان مسلمان کشورهای عربی، در دو معنا به کار رفته است: و در معنای نخست، بر کسانی اطلاق می‌شود که مدعی هستند در اعتقادات و احکام فقهی، به سلف صالح اقتدا می‌کنند. در معنای دوم، که کاربرد آن به دوران بیداری مسلمانان در عصر حاضر بر می‌گردد، بر کسانی اطلاق گردیده است که برای بیداری مسلمانان و رهایی آنان از تقلید فکری غرب و اتکا و اعتماد آنان به فرهنگ و تمدن دیرینه خویش و رجوع به قرآن و سنت، با نگاهی تازه و اندیشه‌ای نو برای حل معضلات و مسائل فکری جدید و استخدام فن و تکنیک و علوم تجربی بر مبنای فرهنگ اسلامی و تطهیر چهره نورانی اسلام از غبار بدعت‌ها و خرافه‌هایی که در طول چهارده قرن بر آن نشسته بود تلاش کرده‌اند و حرکت «اصلاح دینی» را شکل داده‌اند. آن‌ها عنوان «سلفیه» را نشانی برای خویش قرار دادند؛ به این معنا که: «می‌بایست همه رسوباتی که پاکی و صفای اسلام را به تیرگی مبدل ساخته و همه بدعت‌ها و خرافه‌ها و... را از اسلام دور کرد... تا دین اسلام به عنوان دین کار و تلاش و زندگی، مورد توجه قرار گیرد.» بدیهی است مراد ما از سلفیه در این بحث، معنای نخست است که معرفی آنان محور بررسی این تحقیق است.

### سیر تطور سلفیه را به سه دوره میتوان بیان نمود :

**الف: سلفیت نخستین .** پیشگامان سلفیت نخستین مالک بن انس، سفیان بن ثوری، ابن ابی لیلی، داوود بن اصفهانی، ابن مبارک اسحاق بن راهوی و حسین بن علی کرابی بودند. این دوره که همان ویژگیهای فوق الذکر سلفیت را داشتند در مکتب حدیثی احمد بن حنبل به عنوان یک اندیشه و روش سامان یافته تجسم یافت. عقاید اشعری که بعدها انجام یافت تلفیقی بود از عقاید و مکتب احمد که با نوعی عقلانیت آنرا تعدیل کرده بودند. اگر چه چالشهای بین متکلمان اشاعره و اهل حدیث به مرور تشدید شد و به انزوای اهل حدیث و سلفیت نخستین و غلبه اشاعره منجر شد.

**ب: سلفیت قرن هشتم .** با ظهور ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن تمیمه و شاگردش ابن القیم جوزی در این قرن سلفیت احیاء مجدد گردید و در غالبی ضد علوی و با گرایشات عثمانی، علاوه بر عقاید و افکار سلفیت اول، بدعت شمردن و شرک دانستن تبرک، توسل، شفاعت، زیادت قبور اولیاء، بزرگداشت موالید و وفایات، در حوزه توحید و بدعت، و... رانیز به سلفیت افزود.

**ج: سلفیت جدید .** سلفیت قرن هشتم که با تبعید و زندانی شدن ابن تمیم و مردود شدن افکارش به حاشیه رانده شده بود با بروز محمد بن عبدالوهاب نجدی در قرن دوازدهم جان دوباره ای گرفت و این باره نیز بر گستره عقاید خود با حرام دانستن مظاهر تمدن جدید از قبیل رادیو، تلفن، قهوه، کتب منطق و بدعت شمردن آن افزود. در این دوره سلفیت با شدت بیشتری به میدان آمد و با همکاری حکومت آل سعود به ترویج و تبلیغ خود همت گمارد. این تلاشها بویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و به جهت تقابل با افکار انقلابی حضرت امام و اندیشه اسلام ناب محمدی (ص) و با حمایتهای سیاسی بین المللی و نیز ذخایر سرشار منابع نفتی، امروزه گستره ای بین المللی یافته و سالانه میلیاردها دلار و ریال سعودی را به خود مصروف می سازد.

### گونه شناسی سلفی گری

هر چند خاستگاه و نقطه ای آغازین مذهب جعلی سلفی گری تقریباً مشخص است، اما در طول قرنهای مختلف، با تحولات و تغییرات بسیاری روبه رو بوده است. در عصر حاضر نیز گاه سلفی و سلفی گری در مورد گروهها و جریان هایی استفاده می شود که در تقابل با سلفی گری - به معنایی که گفته شد - هستند. به عبارت دیگر در حالی که برخی دایره ای مکتب سلفی گری را چنان گسترده تصور می کنند که همه ای اهل سنت را در بر می گیرد، و سابقه ای آن را به صدر اسلام باز می گردانند و هر کسی را که دیدگاههای تندی داشته باشد، سلفی می شمارند؛ برخی دیگر آن را مترادف وهابیت می دانند و سلفی گری را دقیقاً همان وهابیت قلمداد می کنند. همچنین در عصر کنونی، غرب نیز به جریانهای غرب ستیز و مخالف خود، عنوان سلفی می دهد و می کوشد طیفهای اسلامی مخالف غرب را در ردیف جریانهای واپس گرا و سلفی قرار دهد تا هم مورد تهاجم تبلیغاتی و نظامی غرب قرار گیرند و هم به عنوان گروههای سلفی و افراطی، از سوی جهان اسلام طرد شوند. چنین وضعیتی موجب شده است که در اطلاق سلفی و سلفی گری، دقت و معیار ویژه ای در نظر گرفته نشود، و هم نوا با غرب و خود سلفی ها که می کوشند از راه هم پوشانی، دیگران را نیز همراه با خود نشان دهند، بسیاری از گروههای اسلامی غیر سلفی، در ردیف سلفی مصطلح قرار گیرند. این در حالی است که نه تنها میان سلفی گری و فرقه های کلامی و فقهی اهل سنت تفاوت های اساسی وجود دارد، بلکه در دل خود سلفی گری نیز تضادها و تفاوت های بسیاری دیده می شود و همین امر موجب ایجاد جریانها و طیفهای مختلف درون سلفی شده است. شناخت این جریانها، امکان برخورد مناسب با هر جریان را فراهم می کند و ما را در شناختن ماهیت وهابیت و جریانهای داخلی آن یاری خواهد کرد.



## ۱- عوامل گوناگونی سلفی‌گری

شکی نیست که عقاید سلفی‌گری با وجود مبانی مشترک، دارای تنوع و گوناگونی است. پیش از آن که به جریان‌های مختلف سلفی‌گری اشاره شود، باید ریشه‌های این تنوع بررسی شود. به زبان دیگر باید دریافت که علت‌های تنوع و گوناگونی سلفی‌گری چیست؟ با نگاهی به جریان‌های مختلف سلفی‌گری می‌توان در مجموع سه عامل را در اختلاف‌های درونی سلفی‌گری ذکر نمود:

### ۱.۱- عقاید

یکی از ریشه‌های تفاوت‌های سلفی‌ها، اختلاف‌هایی است که در برخی مبانی میان آن‌ها وجود دارد. این اختلاف‌ها ناشی از توجه و میزان پای‌بندی هر کدام از این گروه‌ها، به مبانی عام سلفی‌گری است. مثلاً در حالی که وهابیان، بر حدیث به عنوان منبع معرفتی خود بسیار تأکید دارند، اهل قرآن، توجه چندانی به حدیث نداشته و به طور مستقیم به کتاب مراجعه می‌کنند؛ و یا در حالی که وهابیان به شدت با تصوف مخالفند، مکتب «دیوبند» به دو اصل طریقت (تصوف) و شریعت پای‌بند است. اختلاف‌های اعتقادی حتی موجب تقسیم یک گرایش خاص سلفی به چند گرایش شده است؛ مثلاً در حالی که وهابیت سنتی از نظر روشی کاملاً نقل‌گراست، وهابیت نوگرا، روش عقلی را تا حدودی به رسمیت می‌شناسد.

### ۱.۲- سیاست

یکی دیگر از عوامل اختلاف میان سلفیان، سیاست است؛ مسائلی مانند حد و مرز حضور در سیاست، چگونگی تعامل با دولت، موضع‌گیری در برابر مخالفان - از درون دینی (مذاهب دیگر) گرفته تا برون دینی (غیر مسلمانان)، برخی از این موارد است. برای نمونه، در حالی که برخی از سلفی‌ها تا هنگامی که حاکم اسلامی به طور رسمی اظهار کفر نکرده باشد، تمکین از حاکم را لازم می‌شمارند، برخی دیگر معتقد به مبارزه با حاکم جائز هستند. مثلاً در حالی که گرایش «جامعه‌ای وهابیان کاملاً از دولت فرمان‌بری می‌کند، جریان «اخوانی» شاخه‌ی سید قطب، همه‌ی کشورهای اسلامی را جامعه‌ی جاهلی می‌شمارد و وظیفه همگان را جهاد می‌داند.

### ۱.۳- روش

گاهی دو جریان سلفی از نظر عقاید و حتی مواضع سیاسی با یکدیگر مشابهند، اما از نظر روش رسیدن به هدف‌ها با یکدیگر تفاوت دارند. به عنوان نمونه در حالی که شاخه‌ی «جمعیت‌العلمای اسلام» - که پیرو مکتب دیوبند است - برای پیشبرد هدف‌های خود از روش‌های دیپلماتیک استفاده می‌کند، و می‌کوشد در فضای سیاسی حضور فعالی داشته باشد، و از این راه به خواسته‌های خود برسد، گروهی مانند «سپاه صحابه» با همان نگرش‌های اعتقادی، روش ترور و خشونت را برای پیشبرد هدف‌های خود به کار می‌گیرد. و یا در حالی که جریان‌های نوگرای وهابی برای پیشبرد هدف‌های خود از روش‌های تبلیغی استفاده می‌کنند، جریان‌های افراطی، روش خشونت‌آمیز و کمک به گروه‌های خشونت‌گرا را در پیش گرفته‌اند.

## ۲- گونه‌های سلفی‌گری

با توجه به عوامل پیش، می‌توان سلفی‌گری را به گونه‌هایی که در پی می‌آید تقسیم کرد:

### ۱.۲- سلفی‌گری تکفیری

سلفی‌گری تکفیری به گرایش گروهی از سلفیون گفته می‌شود که مخالفان خود را کافر می‌شمارند. بر اساس مبانی فکری آنان میان ایمان و عمل تلازم وجود دارد. به این معنی که اگر کسی ایمان به خدا داشته باشد و مرتکب کبائر شود، از دین خارج شده و کافر شمرده می‌شود. در جهان اسلام تنها گروهی که چنین عقیده‌ای داشتند، خوارج



بودند. خوارج نیز ایمان را بسته به عمل می دانستند و فرد مرتکب کبیره را از دین خارج و واجب القتل می شمردند. به همین علت در برابر مسلمانان قد برافراشتند و آنان را به بهانه های واهی کشتند. حتی حضرت علی (علیه السلام) را نیز به این بهانه شهید کردند که به باور آنها، به علت آن که حکمیت را - که خود آنها به او تحمیل کرده بودند - پذیرفت، مرتکب کبیره شده بود. سلفی های تکفیری نیز چنین دید گاهی دارند. چنین دید گاهی موجب شده است که مسلمانان را به علت انجام امور مذهبی خود، در ردیف مشرکان قرار دهند و در نتیجه آنان «مهدور الدم» شمارند. این گروه - مانند خوارج - مسلمانان را از آن جهت که همانند آنها نمی اندیشند و به باور آنها مشرک هستند، کافر می دانند. مهم ترین نوع سلفی گری تکفیری (تکفیر مسلمانان) وهابیت است. همه ی جنگ های وهابیان با مسلمانان بوده است. «بر هر شهری که با قهر و غلبه دست می یافتند، خون مردم را مباح می دانستند. اگر می توانستند آن را جزو متصرفات و املاک خود قرار می دادند و در غیر این صورت به غنایمی که دست آورده بودند، اکتفا می کردند.» صلاح الدین مختار که از نویسندگان وهابی است می نویسد: «در سال ۱۲۱۶ قمری «امیر سعود» با قشون بسیار متشکل از مردم نجد و عشایر جنوب حجاز و تهامه و دیگر نقاط، به قصد عراق حرکت کرد. وی در ماه ذی القعدة به شهر کربلا رسید و آنجا را محاصره کرد. سپاهش برج و باروی شهر را خراب کرده، به زور وارد شهر شدند و بیش تر مردم را که در کوچه و بازار و خانه ها بودند به قتل رساندند. سپس نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند.» وهابیان نه تنها به جرم اعتقاد شیعیان به زیارت، بسیاری از زائران را در کنار مرقد امام حسین (علیه السلام) در کربلا سر بریدند بلکه در شهرهای نجد و حجاز و سوریه که مردم از اهل سنت بودند نیز به جنایات فجیعی دست زدند. البته وهابیت تکفیری فقط مربوط به گذشته نیست، امروز نیز شیعه و اهل سنت در نگاه وهابیان معاصر کافر شمرده می شوند. وهابیت سلفی تکفیری در توجیه وضع عراق، آن را در تسلط چهار گروه می داند:

اول صلیبیون، که منظور آنها، اشغالگران آمریکایی و غربی هستند؛ دوم رافضیون، که مراد شیعیان عراق هستند؛ سوم صفویون یا همان شیعیان ایرانی هستند که به گمان آنان بر عراق تسلط دارند؛ چهارم مرتدین، یعنی اهل سنت عراق هستند که با دولت شیعه همکاری می کنند. بر همین پایه نیز، به جهاد با این چهار گروه فتوا داده و کشتن و کشته شدن در این راه را موجب سعادت می شمارند. آنان هیچ تفاوتی میان کافران اشغالگر آمریکایی و مسلمانان شیعه و سنی این کشور قائل نیستند و همه را مستحق مرگ می دانند. آنان همچنین فتوایی مبنی بر کافر بودن شیعیان و دیگر مسلمانان صادر کرده اند؛ چنان که «عبدالرحمن ناصر البراک»، یکی از علمای وهابی، شیعه و بیش تر اهل سنت را که تمایلات صوفی دارند، کافر و مشرک می داند. چنین فتوایی در اندیشه های وهابیان سلفی ریشه دارند. فتوای قتل شیعیان و تخریب قبرهای امامین عسکریین (علیه السلام) از سوی علمای وهابی - که «بن جبرین» در رأس آنان بود - موجب شهادت جمعی از شیعیان و تخریب دو مقبره ی امام شیعه (علیه السلام) شد. به جز وهابیان، گروه های تندروی دیگری نیز - مانند گروه های وابسته به مکتب سلفی «دیوبندی» در پاکستان - هستند که چنین اعتقادی دارند. «سپاه صحابه»، «لشکر جهنگوی»، «جیش محمد» و «لشکر طیب» همگی از گروه های سلفی وابسته به شاخه ی افراطی دیوبندی هستند که به طور رسمی، شیعیان را کافر اعلان کرده و هر بار جنایات های فجیعی انجام می دهند

## ۲.۲- سلفی گری جهادی

نظریه پردازی درباره ی سلفی گری جهادی ریشه در اندیشه ی اندیشمندان مصری دارد. سرچشمه ی این نوع از سلفی گری را نخست باید در اندیشه های «سید قطب»، رهبر شاخه ی انقلابی «اخوان المسلمین» مصر، جست و جو کرد. سید قطب با بر شمردن مفساد عصر حاضر، جهان امروز را جامعه ی جاهلی معرفی کرد. وی که متأثر از اندیشمندان پاکستانی «ابوالاعلی مودودی» بود نه تنها کشورهای غیر اسلامی، بلکه کشورهای اسلامی را نیز علت اجرا نکردن



قوانین اسلامی، «جوامع جاهلی» نام نهاد. او می گوید: امروزه تمام جهان از لحاظ اصلی که خواستگاه پایه‌ها و نظام های زندگی مردم است، در جاهلیت به سر می برد؛ جاهلیتی که این امکانات سرسام آور رفاهی و این ابداع برجسته ی مادی، هیچ چیزی از آن نمی کاهند... به عقیده ی او: ما امروز در جاهلیتی همانند قبل از اسلام و بلکه وحشتناک تر از آن گرفتار شده ایم؛ هر چه در پیرامون ماست، همه جاهلیت است؛ ایده‌ها و عقاید مردم، عادات و تقالید آن ها، منابع فرهنگی آن‌ها، هنرها و ادبیات آن‌ها، شریعت‌ها و قوانین آن‌ها و حتی سهم عمده‌ای از آنچه که ما فرهنگ اسلامی و منابع اسلامی و فلسفه‌ی اسلامی و طرز فکر اسلامی می‌نامیم، همه ساخته‌ی همین جاهلیت هستند...» وی در چنین شرایطی «جهاد» را مطرح می‌کند و بیان می‌کند که در این شرایط مسلمان وظیفه دارد برای برپایی دین - چه با کفار و چه با حاکمان دست‌نشانده‌ی کشورهای اسلامی - جهاد کند. چنین رویکردی موجب شد که «اخوان المسلمین» با تأثیر از اندیشه‌های سید قطب، مواضعی جهادی در برابر دولت مصر بگیرد. گروه مصری دیگری که در ایجاد اندیشه‌ی سلفی‌گری جهادی تأثیر داشت، «جماعت اسلامی مصر» بود. که «عبدالسلام فرج» مانیفست جهادی آنان را نوشت. وی در سال ۱۹۷۹ میلادی در کتاب «الفریضة الغائبة» جهاد را به عنوان واجبی که فراموش شده است، مطرح کرد و میان گروه جهادی و جماعت اسلامی مصر، پیوندی ایجاد شد که سرانجام، به ترور «انور سادات» انجامید. اما در دیدگاه‌های سید قطب و عبدالسلام فرج، جنگ‌ها و اختلاف‌های فرقه‌ای وجود نداشت و عامه‌ی مردم و علما به علت اختلاف عقاید مورد حمله و کشتار قرار نمی‌گرفتند. انحراف در اندیشه‌ی سلفی‌گری جهادی هنگامی آغاز شد که این جریان در خدمت هدف‌های سلفیان تکفیری قرار گرفت.

سازمان‌هایی مانند «القاعده» و «حزب التحریر» به جای مبارزه با کافران، وارد مبارزه‌های عقیدتی درونی دینی شدند این انحراف که تقریباً پس از جنگ افغانستان با شوروی سابق آغاز شد، رفته رفته، بر جنبه‌های فرقه‌گرایی خود افزود و به آلتی در دست متعصبان و گروه‌های تکفیری سلفی تبدیل شد. به همین علت نیز برخی، سلفی‌گری جهادی را شکل منحرف شده‌ی اندیشه‌های سید قطب می‌دانند. گروه‌های اربابی و تروریستی در کشورهای اسلامی که بسیاری از آن‌ها ریشه در القاعده دارند، در ردیف سلفی‌گری جهادی قرار می‌گیرند و فجع‌ترین جنایت‌ها توسط گروه‌های وابسته به این جریان در کشورهای اسلامی انجام می‌شود. گروه‌هایی مانند «الجماعة المسلحة» و «الجماعة السلفية للدعوة و القتال» در الجزایر که کشتارهای آنان در جهان اسلام معروف است. «جماعة شباب المجاهدین» در سومالی، «جماعة جند انصار الله» در رفح و «حزب التحریر» که فعالیت‌های جهانی دارد، نمونه‌هایی از سلفی‌گری جهادی می‌باشند. البته همان گونه که دیده می‌شود، میان سلفی‌گری تکفیری و سلفی‌گری جهادی، شباهت‌هایی وجود دارد، و سلفی‌گری جهادی در خدمت سلفی‌گری تکفیری قرار گرفته است.

### ۲.۳- سلفی‌گری تبلیغی

سلفی‌گری تبلیغی بیش‌تر در برابر سلفی‌گری تکفیری مطرح می‌شود. سلفی‌گری تبلیغی نوع از سلفی‌گری است که محور فعالیت‌های خود را تبلیغ اندیشه‌ها و مبانی سلفی‌گری قرار می‌دهد. هر چند در ماهیت این نوع از سلفی‌گری نیز تکفیر مخالفان دیده می‌شود، اما در ظاهر نسبت به جهاد و مبارزه با مسلمانان کم‌تر تأکید دارد. سلفی‌گری تبلیغی می‌کوشد تا در عصر جهانی شدن، با بهره‌برداری از فن‌آوری‌های پیش‌رفته‌ی ارتباطی، گفتمان سلفی‌گری را جهانی سازد. چندین هزار سایت اینترنتی و چند شبکه‌ی ماهواره‌ای، مسئولیت تبلیغ دیدگاه‌های سلفی‌گری را به عهده دارند. معمولاً در باب تبلیغ نیز این جریان‌ها در دو محور فعالیت می‌کنند:

۱) **ترویج مبانی سلفی‌گری:** سلفیان تبلیغی می‌کوشند تا معارف و مبانی خود را در قالب روش‌های نوین به جهانیان عرضه کنند.

مباحثی مانند: حدیث گرای، گذشته گرایی، ترویج مفاهیم اعتقادی تحریف شده‌ی خود مانند توحید و شرک و ایمان و کفر و ...

۲) **شبهه افکنی**: بخش دیگر و مهم تر از بخش اول در سلفی گری تبلیغی، القای شبهه برای تخریب عقاید مسلمانان است. به عنوان نمونه در ایام محرم، شبهه‌های عزاداری مطرح می‌شود و یا در مورد اهل سنت، طریقت که شمار فراوانی از اهل سنت به آن اعتقاد دارند، به چالش کشیده می‌شود. در این میان، شبکه‌ی «جماعت تبلیغ» نیز یکی از شاخه‌های سلفی گری تبلیغ است که در بیش از صد کشور جهان شعبه دارد و سالانه دو گردهمایی بزرگ را در پاکستان و بنگلادش برگزار می‌کند. ویژگی جماعت تبلیغ در این است که معتقد به روش «چهره به چهره» است و استفاده از فن آوری روز را تحریم می‌کند. این جریان در ایران نیز به شدت فعال است. اهل حدیث و اهل قرآن پاکستان نیز بیش تر در باب سلفی گری تبلیغی فعال هستند و وهابیون در عربستان کتاب‌های آنان را در تیراژهای انبوه چاپ می‌کنند. کتاب‌های «احسان الهی ظهیر» از جمله این کتاب‌هاست.

#### ۲.۴- سلفی گری سیاسی

تعریف سلفی گری سیاسی نسبت به انواع دیگر سلفی گری با دشواریهای بیش تری همراه است؛ زیرا از یک سو بسیاری از جریان‌های سلفی گری، هدف‌های سیاسی را در کنار هدف‌های اعتقادی دنبال می‌کنند، و از سوی دیگر، غربی‌ها به حرکت اسلامی که قائل به ارتباط دین با سیاست باشد، عنوان سلفی گری سیاسی می‌دهند. در این نگاه تغییرهایی مانند «بنیاد گرایی»، و «اسلام سیاسی» نیز مترادف این مفهوم شمرده می‌شود. «حزب جماعت اسلامی مودودی»، در غرب به عنوان «حزب سلفی سیاسی» شناخته می‌شود، در حالی که دیدگاه‌های سلفی به معنی مصطلح در آن دیده نمی‌شود. گاهی انقلاب اسلامی ایران نیز انقلابی سلفی یا بنیاد گرایانه که مترادف با «سلفی گری سیاسی» معرفی می‌شود. اما در مجموع در تعریف سلفی گری سیاسی می‌توان گفت، سلفی گری سیاسی، نوعی از سلفی گری است که با وجود داشتن هدف‌های اعتقادی، بیش تر در پی هدف‌های سیاسی و به دست آوردن قدرت سیاسی است. برای سلفی گری سیاسی به این معنی، می‌توان نمونه‌های بسیاری را نام برد. برخی گروه‌های سلفی می‌کوشند از راه روش‌های دیپلماتیک به هدف‌های اعتقادی خود دست یابند؛ مانند «حزب جمعیت العلمای اسلام» در پاکستان که می‌کوشد از راه حضور در مراکز تصمیم گیری پاکستان و شرکت در انتخابات مجلس برای به دست آوردن کرسی‌های بیش تر، نفوذ خود را در پاکستان افزایش دهد. برخی دیگر از جریان‌های سلفی مانند جریان وهابیت نوگرا، هر چند سلفی هستند، اما بیش از آن که دغدغه‌ی دین داشته باشند، بیش تر به دنبال حفظ و کنترل قدرتند. نمونه‌ی این جریان، نظام پادشاهی عربستان است که ارتباط بسیاری با کشورهای غربی دارد و از دین به عنوان ابزاری برای نیل، به خواسته‌های خود استفاده می‌کند. چنین نگرشی از دید سنت گرایان و افراطی‌های وهابی دور نمانده است. و به همین علت نیز به مخالفت با دولت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخته‌اند. جریان‌هایی مانند اخوان المسلمین مصر را که علاوه بر اندیشه‌های سلفی، در پی ایجاد حاکمیت سیاسی نیز می‌باشد، می‌توان در ردیف سلفی گری سیاسی قرار داد. برخی از گروه‌های تندرو که دارای عقاید سلفی و گاه تکفیری هستند، در کنار نگاه فرقه گرایانه خود هدف‌های سیاسی را نیز دنبال می‌کنند، مانند «طالبان» که به دنبال ایجاد حکومت بر مبنای مدل خلافتی است.

به زبان دیگر می‌توان جریان‌های سلفی را به دو گروه عمده تقسیم کرد: گروه‌هایی که از راه فعالیت‌های سیاسی، بیش تر در پی هدف‌های اعتقادی هستند؛ مانند طالبان و جمعیت العلمای اسلام، شاخه‌ی فضل الرحمن. گروه‌های دیگر کسانی هستند که با بهره‌برداری از مبانی اعتقادی به دنبال هدف‌های سیاسی هستند؛ مانند جریان نوگرایی



و هابیت، شاخه‌هایی از جریان‌های محلی وابسته به القاعده مانند «سازمان قاعده الجهاد فی بلاد الرافدین» در عراق و گروه معدوم «جندالله» در ایران.

### سلفی‌گری اصلاحی

از نظر مفهومی و روشی با گونه‌های دیگر سلفی‌گری متفاوت است. این نوع سلفی‌گری در واکنش به وضعیت اسفناک جهان اسلام و مسلمانان شکل گرفت. سلفی‌گری اصلاحی در پاسخ به این پرسش شکل گرفت «که چرا جهان اسلام در قرن‌های گذشته و حال، به کشورهای عقب‌مانده و ضعیف تبدیل شده‌اند، در حالی که گذشته‌ی بسیار درخشانی داشته‌اند؟» پیروان سلفی‌گری اصلاحی در پاسخ به این پرسش، علت‌های عقب‌ماندگی جهان اسلام را فراموشی میراث اسلامی و عمل نکردن به تعالیم اسلامی بیان کرده‌اند. هدف این گروه، نه ایجاد اختلاف و دامن زدن به فرقه‌گرایی، بلکه تقریب و هم‌گرایی جهان اسلام بود، از این رو، به این گروه «مصلحین» نیز گفته می‌شود. پس مراد این گروه از سلف، نه بازگشت به مواضع و کارهای صحابه و تابعین و تابعین تابعین است، بلکه بازگشت به اصول و فرامین اسلام که در کتاب و سنت آمده و در عین حال توجه به شرایط زمان و مکان و استفاده از عقلانیت است. به عنوان نمونه، علامه اقبال خود یکی از اندیشمندانی است که فلسفه‌ای با نام «فلسفه‌ی خودی» را بنیان نهاد و در آن بازگشت به اصول اسلامی و ترک غرب‌گرایی را به مسلمانان توصیه کرد «سید جمال الدین اسدآبادی» سفرهای مختلفی به کشورهای مختلف اسلامی با مذاهب گوناگون نمود تا اختلاف‌ها را فراموش، و در برابر استعمار، یک‌پارچه و متحد عمل کنند شاگرد وی «محمد عبده» نیز روش اصلاحی را برای هدایت جامعه‌ی اسلامی و هم‌بستگی آن در پیش گرفت. وی درباره‌ی تکفیر مسلمانان بر این عقیده بود که اگر صد احتمال بر کفر مسلمانی باشد و در طرف مقابل تنها یک احتمال بر ایمان وی باشد، نباید وی را رومی به کفر نمود. «شیخ محمود شلتوت» نیز مذهب شیعه را در الازهر به رسمیت شناخت و جواز پی‌روی اهل سنت را از مذهب شیعه را اعلام کرد همه‌ی این مصلحان، نه تنها مانند سلفی‌گری مصطلح، مسلمانان را به فرقه‌گرایی و برادر کشی تشویق نکردند، بلکه کوشیدند دردهای آنان را درمان کرده و در برابر دشمن مشترک (استعمار) آن‌ها را متحد کنند. بی‌تردید معنی و مفهوم واقعی سلفی‌گری - که به غلط به جریان‌های تکفیری و فرقه‌گرا گرفته می‌شود - همین نوع از سلفی‌گری است.

## ماجرای فدک چیست و سرانجام فدک به کجا کشیده شده؟

### الف) موقعیت جغرافیایی فدک

«فدک»، سرزمین آباد و حاصل خیزی بود که در نزدیکی «خیبر» قرار داشت. و فاصله آن با مدینه، در حدود ۱۴۰ کیلومتر بود، که پس از دژهای خیبر، نقطه اتکاء یهودیان حجاز به شمار می رفت، (به کتاب «مراسد الاطلاع»، ماده «فدک» مراجعه شود) فدک در شمال مدینه بود که در آن زمان تا آن جا دو یا سه روز راه فاصله داشت. (معجم البلدان، یاقوت حمومی، ج ۵ و ۶، ص ۴۱۷) این دهکده در شرق خیبر و در حدود هشت فرسنگی (دانشنامه امام علی (ع)، ج ۸، ص ۳۵۵) مقاله فدک.)) آن واقع بود و ساکنانش همگی یهودی شمرده می شدند. امروزه فاصله خیبر تا مدینه را حدود ۱۲۰ یا ۱۶۰ کیلومتر ذکر می کنند. (همان، ص ۳۵۱)

### ب) فدک و رسول خدا (ص)

در سال هفتم هجرت، پیامبر خدا (ص) برای سرکوبی یهودیان خیبر که علاوه بر پناه دادن به یهودیان توطئه گر رانده شده، از مدینه به توطئه و تحریک قبایل مختلف علیه اسلام مشغول بودند، سپاهی به آن سمت گسیل داشت و پس از چند روز محاصره دژهای آن را تصرف کرد. پس از پیروزی کامل سپاه اسلام - با آن که اختیار اموال و جانهای شکست خورده گان همگی در دست پیامبر (ص) قرار داشت - رسول خدا (ص) با بزرگواری تمام، پیشنهاد آنان را پذیرفت و به آنها اجازه داد نصف خیبر را در اختیار داشته باشند و نصف دیگر از آن مسلمانان باشد. بدین ترتیب، یهودیان در سرزمین خود باقی ماندند تا هر ساله نصف در آمد خیبر را به مدینه ارسال دارند. با شنیدن خبر پیروزی سپاه اسلام، فدکیان که خود را همدست خیبریان می دیدند، به هراس افتادند؛ اما وقتی خبر برخورد بزرگوارانه پیامبر (ص) با خیبریان را شنیدند، شادمان شدند و از رسول خدا (ص) خواستند که با آنان همانند خیبریان رفتار کند. پیامبر خدا (ص) این درخواست را پذیرفت. (تاریخ الطبری، محمد بن جریر طبری، ج ۲، ص ۳۰۲ و ۳۰۳؛ فتوح البلدان، ابوالحسن بلاذری، ص ۴۲؛ السقیفه و فدک، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، ص ۹۷)

### ج) تفاوت فقهی حکم خیبر و فدک

رفتار رسول خدا درباره فدک و خیبر یکسان بود؛ ولی این دو سرزمین حکم همسان ندارند. مناطقی که به دست مسلمانان تسخیر می شود، دو گونه است:

۱. مکان هایی که با جنگ و نیروی نظامی گشوده می شود. این سرزمین ها که در اصطلاح «مفتوح العنوة» (گشوده شده با قهر و سلطه) خوانده می شود، به منظور تقدیر از تلاش جنگجویان مسلمان در اختیار مسلمانان قرار می گیرد و رهبر جامعه اسلامی چگونگی تقسیم یا بهره برداری از آن را مشخص می سازد. (الاحکام السلطانیة، ابوالحسن ماوردی، ص ۱۳۹) منطقه خیبر، جز دو دژ آن به نام های «وطیح» و «سلام»، (تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۰۲) این گونه بود.
۲. مکان هایی که با صلح گشوده می شود؛ یعنی مردم منطقه ای با پیمان صلح خود را تسلیم می کنند و دروازه های خود را به روی مسلمانان می گشایند. قرآن کریم اختیار این نوع سرزمین ها را تنها به رسول خدا (ص) سپرده است (حشر: ۵۹) و مسلمانان در آن هیچ حقی ندارند. فدک و دو دژ پیش گفته خیبر این گونه فتح شد؛ بنابراین، ملک رسول خدا (ص) گشت. طبری می گوید: «و کانت فدک خالصة لرسول الله (ص) لانهم لم یجلبوا علیها بفیل و لا رکاب؛ (تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۰۲) فدک ملک خالص پیامبر خدا (ص) بود. زیرا مسلمانان آن را با سواره نظام و پیاده نظام نگشودند.» درباره ارزش اقتصادی فدک بسیار سخن گفته اند. برخی از منابع شیعی در آمد سالیانه آن را بین بیست و چهار هزار تا هفتاد هزار دینار نوشته اند (بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۹، ص ۱۲۳) و برخی دیگر، نصف در آمد



سالیانه آن را ۲۴ هزار دینار نگاشته‌اند. ابن ابی الحدید معتزلی از یکی از متکلمان امامی مذهب چنان نقل می‌کند که ارزش درختان خرمای این ناحیه با ارزش درختان خرمای شهر کوفه در قرن هفتم برابر بود. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶). به نظر می‌رسد می‌توان تا حدودی ارزش واقعی اقتصادی آن را از یک گزارش تاریخی زمان خلافت عمر بن خطاب دریافت. وقتی خلیفه دوم تصمیم گرفت فدکیان یهودی را از شبه جزیره عربستان اخراج کند، دستور داد نصف فدک را که سهم آنان بود، از نظر زمین و درختان و میوه‌ها قیمت گذاری کنند. کارشناسان ارزش آن را پنجاه هزار درهم تعیین کردند و عمر با پرداخت این مبلغ به یهودیان فدک، آن‌ها را از عربستان بیرون راند. (السقیفه و فدک، ص ۹۸)، بنابراین، می‌توان ارزش اقتصادی فدک در زمان رسول خدا (ص) و ابوبکر را چیزی نزدیک به این مقدار دانست.

### اختلاف حضرت زهرا (س) با حکومت غاصب بر سر فدک چگونه بود؟

گزارش‌های منابع شیعی و سنی نشان می‌دهد حضرت زهرا (س) و حکومت هر یک دو ادعا درباره فدک داشتند.

#### الف) ادعاهای حضرت زهرا (س)

چنان که شیعیان اعتقاد دارند، حضرت زهرا (س) فدک را ملک خود می‌دانست و برای اثبات مالکیت خود دو راه را به صورت طولی پیمود؛ یعنی وقتی از راه اول نتیجه نگرفت سراغ راه دوم رفت. (النص و الاجتهاد، سید عبدالحسین شرف‌الدین، ص ۶۱) این دو راه عبارت است از بخشش و ارث.

#### ۱. بخشش (نحله)

عمده منابع شیعی و نیز منابع متعدد اهل سنت این نکته را بیان می‌کنند که نیمی از فدک در سال هفتم هجری به ملکیت شخص پیامبر اکرم (ص) درآمد و پیامبر (ص) - طبق آیه «و آت ذالقربی حقه»؛ (اسرا/۱۷) (۲۶) حق خویشان خود را پردازد - آن را به حضرت فاطمه زهرا (س) بخشید. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۶۸ و ۲۷۵) حضرت فاطمه (س) پس از پیامبر اکرم (ص) برای اثبات این ادعا حضرت علی (ع) و ام‌ایمن را گواه قرار داد. حکومت غاصب، سخن حضرت زهرا (س) را نپذیرفت و با این بهانه که اولاً حضرت علی (ع) در این گواهی صاحب نفع است و ثانیاً - حتی اگر شهادت علی (ع) پذیرفته شود - در اثبات امور مالی گواهی دو مرد یا یک مرد و دوزن لازم است، گواهی امام علی (ع) و ام‌ایمن را رد کرد. (همان، ص ۲۱۴ و ۲۲۰؛ فتوح البلدان، ص ۴۴) نقد رأی دستگاه خلافت

کردار حکومت از نظر قوانین و سنت اسلامی مردود است؛ زیرا:

۱. در آن زمان فدک در دست حضرت فاطمه (س) بود. در آیین دادرسی پیامبر اکرم (ص) - البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر - شاهد آوردن و وظیفه مدعی و سوگند خوردن و وظیفه منکر است. پس حضرت منکر به شمار می‌آمد و باید سوگند می‌خورد دیگری در این ملک حقی ندارد.

۲. با توجه به آیه تطهیر (احزاب/۳۳) که مفسران شیعه و سنی شأن نزول آن را درباره اهل بیت پیامبر اکرم (ص) می‌دانند، (فدک فی التاریخ، شهید سید محمد باقر صدر، ص ۱۸۹) اهل بیت آن حضرت (ع) از هر گونه رجس و پلیدی دورند؛ و بدیهی است که مصداق این آیه نمی‌تواند ادعای نادرست مطرح کند.

۳. محدثان شیعه و سنی بر این نکته اتفاق دارند که پیامبر اکرم (ص) درباره حضرت فاطمه زهرا (س) فرمود: «ان الله یغضب لغضبها و یرضی لرضاهها»؛ (برای اطلاع از مصادر این حدیث در کتب اهل سنت مراجعه شود به: فدک فی التاریخ، ص ۱۱۸). خداوند برای خشم فاطمه خشمگین و برای خشنودیش خشنود می‌شود. این جمله که حکومتگران نیز آن را شنیده بودند، نشان می‌دهد فاطمه (س) در همه شؤون زندگانی‌اش جز در مسیر خداوند گام بر نمی‌دارد.

و بی تردید چنین فردی هرگز ادعای دروغ بر زبان نمی راند.

شاهد ادعاهای حضرت زهرا (س) شخصیتی مانند علی (ع) است که با آیاتی چون «آیه ولایت» (مائده/ ۵۵) و آیه تطهیر تأیید گردیده و در آیه مباحله به منزله نفس پیامبر (ص) مطرح شده است. (آل عمران (۳): ۶۱). افزون بر این، با بیشترین تأییدات از سوی پیامبر (ص) روبرو است. تنها حدیث «علی مع الصق و الصق مع علی بدور هیث مادر؛» (موسوعه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۴۳) علی با حق است و حق با علی است و حق بر محور علی می گردد. برای اثبات درستی گفتار و کردارش کافی است. این روایات در جامعه آن روز شایع بود و مسلماً حکومتگران با آنها آشنا بودند. بی تردید رد کردن شهادت چنین گواهی نشان دهنده بی اعتنایی به آیات و روایات و یا دست کم نا آگاهی از آنها است. راستی آیا رواست تصور کنیم شخصیتی که از آغاز اسلام همه هستی اش را خالصانه در طبق اخلاص گذاشته و به درگاه خداوند پیشکش کرده است، بخواهد به سود همسرش گواهی دهد؟ آیا می توان کسی را که در طول زندگانی اش از دنیا به حداقل اکتفا و اموال خود را عمدتاً وقف کرده است، به دنیا طلبی و گواهی دروغین متهم کرد؟

۵. در میان اصحاب پیامبر خدا (ص) به فردی به نام خزیمه بن ثابت برمی خوریم که به جهت شدت ایمانش پیامبر (ص) او را به لقب «ذوالشهادتین» مفتخر کرد و گواهی اش را با گواهی دو شاهد برابر شمرد. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۳).

اگر پیامبر (ص) شهادت چنین شخصی را در همه موارد با گواهی دو شاهد برابر دانست، چرا حاکم پس از او نمی تواند گواهی حضرت علی (ع) را که به مراتب از «خزیمه» برتر است، با شهادت دو شاهد برابر بداند؟  
۶. به گواهی حکومتگران، پیامبر خدا (ص) «ام ایمن» رازن بهشتی معرفی کرد (الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۲۱). واضح است چنین شخصیتی هیچ گاه گواهی دروغ نمی دهد. در این جا از نظر تاریخی پرسشی اساسی رخ می نماید: به راستی اگر پیامبر اکرم (ص) فدک را به حضرت فاطمه (س) بخشیده بود، چرا آن حضرت (س) نتوانست شاهدان بیشتر بیاورد، با آن که از نظر زمان حدود چهار سال (۷-۱۱ هجری) فدک در اختیار وی قرار داشت؟  
در پاسخ به این پرسش باید یاد آور شد:

۱. گزارش های این واقعه نشان می دهد این بخشش درون خانواده گی بوده و پیامبر (ص) صلاح ندید آن را آشکارا برای مردم اعلام کند. حضرت (ص) تنها افراد بسیار نزدیک را بر این امر گواه گرفت و حتی مصلحت ندید افرادی مانند عباس (عموی رسول خدا) و همسرانش را شاهد این بخشش قرار دهد. مصالح این امر را می توان اموری چون متهم شدن به ترجیح خانواده، حسادت های درون خانوادگی یا بالا رفتن سطح توقع بعضی از همسران دانست.  
۲. ممکن است جمعی از شاهدان، با توجه به حاکمیت وقت، از شهادت لازم برای گواهی دادن بی بهره بودند؛ چنان که اکثریت جامعه آن روز از ابراز نص غدیر خم خودداری می کردند.

۳. گزارش های این واقعه نشان می دهد حضرت فاطمه زهرا (س) در زمان حیات پدر بزرگوارش - با توجه به این که در آمد فدک بسیار فراتر از نیازهایش بود، نیاز جامعه مسلمان آن روز و عدم امکان حضور فعال حضرتش در تدبیر اقتصادی آن سامان - اختیار آن را کلاً به پدر واگذار کرد تا خود هر گونه صلاح می داند مازاد در آمد آن را مصرف کند. با این واگذاری بسیاری چنان پنداشتند که تصرفات پیامبر (ص) در فدک تصرفاتی حاکمانه و به عنوان رهبر جامعه مسلمانان است، در حالی که در واقع آن حضرت (ص) همه این امور را به نحو و کالت تام اختیار از جانب دختر گرانقدرش انجام می داد. (شهید صدر احتمالاتی چون دوری فدک از مدینه و امکان عدم اطلاع مدنیان و نیز احتمال کشته شدن شاهدان احتمالی را ابراز می دارد. (فدک فی التاریخ، ص ۱۸۷).





## ۲. ارث

پس از آن که حکومت شهادت گواهان حضرت (س) را نپذیرفت، حضرت زهرا (س) از راه دیگر وارد شد و از حکومت خواست میراث پدرش را که فدک نیز بخشی از آن است، (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۷) به او واگذار کند و در این مورد به نص آیه قرآن درباره ارث متمسک شد: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي الْوَالِدَاتِ كَمَا لِلذَّكَرِ مِثْلَ النِّسَاءِ...» (نساء: ۱۱). خداوند به شما درباره [ارث] فرزندانان سفارش می کند که سهم پسر دو برابر دختر است...» ظاهر این آیه عام است و انبیا و غیر انبیا را شامل می شود. ابوبکر در برابر این آیه استدلال کرد که انبیا از خود ارث باقی نمی گذارند. حضرت زهرا (س) فرمود: چگونه است که هر گاه تو در گذشتی فرزندان از تو ارث می برند؛ اما ما از رسول خدا (ص) ارث نمی بریم؟! (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۸ و ۲۵۱) آن گاه به آیات دیگر قرآن که در موارد مختلف از ارث پیامبران گذشته سخن به میان آورده است، تمسک جست؛ مانند آیه ششم سوره مریم و آیه شانزدهم سوره نمل. در آیه ششم سوره مریم، حضرت زکریا بیان می دارد که «خداوندا، من از خویشانم که پس از من وارثانم خواهند شد، بیمناکم... پس فرزندی به من عطا کن که از من و آل یعقوب ارث برد.» (واضح است، با توجه به بیمناکی حضرت زکریا از وارثان فعلی خود، مراد او از ارث در این جا ارث در امور مالی است نه ارث نبوت و حکمت که این دو قابل ارث نیستند و خدا به هر کس بخواهد عطا می کند.)، در آیه شانزدهم سوره نمل از ارث بردن سلیمان پیامبر، از پدرش داوود پیامبر سخن به میان آمده است. (الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۴۴)

### ب) ادعاهای حکومت

حکومت در مقابل حضرت (س) عمدتاً دو ادعا مطرح کرد:

#### ۱. صدقه بودن فدک

معنای این عبارت آن است که پیامبر اکرم (ص) فدک را به کسی نبخشید و با آن به گونه صدقه جاریه برخورد کرد؛ یعنی رسول خدا (ص) از درآمد فدک زندگانی شخصی حضرت فاطمه زهرا (س) و دیگر بنی هاشم را تأمین می کرد و مازاد آن را در راه خدا به مصرف می رساند. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۶ و ۲۱۹ و ۲۲۵). از آن جا که ابوبکر خود را جانشین پیامبر اکرم (ص) می دانست، می خواست با در اختیار گرفتن فدک، این مشروعیت ادعایی را برای همگان به اثبات برساند و چنان اعتقاد داشت که چشم پوشی از این زمین نوعی خلل در مشروعیت حکومتش پدید می آورد. این ادعا با چالش های زیر روبه رو است:

۱. ظاهر آیه هفتم سوره حشر که قبلاً به آن اشاره شد، آن است که این سرزمین از سوی خداوند ملک پیامبر اکرم (ص) قرار گرفت.

۲. روایات شیعه و سنی بر این نکته تصریح دارند که با نزول آیه «وآت ذالقربی حقه» پیامبر اکرم (ص) این زمین را به صورت بخشش به فاطمه زهرا (س) واگذار کرد. جالب آن است در آیه از حق ذالقربی (خویشان نزدیک) سخن به میان آمده و آن را حق ایشان دانسته است. (همان، ص ۲۶۸ و ۲۷۵)

۳. حتی اگر ظاهر رفتار پیامبر (ص) چیزی غیر از ملکیت و عدم بخشش را نشان دهد، وقتی شخصیتی مانند حضرت فاطمه (س) به همراه شاهدانی چون حضرت علی (ع) و ام ایمن ادعای بخشش می کنند باید ادعای آنها بر ظاهر رفتار پیامبر مقدم شود.

۴. حتی اگر بپذیریم این ملک در زمان پیامبر اکرم (ص) صدقه بود، لزوماً معنای آن این نیست که حکومت جانشین پیامبر اکرم (ص) سرپرست این صدقه خواهد بود؛ زیرا ممکن است آن را صدقه ای خانوادگی و در اصطلاح نوعی وقف خاص بدانیم که متولی آن افرادی از خود آن خاندانند.

چنان که طبق بعضی از گزارش های اهل سنت ، عمر در زمان حکومت خود فدک را به حضرت علی (ع) و عباس و گذار کرد تا خود در میان خود همانند پیامبر اکرم (ص) با این سرزمین رفتار کنند. (همان، ص ۲۲۱-۲۲۳).  
۵. حتی اگر تصرفات پیامبر اکرم (ص) را تصرفاتی حاکمانه بدانیم و معتقد باشیم آن حضرت به عنوان حاکم مسلمانان سرپرستی این ملک را به عهده گرفت، باید توجه داشت در آن زمان مهم ترین چالش میان حکومت و اهل بیت (ع) مشروعیت حکومت بود که اهل بیت (ع) آن را طبق نصوص پیامبر اکرم (ص) نمی پذیرفتند. در این موقعیت، بدیهی بود زیر بار لوازم این مشروعیت نیز نروند و به عهده گرفتن سرپرستی فدک از سوی حکومت را نپذیرند.

## ۲. حدیث نفی ارث پیامبران

منظور از این حدیث، روایتی است که ابوبکر آن را از پیامبر اکرم (ص) چنین نقل کرد: «انا معاشر الانبیاء لالنورث ما ترکناه صدقه» (همان، ص ۲۱۸) ما جماعت پیامبران از خود ارث باقی نمی گذاریم. هر چه از ما ماند، صدقه است». درباره این حدیث باید یاد آور شد: ۱. تا آن زمان این حدیث را جز ابوبکر هیچ کس نشنیده بود. بسیاری از محدثان نیز بر این نکته اتفاق نظر دارند که راوی این حدیث تنها ابوبکر بود. البته بعدها پشتیبانانی چون مالک بن اوس یافت و در دهه های بعد عمر، زبیر، طلحه و عایشه نیز در شمار مؤیدان آن جای گرفتند. (همان، ص ۲۲۱-۲۲۷).  
۲. ابوبکر با نقل این حدیث ناقل سخن پیامبر اکرم (ص) بود و در طرف مقابل، حضرت فاطمه (س) و حضرت علی (ع) و ام ایمن ناقل سخن و کردار پیامبر اکرم (ص) مبنی بر بخشش فدک بودند. بدیهی است با توجه به فزونی شمار ناقلان در این سمت و نیز شخصیت آن ها که بیش ترین تأییدات را از سوی پیامبر اکرم (ص) دارايند، باید قول آن ها بر قول ابوبکر مقدم شود.

۳. این حدیث با آیات متعددی از قرآن که در آن میراث انبیا مطرح شده است، منافات دارد و بدیهی است نمی توان تنها با یک حدیث در مقابل این آیات صریح ایستادگی کرد.

۴. اگر طبق این حدیث معتقد شویم پیامبر اکرم (ص) هیچ گونه مالی به ارث نگذاشت، چگونه است که طبق نقل اهل سنت بعضی از اموال آن حضرت (ص) مانند وسایل شخصی و نیز حجره های آن حضرت (ص) به ارث می رسید؟ (فدک فی التاریخ، ص ۱۴۹) در پایان حدیثی را از پیامبر اکرم (ص) در اینباره نقل میکنیم تا این قضیه بهتر روشن شود؛ پیامبر اکرم فرمودند:

من هر زمان او را می بینم یاد آن چیزی می افتم که بعد از من با وی رخ خواهد داد. انگار که من او را می بینم که ذلت در خانه وی داخل شده است و حرمتش شکسته شده است و حش غصب گردیده است و از ارثش محروم گردیده است و پهلویش شکسته شده است و فرزند در شکمش سقط شده است در حالیکه صدا می زند یا محمداه ولی کسی جواب وی را نمی دهد... پس او اولین کسی است که از خانواده ام به من خواهد پیوست. پس به نزد من می آید در حالیکه اندوهگین و سختی کشیده و غمگین است و کشته شده است. خداوند، هر کس را که به او ظلم کرده لعنت کن، و هر کس حق او را غصب نموده عذاب نما، و هر کس که او را خوار نموده خوار نما و در عذابت جاودان بدار هر کس را که فرزند او را مورد ضرب قرار داد تا آن را سقط کرد. پس ملائکه می گویند: آمین. (فرائد السمطین ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵)

## ماجرای فدک بعد از حضرت فاطمه زهرا (س)

پس از آنکه معاویه به قدرت رسید، فدک را میان مروان، عمرو بن عثمان و پسرش یزید تقسیم کرد. در دوران خلافت مروان، همه فدک در اختیار وی قرار گرفت و او آن را به پسرش عبدالعزیز داد. وی نیز فدک را به پسرش



عمر داد. عمر بن عبدالعزیز فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگردانید. پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز، فدک در اختیار خلفای بعدی قرار گرفت و تا روزی که حکومت امویان ادامه داشت، در اختیار آنان ماند. وقتی حکومت به بنی عباس رسید، سفاح آن را به عبدالله بن حسن برگرداند. پس از سفاح، منصور دوانقی فدک را از فرزندان زهرا علیها السلام گرفت. فرزند منصور (مهدی) فدک را به فرزندان زهرا علیها السلام بازگردانید. پس از مهدی، موسی و هارون دوباره فدک را از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام پس گرفتند. وقتی خلافت به مأمون عباسی رسید، به طور رسمی فدک را به فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بازگردانید. پس از مأمون نیز وضعیت فدک چنین بود، گاه بر می گرداندند و گاه پس می گرفتند. سرانجام در دوران متوکل عباسی، فدک از فاطمیان پس گرفته شد؛ درختانش به دستور شخصی به نام «عبدالله بن عمر بازدار» قطع گردید و روسیاهی آن برای بدخواهان باقی ماند. قطع درختان در حالی انجام گرفت که یازده درخت خرمایی که به دست مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در آن کاشته شده بود، هنوز باقی بود. شخصی که آن درختان را قطع کرد، «بشران بن ابی امیه ثقفی» نام داشت که پس از بازگشت به بصره فلج شد (ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۷) در کل باید گفت: در عصر بنی امیه و بنی عباس، فدک مسئله‌ای سیاسی به شمار می آمد، نه انتفاعی و اقتصادی. خلفای عباسی و اموی، به درآمد فدک نیاز نداشتند. برای همین وقتی عمر بن عبدالعزیز فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداند، بنی امیه او را سرزنش کردند و گفتند: تو با این کار ابوبکر و عمر بن خطاب را تخطئه کردی.

منبع: (سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم: هدف، ج ۲، ص ۶۶۹).